

هفتاد و یک سال

فرازی از هفتدهه

پیکار و ایستادگی

آزادی

سیر تکاملیِ نظرها و

استقلال،

برنامه‌های

صلح و

حزب توده ایران

عدالت اجتماعی

حزب توده ایران در روند مبارزه برای تغییرهای

بنیادین در ایران

[به مناسبت سالروز هجوم غیرقانونی و بنایستگاران رژیم ولایی

به حزب توده ایران - بهمن ماه ۱۳۶۱]

به مناسبت

۷۱ سالگرد

حزب توده ایران

هجوم همه جانبه و سازمان یافته ارگان‌های امنیتی رژیم به حزب توده ایران در سال ۱۳۶۱، که با هدف انهدام ایدئولوژیک، سیاسی، و تشکیلاتی حزب طراحی شده بود، مهم‌ترین چالش فراروی حزب در تاریخ موجودیتش باید دانست. سران مرتجع رژیم که نسبت به حزب توده ایران نه تنها کینه و دشمنی طبقاتی داشتند، بلکه به لحاظ ایدئولوژیک نیز آن را خطرناک‌ترین رقیب خود می‌دانستند، با کمک گرفتن از سازمان‌های جاسوسی امپریالیسم، تهاجمی بی‌سابقه بر ضد تمامیت تشکیلاتی-سیاسی حزب سازمان دادند که تا هم‌کنون نیز ادامه دارد. دستگیری بخش عمده رهبری حزب توده ایران در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱، و به کار گرفتن شکنجه‌های ددمشانه بر آنان برای به زانو درآوردن و تسلیم سیاسی‌شان در برابر رژیم، و به دنبال آن، حمله سراسری به سازمان‌های حزبی در همه شهرها و منطقه‌های کشور، از بسیاری از جهت‌ها در تاریخ حزب‌های کمونیست جهان در قرن بیستم بی‌سابقه بوده است. سازمان‌های امنیتی رژیم-با به کارگیری شکنجه‌های فیزیکی، روانی، و اخلاقی، رهبران برجسته حزب را وادار به ظاهر شدن در برابر دوربین‌های تلویزیون و گواهی دادن و اعلام حمایت از ادعای نامرئوسان مرتجع حاکم بر ضد حزب و خواست انحلال آن وادار کردند. هدف رژیم از این هجوم غیرقانونی و مجرمانه بر ضد حزب، بستن دفتر تاریخ حزب توده ایران برای همیشه بود.

می‌خوانید:

۱. پیش درآمد:
”زنده اندیشان به زیبایی رسند...” [۱.۵.سایه]
۲. مختصری درباره برهه‌های کلیدی جامعه، کشور، و حزب توده ایران
برای حزب ما، هستی جهان، عینی و قانون مند است، اما شناخت واقعیت عینی، مطلق نیست
۳. ماتریالیسم تاریخی، سنگ بنای تئوریک برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب توده ایران
۴. ”سوسیالیسم واقعاً موجود“ قرن بیستم، و پایه‌های نظری و عملی برنامه‌های حزب توده ایران
۵. هدف‌های تاکتیکی حزب ما در برهه انقلاب ۱۳۵۷
۶. برنامه اجتماعی - اقتصادی مردمی حزب ما، و ارزیابی توان انقلابی حاکمیت برآمده از انقلاب
۷. عقب نشینی نیروهای چپ، و ادامه مبارزه حزب توده ایران در دو دهه گذشته
۸. مبارزه حزب توده ایران با تحمیل نولیبرالیسم اقتصادی و جهانی‌سازی
۹. دو دهه مبارزه حزب توده ایران با برنامه‌های ”تعدیل اقتصادی“ رژیم ولایت فقیه
۱۰. برپایی اتحادهای وسیع بر اساس مخرج مشترک‌ها
۱۱. نگاهی به برخی برهه‌های کلیدی هفت دهه مبارزه

”زنده اندیشان به زیبایی رسند...“ [۱.۵. سایه]

حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۹۱ هفتاد و یکمین سالگرد فعالیت خود را آغاز کرد. اعضاء و طرفداران حزب توده ایران در آغاز هشتمین دهه فعالیت اثرگذار حزب در مسیر صلح، سوسیالیسم، و پیشرفت اجتماعی در ایران و جامعه بشری، با خوش بینی منطقی به آینده نظر دارند و بر پایه برداشتی مارکسیستی از راه طی شده، با افتخار به گذشته خود می نگرند. حزب ما بخشی از نیروها و کنشگران فعال جنبش جهانی ای است که بر پایه آگاهی سازی، مبارزه، و خیزش زحمتکشان، برای جهانی دیگر و بهتر مبارزه می کنند. بعد از هفت دهه، با تجلیل از نسل گذشته مبارزان حزب طبقه کارگر ایران، به آنان بشارت می دهیم که وضع جهان در هزاره سوم، در مجموع، تأیید کننده ارزیابی شما از سرانجام ضد بشری نظام سرمایه داری در مرحله امپریالیسم و لزوم تلاش برای جهانی دیگر است. حزب توده ایران هم اکنون بر شانه های مبارزان نسل گذشته ایستاده است و تلاش آن رفقا را ادامه می دهد. ما نیز بر پایه خوش بینی علمی - مارکسیستی، معتقدیم که، در آینده، نسلی دیگر از رفقای ما در بزرگداشت صدمین سالگرد آغاز فعالیت حزب توده ایران در جامعه بی فعالیت خواهند کرد که عدالت اجتماعی به محور برنامه های اقتصادی آن مبدل گردیده و مؤلفه دموکراسی و آزادی نهادینه شده است. ما با خوش بینی به آینده کشورمان می نگریم، و اعتقاد داریم که، با گسترش مرحله ای تغییرهای اساسی و مترقی در عرصه جهانی و محلی، سرانجام زمانی فرا خواهد رسید که توده های ما، به همراه دیگر نیروهای مترقی، با ابتکار عمل و خلاقیت، و همچنین با اجرای برنامه های پیشرفته اجتماعی - اقتصادی، خواهند توانست زمینه گذر جامعه ما را به سوی سوسیالیسم فراهم سازند.

هر نسلی از مبارزان و اندیشمندان توده ای، در هفت دهه گذشته، زیبایی دیالکتیک حرکت تکاملی مترقیانه و بروز تغییرهای انقلابی را، با به کنار زده شدن ”کهنه“ و زایش ”نو“، شناخته اند و گواهی داده اند. مبارزه فعالانه در راه پیشرفت جامعه، با زندگی حزب ما درمیخته بوده است. بار دیگر تاریخ تکرار می شود و جهان و کشورمان همزمان آستان تحول هایی تاریخ ساز شده اند. بار دیگر لزوم مبارزه و امکان آن، و نیز میسر بودن گذار به جامعه یی زیبا و انسانی، قلب و مغز همه زنده اندیشان جهان را به تپش و حرکت واداشته است. در این لحظه های بحرانی و تاریخ ساز کشورمان، بار دیگر، حزب ما دوشادوش اعضا و طرفدارانش در ایران و هر نقطه جهان، با وجود همه زخمها و پیامدهای تلخ بر اثر ضربه های سنگین رژیم تاریک اندیش، در کنار دیگر نیروهای مترقی و آزادی خواه ایستاده است.

در این مقطع زمانی بسیار بحرانی، ما توده های ما، با تلاشی افزون تر برای نجات کشورمان، سروده زیبای مبارز فرهیخته زنده یاد رفیق احسان طبری را همواره به خاطر خواهیم داشت: **بر این زمین عبث مرو، بیافرین بیافرین!**

و تلاش های پرثمر و خاطره ماندگار رفقای ما را که دیگر در میان ما نیستند، با سروده شورانگیز رفیق مرتضی کیوان گرامی می داریم:

درد و رنج تازیانه، چند روزی بیش نیست / رازدار خلق اگر باشی همیشه زنده ای.

مختصری درباره برهه های کلیدی جامعه، کشور، و حزب توده ایران

شرایط بسیار حساس کشورمان وظیفه تاریخی خطیری را در دستور کار جنبش مردمی و نیروهای سیاسی مترقی قرار داده است. مردم کشور ما نزدیک به ۱۰۰ سال است که برای پیشرفت و برقراری عدالت و آزادی های دموکراتیک درگیر مبارزه سیاسی و اجتماعی ای دشوار و پر فراز و نشیب با استبداد، دخالت های امپریالیستی، و بقایای عقب ماندگی اجتماعی بوده اند. بسیاری از آماج های جامعه در دوره انقلاب مشروطه هنوز هم در دستور کار جنبش مردم در مبارزه با استبداد حاکم و برای دموکراسی و عدالت اجتماعی است. از این روی، مناسب ترین شکل برای ارائه چکیده ای از تحول نظریات و فعالیت حزب پرافتخار ما در راستای تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی کشورمان در طول هفت دهه گذشته، باید دربردارنده هدف ارزش افزایی ای به منظور بالا بردن سطح مبارزه کنونی جنبش مردمی برضد دیکتاتوری و ولایتی باشد. این نوشتار مختصر فرازی ست درباره برهه های کلیدی جامعه ما، نقش فعال حزب توده ایران، و فرایند تکامل آن در پدید آوردن تغییرهای بنیادی و دفاع از منافع قشرهای زحمتکشان و طبقه کارگر ایران، از آغاز پایه گذاری آن.

به گواهی دوست و دشمن، تاریخ فعالیت های حزب توده ایران با تحول های مهم سه ربع قرن اخیر در کشورمان به صورتی تنگاتنگ مرتبط بوده است. سهم حزب در تحول های اجتماعی - اقتصادی ایران و اثرگذاری بر آن ها، ارتباطی ارگانیک با روند تکامل جامعه ایران، شرایط بین المللی، و تلاش پایان ناپذیر آن با وجود جو سرکوب امنیتی، داشته است. از این روی، تاریخ حزب ما، در مقام ارگانیک زنده، شکل یافته از انسان های تلاشگر و فرهنگ جامعه خودی، همراه با دربرداشتن نکته های مثبت، طبیعتاً دست خوش اشتباه ها و نقصان ها بوده و خواهد بود. اشتباه در روند فعالیت انسان ها و حزب های سیاسی، به مثابه ساختار دربردارنده حرکت آگاهانه و هدفمند آن ها، عاملی گریز ناپذیر است، به خصوص در کار گروهی انسان ها، که تضادهای دیالکتیکی پویا و پر پیچ و خمی دارد. مبارزان توده ای، در هفت دهه گذشته، در مقام شهروندان جامعه ایران، مانند دیگر هم میهنانشان، کوله باری از سنت، فرهنگ، و خلیقات جامعه خود را - بنا بر درجه رشد کشور - به حزب آورده اند. آنچه که مهم و تعیین کننده است برآیند کل عملکرد مبارزان حزب ما در طول حیات آن است. و آن یعنی: تداوم فعالیت بر اساس استعدادشان در شناخت و تطبیق دائمی نظریات یک حزب در جهت مترقی و بر پایه یادگیری دائمی از دستاوردها و خطاها.

حزب ما حامل تجربه های عملی و نظری بسیار ارزنده ای است که از افت و خیزهای آن در تلاشی دائمی برای پیروزی مبارزه زحمتکشان در مسیر ترقی میهن مان حاصل شده است. تاریخ حزب توده ایران متعلق به مردم کشور ما است، و بررسی آن، همچون بخشی از تاریخ مردم ما، می بایست منصفانه و فقط با هدف بالا بردن سطح مبارزه در راه ترقی ایران باشد. برخورد مغرضانه و تاریخ نویسی انتقام جویانه برای نفی مطلق حزب توده ایران، عملاً تحریف تاریخ مبارزه مردم کشور ما در راه ترقی است، و هیچ گونه کمکی به جنبش مردمی کنونی نخواهد کرد. تاریخ نظرات، برنامه های اجتماعی - اقتصادی، و مبارزه حزب توده ایران با نگارش هزارها کتاب، جزوه، مقاله، و بیوگرافی، و ایراد سخنرانی های بی شمار، گاه منصفانه و گاه مغرضانه، ستوده و یا مورد اتهام قرار گرفته، همچنان می گیرد و در آینده نیز خواهد گرفت. پاسخ به هزاران نوشته و گفتار در باره حزب ما که بخشی از آن ها تولید شده از سوی ساواک شاه و ساوامای رژیم ولایتی است، کاری غیر ممکن و عبث است. با گذشت زمان، غیرواقعی، خصمانه، و توخالی بودن بسیاری از اتهام ها و تاریخ نویسی های مرتبط با آن ها، کاملاً آشکار شده است. آنچه که ضروری و عملی است و برای بالا بردن سطح مبارزه جنبش کنونی باید بررسی و داوری شود، مبانی تئوریک، برنامه های اجتماعی - اقتصادی، و خط مشی عملی کنونی حزب ما در رابطه با گذشته پرحاصل آن است. به عبارت دیگر، حزب توده ایران، درباره مسائل اقتصادی و اجتماعی مهم کنونی چه می گوید؟ و گذشته حزب ما و شرایط عینی موجود کشورمان و جهان چگونه اثری بر نظرات اجتماعی - اقتصادی آن داشته است، و حزب توده ایران چه سان از افت و خیزهای خود درس آموزی کرده است؟

ما مجموعه عملکردهای گذشته و کنونی حزب توده ایران در بطن جامعه مان را، به صورتی یک پارچه، در حال تکامل و پیشرفت پذیری دائمی می بینیم. این است دیالکتیک حاکم بر روند تغییرهای زندگی هر جریان سیاسی فعال و جدی: یا بنا بر شرایط مشخص کنونی و تجربه تاریخی خود باید تکامل پذیرد، و یا اینکه از میان خواهد رفت. نظرات کنونی و برنامه استراتژیک حزب ما در راستای گذر به سوسیالیسم در شرایط ویژه و منحصر به فرد ایران، به موازات تحول های ایران و جهان دائماً تحول می یابند و خواهد یافت. ادامه جهت گیری مترقی و تحول برنامه های حزب ما، همواره بر مبنای نفی دیالکتیکی کهنه و ایجاد نو بوده است، یعنی حفظ عامل های مثبت گذشته و ارتقاء آن ها در کنار زایش نو و منطبق با شرایط نوین. در هفتاد و یکمین سال تاسیس حزب توده ایران، ما با در دست داشتن تحلیل و برنامه های مشخص، با اعتماد به نفس و تأمل در تجربه های گذشته، در راستای ایجاد تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی و گذر ایران به مرحله ملی - دموکراتیک، برضد دیکتاتوری ولایتی مبارزه می کنیم.



هجوم همه جانبه و سازمان یافته ارگان‌های امنیتی رژیم به حزب توده ایران در سال ۱۳۶۱، که با هدف انهدام ایدئولوژیک، سیاسی، و تشکیلاتی حزب طراحی شده بود، مهم‌ترین چالش فراروی حزب در تاریخ موجودیتش باید دانست. سران مرتجع رژیم که نسبت به حزب توده ایران نه تنها کینه و دشمنی طبقاتی داشتند، بلکه به لحاظ ایدئولوژیک نیز آن را خطرناک‌ترین رقیب خود می‌دانستند، با کمک گرفتن از سازمان‌های جاسوسی امپریالیسم، تهاجمی بی‌سابقه بر ضد تمامیت تشکیلاتی - سیاسی حزب سازمان دادند که تا هم‌کنون نیز ادامه دارد. دستگیری بخش عمده رهبری حزب توده ایران در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱، و به کار گرفتن شکنجه‌های دمدنشانه بر آنان برای به زانو درآوردن و تسلیم سیاسی‌شان در برابر رژیم، و به دنبال آن، حمله سراسری به سازمان‌های حزبی در همه شهرها و منطقه‌های کشور، از بسیاری از جهت‌ها در تاریخ حزب‌های کمونیست جهان در قرن بیستم بی‌سابقه بوده است. سازمان‌های امنیتی رژیم - با به کارگیری شکنجه‌های فیزیکی، روانی، و اخلاقی، رهبران برجسته حزب را وادار به ظاهر شدن در برابر دوربین‌های تلویزیون و گواهی دادن و اعلام حمایت از ادعای روحانیان مرتجع حاکم بر ضد حزب و خواست انحلال آن وادار کردند. هدف رژیم از این هجوم غیرقانونی و مجرمانه بر ضد حزب، بستن دفتر تاریخ حزب توده ایران برای همیشه بود. رژیم بر این باور بود که، با طرح و اجرای این عملیات حیل‌آمیز و ضد بشری، نه تنها اعضا و هواداران حزب بلکه همه آنان که بنا بر تجربه‌های عینی زندگی جانب‌دار مبارزه در مسیر صلح و ترقی و بر ضد بی‌عدالتی و بهره‌کشی‌اند، از حزب و آرمان‌هایش، از مارکسیسم - لنینیسم، و مبارزه طبقاتی در راه دستیابی به سوسیالیسم فاصله خواهند گرفت.

آنچه که بر حزب توده ایران در سه دهه گذشته رفته است و اینکه چگونه توانسته است از وضعیتی بسیار دشوار و روبه‌رو بودن با خطر نابودی کامل خود را نجات دهد، حکایت ایستادگی، مبارزه‌جویی، و تدبیر در شکستن ترفندهای دشمن، و مقاومت در برابر جریان‌های ضدحزبی و عنصرهای سست زیر مهار دستگاه‌های امنیتی، بوده است. بقای حزب توده ایران در مقام نیروی سیاسی مطرح در جنبش مردمی، بازتاب موجودیت و عملکرد جریان سیاسی‌ای ریشه‌دار و قوی است که تغییر در نظام طبقاتی و منحنی کنونی را قانون‌مند، ضروری، و ممکن می‌داند. حزب توده ایران در سه دهه گذشته - چنانکه از آغاز بنیاد گرفتنش - و همچنین از لحظه شروع طرح عملیات به‌منظور نابودی آن، آمادگی عمده برای موج‌های پی در پی حمله به‌هدف حذف آن بوده است، یعنی حذف یکی از مهم‌ترین و با تجربه‌ترین سنگرهای دفاع از حاکمیت ملی و دفاع از منافع طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش کشورمان. با آغاز حمله خونین، سهمگین، و برنامه‌ریزی شده رژیم ولایی - با همکاری اینتلیجنس سرویس بریتانیا - در بهمن ماه ۱۳۶۱، حزب توده ایران تا به مرز نابودی و انحلال کشیده شد. سیاه‌چال‌های رژیم ولی فقیه، در دهه ۶۰ شاهد مبارزه‌ی بی‌عغایت خونین و مرگبار بین رژیم تاریک اندیش و انسان‌های شریف و آزاده‌ای بود که سرنوشت حزب توده ایران به نتیجه آن بستگی داشت. در این مبارزه، اکثر رفقای توده‌ای گرفتار در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های رژیم ولایی، با افتخار و آگاهانه، به همراه فعالان و مبارزان نیروهای سیاسی دیگر، تا دم مرگ تسلیم رژیم ستمگر نشدند، و بر سر وفاداری به آرمان‌های خود پای فشردند. بسیاری از آنان، به سبب وفای به پیمان خود با توده‌های زحمت، در جریان این مبارزه سهمناک جان باختند، و چهره‌های تابناک و ماندگار جنبش کارگری میهن شدند. این فاجعه بزرگ، روی‌داد مهمی بود. کشور ما در نبردی یک‌جانبه، گنجینه بزرگی از نیروی انسانی فریخته، وطن‌دوست، و با تجربه‌ی را که حزب توده ایران، با بهره گرفتن از امکان‌های جنبش کارگری ایران و جهان، در طول چهار دهه، تدارک دیده بود، از دست داد. حقیقت اینک، با اتکاء به روشن بینی انقلابی، و درایت رفقای جسته از زیر ضربه خونین دشمنان حزب، حزب ما رویارویی‌ای با توطئه‌های ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی را، از همان لحظه‌های نخست پس از یورش رژیم به حزب، با جسارت و تیزی آغاز کرد. حزب به‌شدت ضربه خورد، ولی طرح رژیم برای نابودی آن با شکست روبه‌رو شد. روند احیای پر جوش مبارزه تشکیلاتی و سیاسی حزب با تشکیل "پلنوم ۱۸" حزب، به‌منظور بازسازی ارگان‌های رهبری، و سپس تشکیل "کنفرانس ملی" در سال ۱۳۶۴ - برای اولین بار در تاریخ حزب - به سکان‌داری رفقای باقی‌مانده از ترکیب رهبری گذشته، بررغم همه دشواری‌های عینی و ذهنی، آغاز پر قدرتی داشت. تلاش رهبری حزب در این دوره، بر تدوین سیاست‌هایی منطبق با شرایط واقعی جامعه، نقد عملکرد حزب در سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۶۲، و فاصله گرفتن از خوش‌باوری نسبت به ماهیت سیاست‌ها، باورها، و جهت‌گیری‌های اقتصادی - اجتماعی سران درجه اول رژیم ولایت فقیه، متمرکز بود. مصوبه‌ها و سندهای "کنفرانس ملی"، پیروزی حزب در رویارویی با یورش سال ۱۳۶۲ و پیامدهای بعدی آن را بشارت می‌داد، و این مسئله‌ی نبود که رژیم و ارگان‌های امنیتی آن به‌سادگی پذیرای آن باشند. بنابراین، حزب بار دیگر هدف موج‌های سنگین حمله‌های پی در پی سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم ولایی قرار گرفت. سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم ولایی، در تلاشی تازه، و این بار از راه ترفندهای امنیتی، و با استفاده از مهره‌های نفوذی و همچنین بخش کم‌شماری از اعضای حزب که زیر شکنجه‌های جنایت‌کارانه به ننگ همکاری با رژیم تن داده بودند، در صدد انفجار و از هم پاشی حزب از درون، برآمدند. اما حزب توده ایران این بار نیز با بسیج تمامی توان تشکیلاتی و بهره‌مند شدن از تجربه‌های گران‌بهای جنبش کمونیستی جهانی، با درپیش گرفتن سیاست تشکیلاتی‌ای مناسب، و پافشاری اصولی بر استقلال ایدئولوژیک، سیاسی، و طبقاتی خود، از معرکه این توطئه‌ها سالم بیرون آمد. با فروپاشی "اردوگاه سوسیالیسم"، در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ میلادی، حزب برای سومین بار، در مدت زمانی کوتاه‌تر از یک دهه، از درون و بیرون، با هجوم ایدئولوژیک و تشکیلاتی‌ای بی‌سابقه، روبه‌رو شد. کم نبودند کسانی که در اثر پیامدهای روحی و اجتماعی ناشی از آوار سنگین سقوط دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، منتفی و بی‌پهلو بودن مبارزه در راه ساختمان سوسیالیسم را مطرح می‌کردند. "کنگره سوم" حزب، به‌منهم ماه ۱۳۷۰، با تصمیم به ادامه مبارزه در جهت تغییرهای ملی - دموکراتیک در کشور، و وفادار ماندن به اصول مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک حزب بر مبنای برنامه حزب توده ایران و با هدف استراتژیک سوسیالیسم، نقطه عطف تاریخی‌ای بود. حزب توده ایران در این سال‌ها، با کوشش در تدوین سندهای علمی و منطبق بر برداشت‌های مارکسیستی خود، به بررسی و شرح سبب‌های شکست تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و اروپای شرقی پرداخت، و نظریه‌پردازی‌های گوناگون و معیوب، و نیز راه‌حل‌های پیشنهادی نیروهای راست و چپ‌های برگشته از سوسیالیسم را به‌شدت زیر سؤال برد، و آن‌ها را رد کرد. در رویارویی اندیشه‌ورزانه و منطقی با آوار تبلیغات رسانه‌ای کر و کورکننده‌ی که سترونی و زوال سوسیالیسم را قطعی می‌دانست، کار تئوریک و سیاسی حزب توده ایران برجستگی ویژه‌ای داشت. حزب ما، برخلاف برخی نیروهای سابقاً چپ در جهان و کشورمان، نه تنها دچار دگرذیبی نشد و در برابر نظام سرمایه‌داری زانو نزد، بلکه با موضع‌گیری‌های مستدل‌تر در برابر شکل نو سرمایه داری، یعنی "جهانی سازی" و "تولیرالیسم اقتصادی"، مبارزه کرد. حزب توده ایران فروپاشی نظام سوسیالیستی قرن بیستمی را با واقع‌بینی واکاوی کرد، و اشتباه‌ها و نقصان‌هایی که شکست نخستین تجربه واقعی بشر در برپایی جامعه سوسیالیستی را سبب شدند، شناسایی و به تجربه‌های خود افزوده است. سندهای کنگره‌های "سوم" و "چهارم" حزب توده ایران، به‌طور مفصل به مسئله "فروپاشی" پرداخته‌اند، و در اینجا به همین بسنده می‌کنیم که بگوییم: حزب ما فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را عقب‌نشینی‌ای بزرگ در برابر سرمایه‌داری دانسته، و دلیل آن را اشتباه‌ها و تضادهای درونی کشورهای سوسیالیستی ارزیابی کرده است، اما این "فروپاشی" به معنای فرجام نبرد و پایان مبارزه برای حذف سرمایه داری و بی‌افکنندن بدیل دیگری بر اساس عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی نبوده است. حزب ما با دستیابی به تجربه‌های جدید، و درک اینکه مسیر گذار به سوسیالیسم مسیری طولانی و پریپیچ‌وخم است، پرچم مبارزه را همچنان برافراشته نگه داشته است، و همان‌طور که در "طرح برنامه کنگره ششم حزب" تأکید شده است: "حزب توده ایران معتقد است که، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی میان سوسیالیسم و سرمایه داری - که از قرن بیستم با پیروزی انقلاب اکتبر به مرحله کیفی عملی وارد شد - نه فقط هنوز حل نشده است، بلکه در قرن بیست و یکم به مرحله نوینی وارد گردیده است."

فصل‌های بعدی این نوشتار، با نگاه به زیربنای علمی و تئوریک حزب ما، نشان می‌دهد که، سیر تکاملی مبارزه حزب در راه ترقی ایران در پیوند با موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های کنونی آن است. در بخش‌هایی، با اشاره تاریخی و مستندی به برخی برهه‌های پرفراز و نشیب این مبارزه طولانی، نکته‌های عامی و پرارزش برنامه‌های حزب ما و اثر مثبت آن‌ها بر روند تحول‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی میهن‌مان در طول هفت دهه گذشته را برجسته می‌کنند.

۲. برای حزب ما، هستی جهان، عینی و قانون مند است، اما شناخت واقعیت عینی، مطلق نیست

حزب توده ایران و پیشکسوتان آن مانند زنده یادان عمو و علی و ارانی، بیش از ۷۰ سال پیش در جامعه‌ی شروع به فعالیت کردند که بخش اعظم ذهنیت و شعور اجتماعی آن بر پایه باورهای دینی - خرافی بنا شده بود. حزب ما در زمره نخستین حزب‌های کشورمان بود که امکان تحقیق، تحلیل، شناخت، و مهم‌تر از همه توانایی تغییر جامعه بشری را از منظر فلسفی - علمی مطرح کرد و آن را کار پایه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی خود قرار داد. در زمان آغاز تأسیس حزب توده ایران (مهرماه ۱۳۲۰)، هنوز بخش بسیار بزرگی از جامعه دارای ذهنیتی بازممانده از مناسبات عقب‌افتاده ماقبل سرمایه‌داری بود. درک این قشرها و طبقه‌های اجتماعی از سیاست و اقتصاد، به قدرت مطلقه شاه و زورگویی سلسله مراتبی از اشراف، خان‌ها، و کدخداهای محدود بود. جهان‌بینی بخش بزرگی از جامعه به شدت زیر تأثیر خرافه - مذهب و سرنوشت‌گرایی بود، که زمینه‌ساز سوء استفاده‌های گسترده هیئت حاکمه و لایه بزرگی از رده‌های گوناگون روحانیت ارتجاعی بود، و مالکیت بلامنازع شاه و زمین داران کلان را توجیه می‌کرد و مشروعیت سیاسی و الهی می‌بخشید. در برهه سال‌های دهه ۲۰ سال ۱۳۲۰، عقب‌ماندگی سیاسی - اجتماعی، در کنار نبود رابطه ارگانیک میان حکومت و مردم، و همراه با سطح نازل تمرکز سرمایه‌های فعال و بورژوازی ملی نحیف و ضعیف، کشورمان را به راحتی در معرض نفوذ و دست‌اندازی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم قرار می‌داد. رشد نظام سرمایه‌داری در کشور ما با تمرکز سرمایه‌های فعال از بالا به پایین بستگی داشت، با تولید و مصرف داخلی دارای پیوند ارگانیک ضعیفی بود. استقرار سرمایه‌داری در ایران با دخالت تعیین کننده دولت مهندسی شد. این سرمایه‌داری، از بطن جامعه که در آن به‌وسیله نمایندگان و حزب‌های سیاسی خودش می‌باید مهار امور را در دست می‌گرفت، برنیامده بود. برای مثال، رشد نظام اقتصادی کشور ما در ارتباط با عنصرهای پیشگام جنبش مشروطه نبود، و هیچ‌گاه هم با عنصرهای سرمایه‌داری‌ای که در انقلاب مشروطه فعال بودند، پیوندی ارگانیک نداشت. تسلط سیاسی - اقتصادی قدرت‌های امپریالیستی در دوره رژیم پهلوی‌ها، به نقش محوری سرمایه‌داری کمپادور (وابسته) ضد ملی در اقتصاد منجر شد. از آن دوره تاکنون، گرایش بخش اعظم بورژوازی نوظهور کشورمان در مجموع انحصارطلبانه، رانت‌خوارانه از طریق سرمایه‌داری تجاری وارداتی، و غیرتولیدی به دلیل فعالیت‌های مالی، بوده است. اجرای هر نوع برنامه و طرح اقتصادی - اجتماعی در ایران همیشه به صورت الگو برداری‌ای، گاهی مبتذل، از کشورهای سرمایه‌داری، و از بالا به پایین، و منحصرأ بنا به منفعت و مصلحت قشرهای فوقانی الیگارش هیرم حاکمیت بوده است. نقش و نفوذ عمیق اقتصادی - سیاسی بورژوازی بوروکراتیک (دیوان‌سالاران دستگاه حکومت)، در تثبیت این زیربنای اقتصادی، از دوره رضا شاه تا به حال، نمای "دولتی یا ملی" ای دروغین به اقتصاد ایران داده است. از این‌روی، حزب ما به‌درستی اقتصاد ایران را سرمایه‌داری ناقص الخلقه و مخدوش ارزیابی کرده است.

مسلماً طی هفت دهه گذشته، با وجود دو رژیم استبدادی، نیروها و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در مبارزه با عقب‌ماندگی، برای تغییرات اجتماعی - اقتصادی جامعه نقش عمده‌ی داشته‌اند. تضادهای کنونی جامعه ما در قیاس با ۷۰ سال گذشته نیز دست‌خوش تغییرهای مهمی شده‌اند. ولی مبارزه بر پایه منافع طبقاتی با زیربنای اقتصادی ضد ملی و روبنای سیاسی مبتنی بر "قدرت مطلق" (سلطنتی یا ولایتی) هنوز ریشه اصلی رویارویی اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی در جامعه ما است. هنوز هم کشور ما در حالتی به‌سر می‌برد که احتمال تکرار تاریخ می‌رود، و بار دیگر ضعف اتحاد ملی به همراه گسست کامل حکومت از جامعه، می‌تواند کشورمان را بار دیگر با خطر دست‌اندازی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم روبه‌رو سازد.

هفتاد سال پیش، و در جامعه‌ی عقب مانده، حزب جوان ما در رودرروی تفکر نهادینه شده "مطلق‌گرایی ذهنی" رویکرد دیگری را به جامعه ارائه می‌کرد. تنها چیزی که برای ما مارکسیست‌ها مطلق و ثابت است و خواهد بود، همانا وجود جهان مادی و واقعیت عینی مستقل از ذهن و شعور انسان‌ها است. زندگی و منطق به ما نشان می‌دهند که، فرایند شناخت این جهان مادی، واقعیت‌ها، و قانون‌مندی‌های عینی در آن، و همچنین درک قانون‌ها و فرایندهای آن به‌وسیله شعور انسان‌ها چیز مطلق نیست. به عبارت دیگر، شناخت یک انسان و یا گروه اجتماعی‌ای آگاه و متفکر از واقعیت عینی طبیعت و نیز جامعه بشری، هیچ‌گاه مطلق نخواهد بود و به‌طور دائم در حال تغییر تکاملی به سوی درکی عالی‌تر است. در طی دوره تکامل طولانی، شعور، دانش، و تجربه بشر با گذر از تخریب نظری، سرانجام پایه گذار شعور و شناخت تجربی از محیط پیرامون شده است، و پیش‌رفت عظیم مادی - اجتماعی بشر را سبب گردیده است. در این فرایند، تلاش دائمی انسان‌ها به‌منظور دستیابی به درک عالی‌تری از واقعیت عینی و پدید آوردن ابزار و وسایل کار برای تغییر مادی و معنوی است که مغز، شعور، و پیکر انسان را تکامل داده است و می‌دهد. زنده یاد رفیق امیرحسین آریان پور، شروع این فرایند تکاملی شعور در بطن شناخت و تغییر طبیعت را، که هنوز هم ادامه دارد، به زیبایی بیان می‌کند: "آنگاه در میان همه جانداران عالم هستی برای نخستین بار نیاکان آدمی، چوب‌ها و سنگ‌های تیز را به دست گرفتند تا از خویشتن دفاع کنند و ریشه درختان و مغز جانوران را برای خوردن بدر آورند. برای این کار روی دویا بلند شدند و دست‌های خود را بکار انداختند. بدینسان رستاخیز پر شکوه تکامل انسان آغاز گردید... ابزار ساختن و بکار بردن آن، آدم نیمه وحشی را به تفکر واداشت و بنابراین مغز او رو به تکامل نهاد. با تکامل مغز و دست ابزارها کامل‌تر شد."

در طی این هفت دهه، حزب توده ایران و بسیاری از اندیشمندان انقلابی عضو و هوادار آن، در صدد جا انداختن این مسئله در ذهنیت جامعه بوده‌اند که، تجربه زندگی عملی و توانایی تئوریزه کردن فرایندهای طبیعی، بشر را به مرحله‌ی رسانده است که ما به یافته‌هایی برگشت‌ناپذیر و بسیار مهم، اما نه به درکی مطلق و ایستا از واقعیت عینی، رسیده‌ایم. برای مثال، قرن‌ها است که می‌دانیم زمین به‌طور قطع گرد است و به دور خورشید می‌چرخد، و نیز فهمیدیم که آن نقطه‌های درخشان در آسمان روزنه‌ی به بهشت و یا ابزار طالع بینی نیستند، بلکه وجود عینی هزارها میلیارد خورشیداند که مانند منظومه شمسی ما، بسیاری از آن‌ها نیز دارای سیاره‌هایی‌اند. اخیراً حتی توانسته‌ایم وجود عینی برخی از این سیاره‌ها را - بی‌آنکه رویت‌شان کنیم - به‌طور قطع ثابت کنیم. شعور بشر ساکن در کره زمین به این نقطه عطف بسیار مهم رسیده است که، این داده‌های جهان پیرامونی را در وحدت با یکدیگر ببیند. از این‌روی، ما انسان‌ها، شناخت‌های مشخص عملی و تئوریک را دائماً به هم پیوند می‌دهیم، و بدین‌سان به پله‌ی دیگر از درکی نو و نزدیک‌تر به واقعیت عینی می‌رسیم. برای مثال، بشر توانسته است طول عمر کره زمین را اندازه بگیرد، که بر خلاف داده‌های اشتباه دین‌ها و مذهب‌ها درباره آفرینش، طول عمر زمین محدود به چند هزار سال نیست و قوانین فیزیک حکم قطعی می‌دهند که زمین نمی‌توانسته است به‌یکباره خلق گردد. به‌یقین می‌دانیم که قدیم بودن کره خاکی ما به حدود ۵۴/۴ میلیارد سال می‌رسد، و در فرایند تکاملی و تدریجی ساخته شده است. همین‌طور، بر پایه قانون تکامل موجودات (داروین) و علم ژنتیک (نقشه‌برداری گداهای "دی - ان - ای DNA)، به یقین می‌دانیم که، نوع بشر از طریق گسترش طبیعی تولید مثل آدم و حوا به وجود نیامده است، بلکه تمامی موجودات زنده در روند تکامل از جمع مولکول‌های پروتئین در تک‌سلولی‌ها زندگی را پدید آوردند، و در فرایندی بسیار طولانی‌زمان و با بی‌نهایت تغییرهای کوچک موتاسیون ژنتیک، سرانجام به جهش کیفی (تغییر انقلابی) انواع موجودات انجامیده‌اند. انسان واقعاً اندیشه‌ورز، با جایگزینی درک اشتباه پیشین با این قبیل یافته‌های علمی، ستون ساختار کاوش برای شناخت بیشتر را پی ریزی می‌کند. بی‌تردید در آینده شناخت ما از طول عمر کره زمین دقیق‌تر خواهد شد، همچنان که برخی از جانب‌های عملکرد موتاسیون ژنتیک هسته سلول زنده هنوز باید شناخته شوند. ولی شناخت مشخص انسان متفکر و دانا از فرایند و قانون مندی تغییرهای جهان به لحاظ کمی و کیفی به آن اندازه رسیده است که بتواند به این نتیجه فلسفی - منطقی برسد که، در برخی از این میلیاردها کره در گیتی، وجود انواع موجودات زنده دیگر احتمال بسیار زیادی دارد، و بر اساس تغییر تکاملیشان، چه بسا به درجه هوشمندی بشر و یا حتی بیش از آن نیز رسیده باشند. این زمینه هم اکنون یکی از عرصه‌های مهم پژوهش است، و می‌توان گفت که مدت زمان بسیار طولانی‌ای خواهد گذشت تا وجود زندگی در کره‌های دیگر به‌طور حتم ثابت شود، و در راه این پژوهش، بسیاری از اشتباه‌ها به تجربه ما خواهند افزود، و با پدیده‌های پیش‌بینی‌نشده بسیاری روبه‌رو خواهیم شد. ولی نکته اساسی این است که، جهان قابل شناخت است زیرا تمام عنصرهای آن وجود مادی دارند، و شعور و شناخت بشر نیز مطلق نیست و بنا به نیازهای پیرامونی‌اش تکامل پیدا می‌کند. در زمینه تکامل اجتماعی نیز درک‌ها و کشف‌های بشر بدین گونه است، یعنی قوانین حاکم بر تغییرهای جامعه، و دیالکتیک حاکم بر تضادهای درونی جامعه نیز عینی‌اند. شعور ما به بهترین وجه می‌تواند آن‌ها را بشناسد و بر کنش و مناسبات انسان‌ها تأثیر بگذارد. در این زمینه نیز به این شناخت رسیده‌ایم که، نیروی محرک تغییرهای جامعه با تضادهای درونی‌ای از انسان‌ها به‌لحاظ گروهی (طبقه و قشر) مرتبط است که در روبنای سیاسی هر جامعه با یکدیگر در کنش و واکنش دائمی‌اند. از نظر اجتماعی - سیاسی، دیگر به‌طور جدی‌ای نمی‌توان عنوان کرد که این تغییرهای ژرف در جامعه‌های بشری طی هزاره‌های گذشته، از اخلاق و ذهنیت خیر و شر این گروه و یا آن نژاد از انسان‌ها گروهی است، و یا اینکه رحمت و یا خشم الهی سبب آن بوده است که جامعه‌ی ما یا طبقه‌ی مسلط می‌شود و دیگری پس می‌رود. از نظر جامعه‌شناسی و سیاسی نیز دیگر بدیهی است که مالکیت طبقاتی بر عامل‌های تولیدی جامعه است که تعیین کننده تسلط و مناسبات تولیدی در هر مرحله مشخص جامعه بشری است. درباره این نوع مسئله‌های علمی و اجتماعی، از آغاز نخستین دوره "مجله دنیا" (اول بهمن ماه ۱۳۱۲)، مقاله‌های پرشماری به قلم دکتر تقی ارانی و دیگران، همراه با

تحلیل و تفسیری بر همین روال از علوم مطرح در آن دوران، نگاشته شد، و در آن‌ها سعی گردید از دیالکتیک حاکم بر جهان مادی و همین‌طور از منطق دیالکتیک در فرایند شناخت در بررسی‌های خود در زمینه مسئله‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی استفاده کنند. هدف حزب ما این بوده است که، در زمینه برنامه‌های انقلابی خود نشان دهد که بشر به همراه پیشرفت علم و فن آوری به بسیاری از قوانین عینی تغییرها و چگونگی پدیداری صورت‌بندی‌های جامعه نیز پی برده است و می‌تواند مسیر حرکت مترقی جامعه را به صورتی دانسته انتخاب و میسر سازد. شناخت بشریت مترقی از چگونگی فرایند تکامل اجتماعی جامعه به‌مانند دیگر علوم طبیعی، دانسته‌ی مطلق نیست. در هردوی این زمینه‌ها، جامعه پیشرفته بشری، دائماً با حذف اشتباه‌های گذشته، در بطن یافته‌های نو در روندی بی‌انتهای همواره به مرحله‌ی عالی‌تر تکامل می‌یابد و در هر مرحله نتیجه‌گیری‌های مشخصی را ستون ساختمان‌بندی مرحله دیگر کاوش و تغییرها قرار می‌دهد. در این رابطه هدف حزب ما نشان دادن این بوده است که، بشریت مترقی به این نتیجه مشخص فلسفی - منطقی نیز رسیده است که با اجتماعی‌تر شدن مالکیت بر ابزار تولید، می‌توان جامعه بشری را از نظر کیفی به نفع اکثریت در جهت مترقی تغییر داد. در کنار دستیابی به این نتیجه مشخص، تجربه معاصر نشان می‌دهد که بشریت مترقی هنوز با برخی جنبه‌های لازم و مهم برای گذر به جامعه و جهانی فارغ از بهره‌کشی نا آشنا است. تلاش خستگی‌ناپذیر و پر فراز و نشیب بشریت مترقی از نیمه قرن نوزده میلادی به وسیله کارل مارکس و فردریش انگلس بر اساس درک علمی در کاوش قوانین عینی جامعه بشری و لزوم فعالیت برای تغییر در جهت آینده‌ی بهتر، وارد مرحله عالی‌تری شد. انگیزه این تلاش بدون وقفه، کشف تضاد آشتی‌ناپذیر در درون نظام سرمایه‌داری و بی‌ثباتی و سرانجام محو شدن آن است. بشریت هوشمند و مترقی در برابر این واقعیت عینی و لزوم به‌وجود آوردن بدیل دیگری در رویارویی با بی‌ثباتی و قدرت تخریب انسان‌ستیزانه نظام سرمایه‌داری، ایست نخواهد کرد. زیرا بقا و تداوم رشد و بالندگی انسان به بدیل دیگری غیر از سرمایه‌داری بستگی دارد. نتیجه‌گیری علمی مهم دیگر مارکس و انگلس این بود که تنها مسیر حل تضادهای آشتی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری با گذر به سوسیالیسم امکان‌پذیر می‌شود. شاید جامعه سوسیالیستی فارغ از بهره‌کشی انسان از انسان، و حذف دست‌اندازی ابرقدرت بر دیگر ملت‌ها، در نگاه اول ایده‌آلیستی و ناممکن به نظر آید. برخی مانند فلسفه دان سیاسی - اجتماعی "جان گری" (دانشگاه آکسفورد) در قرن بیست و یکم هم هنوز خصلت و طینت انسان به عنوان "فرد" و حس آزمندی او را دلیل غیرممکن و وهمی بودن چنین آینده پیشرفته‌ی قلمداد می‌کنند. در صورتی که می‌دانیم در گذشته‌ی نه‌چندان دور، بسیاری نمی‌توانستند حتی تصور کنند که مالکیت بر انسان برده روزی لغو خواهد شد. در گذشته صاحبان قدرت، دگراندیشی در مورد "نظم موجود" را سرکوب می‌کردند، برای مثال، مبارزان جنبش ضد برده‌داری را به صلابه می‌کشیدند، و برده‌داری از نقطه نظر گردانندگان ادیان اصلی امری پذیرفتنی و توجیه شده بود. ولی حالا می‌بینیم که شیوه تولید مبتنی بر برده‌داری منسوخ شده است و حتی در عقب‌افتاده‌ترین بخش‌های جهان عملی غیر قانونی است، و به‌ندرت نیز دیده می‌شود. با نگاهی حتی گذرا به تاریخ - البته نه تاریخ در حکم رویدادهای منفصل آن گونه که جان گری و یا کارل پوپر آن را می‌بینند، و بدون ذوب شدن در "ذهن و روان و اخلاق انسان" منفرد - نشان می‌دهد که، جامعه انسان‌ها در حکم یک کل، توانایی عظیمی از خود در پیشرفت روابط اجتماعی نشان داده است. تغییرهای اجتماعی و گذر هر جامعه به مرحله مترقی‌تر، آکنده از پیچ و خم‌ها و پس‌رفت‌ها است. ولی در برابر تلاش نیروها و نظریه‌های پیشرو علمی در راه شناخت قوانین عینی ترقی اجتماعی و حذف خطاها و یادگیری از اشتباه‌های گذشته نمی‌توان برای همیشه سد ایجاد کرد. به قول لنین: "اینکه تاریخ از راه زیگزراگ می‌رود و اینکه مارکسیست باید بتواند در هر مرحله، عجیب‌ترین زیگزراگ‌های تاریخ را در نظر بگیرد، امری است بلاتردید." حزب توده ایران در طول ۷۰ سال گذشته با چنین درکی از امکان شناخت جهان و تغییر جامعه، مبارزه کرده است.

۳. "ماتریالیسم تاریخی"، "سنگ بنای تئوریک"، "برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب توده ایران

انسان‌ها سازنده تاریخ خودند، اما نه به‌نحوی که دلخواه آنان است، و نه در شرایطی که برگزیده خود آنان است (کارل مارکس)

یکی از وجه‌های تمایز حزب توده ایران با برخی نیروهای چپ، پیگیری نظریه‌ها و برنامه‌های آن بر پایه ماتریالیسم تاریخی و درک دراز مدت بودن گذر جامعه ما به سوی سوسیالیسم بوده است. به عبارت دیگر، برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب ما، همواره با هدف به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی در جامعه و "گذر مرحله‌ای جامعه"، مطابق با شرایط مادی و ذهنی، به همراه شناخت تضادهای اصلی که محرک تکامل اجتماعی‌اند، تدوین شده است. هدف مبارزه ما، بسیج آگاهانه توده‌ها و متصل کردن شرایط ذهنی و عینی جامعه در راستای تغییر کیفی است. به عبارت دیگر، به‌وجود آوردن جهش انقلابی در جامعه بر پایه تحول نیروهای مولده جامعه. در این باره، حزب حرکت مرحله‌ای جامعه به جلو از به وسیله اجرای اصلاحات عمیق و پایدار را یکی از عامل‌های مهم می‌داند. فصل مشترک نظریه‌ها و برنامه‌های حزب ما در طول هفت دهه گذشته، تأکید بر به‌وجود آوردن و گسترش تغییرهای مترقی در عرصه "آگاهی اجتماعی" و در دل تحول اساسی "هستی اجتماعی" بوده است. به سخی دیگر، ما توده‌ای‌ها، به دنبال بالا بردن کیفیت عامل‌های حیات مادی جامعه، به‌خصوص تغییر کیفیت رابطه بین طبقه‌های اجتماعی با تولید ارزش افزا، بوده و هستیم. هدف ما به‌وجود آوردن فشار واقعی از پایین به بالا، به همراه اصلاحات عمیق و پایدار در راستای ترقی دائمی مناسبات کلیدی اقتصادی به نفع زحمتکشان به موازات تحول حیات معنوی، اندیشه‌ها، و نظریه‌های بنیادی سیاسی - اجتماعی بوده است. حزب توده ایران، بر پایه درک آفرینشگرانه‌اش از مارکسیسم، معتقد است که، همان‌طور که تغییرها در تکامل طبیعی درون قانون‌های عینی مانند فیزیک محصورند، تغییرها در جامعه نیز پیرو قانون‌های مشخصی‌اند که به روشی اراده‌گرایانه نمی‌توان به‌وجودشان آورد. تکامل طبیعی موجودهای زنده، روندی مکانیکی و کور است، یعنی، تکامل طبیعت به سوی به‌وجود آوردن موجودهای گونه‌گون و عالی‌تر، بنا به اراده و با آگاهانه نیست، بلکه تصادفی و بنا بر قانون "انتخاب طبیعی" است که "چارلز داروین" آن را کشف کرد. در صورتی که تغییرهای اجتماعی در هر جامعه مشخص بشری، فرایندی است آگاهانه و مسیر تکامل آن می‌تواند به وسیله شعور انسان‌ها به سمتی مترقی رانده شود - یا برعکس - تغییر جامعه می‌تواند با عملکرد نیروهای واپس‌گرا، در مسیری ارتجاعی عقب‌گرد کند. روند شکل‌گیری و پاکبندی و پیشرفت جنبش انقلابی در ایران در دهه ۱۳۵۰ که به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منتهی گردید، و در ادامه، به دلیل عملکرد نیروهای ارتجاعی معتقد به دین‌سالاری در رهبری آن، به انحراف و سرانجام به شکست انجامید، نمونه‌ی آشکار در این مورد است. هردوی این فرایندها، یعنی، تکامل در طبیعت و همین‌طور در جامعه بشری، بر اساس گسترش تغییرهای کمی تدریجی است - که بعد از گذر از حد معینی - به جهش کیفی، یعنی تغییر انقلابی، منجر می‌شود. به گفته لنین: "زندگی واقعی، تاریخ واقعی در خود همان گرایش‌های مختلف را که در زندگی و تکامل طبیعت وجود دارد را دربر می‌گیرد، یعنی تغییر تدریجی و آرام و جهش سریع به همراه گسست در تداوم". این همانا قانونمندی روند تغییرات کمی است که گذشته از سرعت و یا کندی آن، در انتها بعد از گذر از حد معینی منجر به تغییر کیفی می‌شود. برای مثال، در درازنای صدها میلیون سال رشد تغییرهای تدریجی در شکل و ساختار بدن و بال در برخی از جانورها، این تغییرها به آن حد معینی رسید که به تغییر انقلابی و پدیده‌ی "نوع" منجر شد، و در استفاده از آن [شکل و ساختار بدن و بال] - مطابق با قوانین فیزیک - پرواز ممکن شد. قانون‌های فیزیکی حاکم بر امکان پرواز یک جسم در هوا، و نیز تعیین‌کننده کنش و رقابت جانوران در طبیعت - که تضاد بین موجودات محیط پیرامون را موجب می‌شوند - مقوله‌های ثابتی‌اند. ولی گونه‌های بی‌شمار موجودات در طبیعت، که از موتاسیون به‌وسیله تغییرهای جزئی کُرژنتیک "دی - ان - ای" DNA موجود زنده برآمده‌اند، سرانجام توانایی پرواز را در برخی از آن‌ها ایجاد کرد، و این مزیت در کنش با طبیعت، غلبه و منطبق شدن موفقیت‌آمیز با محیط زیست را باعث می‌شود، و تکثیر و گونه‌گونی پرنده‌ها را موجب می‌گردد. توجه‌برانگیز آنکه، چارلز داروین در میانه قرن نوزدهم درکی از وجود "دی - ان - ای" و فرایند موتاسیون ژنتیک نداشت، اما توانست "علت و معلول" تغییر در طبیعت را بشناسد و به صورت زیبایی فرایند تکامل و وجود گونه‌گونی همه موجودات زنده را توضیح دهد. این، گام بسیار عظیم بشر در شناخت جهان مادی بود. ولی نه شناختی مطلق، بلکه ناکامل که توانست دیگر نظریه‌های خطا را برای همیشه حذف کند و با نتیجه‌گیری‌ای مشخص راه را برای گذر به مرحله دیگر کاوش و شناخت باز کند. بشر متفکر و دانا پله بعدی در راستای شناخت دقیق‌تر فرایند رشد و تکامل موجودهای زنده را در سال ۱۹۶۸، با استفاده از خاصیت و پراش اشعه ایکس پیمود. کشف شکل سه بُعدی "دوبل هیلیکس" در مولکول "دی - ان - ای"، در حکم کد دستورعمل رشد و تکثیر هر موجود زنده، تأیید یافته‌های داروین بود. حال می‌دانیم که زایش و تنوع در تمام موجودات در اثر انباشت و کنش تغییرهای کوچک در "دی - ان - ای"، در انتقال از نسلی به نسلی دیگر صورت می‌پذیرد، و سرانجام به تغییر انقلابی و ظهور موجودهای نو منجر می‌گردد. این نیز گام عظیم دیگری بود که مکانیسم تغییر کیفی و انقلابی در طبیعت را به صورت کامل‌تر نمایان‌گر کرد. توجه‌برانگیز اینکه، "کارل مارکس"، که



معاصر "چارلز داروین" بود، در تجلیل از کشف او، و تشریح فرایند "انتخاب طبیعی"، و با اشاره به شباهت‌ها بین تغییرهای جامعه و کنش‌های درون طبیعت - در حکم عامل اصلی تکامل موجودهای زنده - در نامه‌یی به دوستش "فردیناند لاسال"، نوشت: "تئوری داروین معادل مبنای مبارزه طبقاتی در علوم اجتماعی است." نمود این اشاره مارکس درباره قانون‌مندی تغییرها و جهش کیفی از دل تضادها را، در مورد‌های پرشمار تغییرهای تعیین کننده در جامعه بشری، می‌توان یافت. در سال‌های پایانی قرن هجدهم در فرانسه، رشد و گسترش اعتراض توده‌ها به مناسبات ناعادلانه حاکم بر جامعه، و همراه با مبارزه‌ها و تغییرهای کمی ذهنی و مادی تدریجی، جامعه را سرانجام در مرحله‌یی مشخص بدان درجه‌یی از تغییر کیفی رساند که برای نخستین بار در تاریخ بشر، در ۱۷۸۹، مردم حکومتی به‌طور مطلق استبدادی را به‌زیر کشیدند، و آن را با نظامی دیگر و نو، یعنی شکل ابتدایی‌ای از حکومت جمعی، جایگزین کردند. قشرها و طبقه‌های جامعه فرانسه، هدفمندانه، اما محصور در شرایط عینی‌ای مشخص، به‌خصوص از لحاظ شیوه تولید و ظرفیت موجود نیرو، توانستند به وسیله جهش کیفی یا تغییر انقلابی به مرحله‌یی نو و مترقی‌تر گذر کنند. برخلاف تصور اشتباه برخی‌ها، در اینجا منظور از "تغییر انقلابی" اشاره به رودرویی مسلحانه و قهرآمیز نیست، بلکه اشاره به پیدایش پدیده‌یی با کیفیتی نو است. یعنی یک جهش کیفی در جامعه به مثابه ایجاد مناسبات اجتماعی جدید نوین و مترقی‌تر است، مانند پیدایش پدیده "پرواز" در حکم تغییری انقلابی، یعنی چیزی کاملاً نو در میان موجودات کره زمین. همین‌طور دخیل شدن و در انتها مسلط شدن طبقه بورژوازی فرانسه در حکومت، به‌جای استبداد مطلقه یک شخص (پادشاه) نیز همسان پدیده‌یی نو، انقلابی در جامعه بشری بود. این جهش کیفی یا انقلابی، یعنی طرد دیکتاتوری مطلق و برآمدن روبنای سیاسی‌ای بورژوازی در فرانسه، طی واقعه‌یی مانند فتح قلعه و زندان "باستیل" در روزی مین-۱۴ / ۷ / ۱۷۸۹ - به‌وجود نیامد، بلکه در طول دهه‌ها، و به‌گفته لنین، به صورت زیگزاگی، و حتی در همزیستی و حتی گاهی اتحاد و سازش با برخی بازمانده‌ها و خصیصه‌های دیرپای نظام پیشین، و به موازات اصلاحات و پس‌رفت‌ها، سرانجام در مقام "عامل نو" توانست مسلط گردد. همین‌طور، پدیده نو پرواز جانور در طبیعت در یک روز و با یک تک پرنده منفرد پدیدار نگشت. بسیاری از جانوران در مرحله گذر و در شکل‌های بینابینی، دارای نوعی بال شدند، ولی پرواز نکردند، و نسل آن‌ها منقرض شد، اما سرانجام جهش انقلابی، یعنی پرواز، بروز کرد و ماندگار شد. روند انباشت بی‌نهایت تغییرهای کوچک و تدریجی تصادفی موتاسیون ژنتیک، در درازنای هزارها نسل و در چارچوب بی‌شمار تضادها، کنش‌های غریزی و به هم پیوسته‌یی است که بنابر قانون‌های روند "انتخاب طبیعی"، موجودات را در جهتی متعالی تکامل می‌دهد. نکته ظریف و بسیار مهم در اینجا "پیدایی پدیده نو" و کنار زدن کهنه به دلیل کنش و مبارزه عامل‌های درگیر در تضادهای درونی است. در فرایند تغییر جامعه بشری، تضادهای آشتی‌ناپذیر برآمده از مبارزه طبقاتی عامل‌های درونی اصلی‌اند که فقط با فعالیت و مبارزه آگاهانه قشرها و طبقه‌های پیشرو اجتماعی می‌توان مسیر آن‌ها را به سوی ترقی امکان‌پذیر کرد. تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی مقوله‌های قانون‌مند عینی و خارج از ذهن [غیرذهنی] سیاست و فعالیت‌های نیروهای سیاسی‌اند. آنچه که عامل ذهنی است و نیروهای سیاسی به‌کار می‌توانند ببرند، برنامه‌ریزی و فعالیت اجتماعی در راستای حل تضادهای مشخص طبقاتی در هر مرحله مشخص گذر، بنابر امکان‌های عینی موجود، است. این گونه است فرایند تکامل دیالکتیکی، که در طول دوران تغییرها در آن و گذر از آن، جنبه‌ها و عرصه‌هایی از "نو" و "کهنه"، به‌طور هم‌زمان و در تضاد با یکدیگر، وجود خواهند داشت. این قانون دیالکتیک تغییر، که مارکس، انگلس، لنین، و داروین عملکرد آن را در جامعه و طبیعت نشان داده‌اند، زیرپایه درک حزب ما از جهان و چگونگی تغییر آن بوده است.

از این‌رو، جریان‌های آنارشیستی و برخی از نیروهای چپ، از نظریه‌ها و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب ما برای پیشرفت ترقی‌خواهانه و نیز سازگار با واقعیت‌های عینی جامعه ایران، با اتهام سازش طبقاتی، همواره و به‌شدت انتقاد کرده‌اند. آن‌ها فرایند جهش کیفی را مطلق می‌کنند، و رفرا و فاز تغییرهای کمی را بی‌اهمیت و در تضاد با مبارزه طبقاتی می‌دانند. این انحراف چپ‌روانه ضد دیالکتیکی، کار توده‌ای و به‌خصوص تدارک ارتقاء وضع مادی زحمتکشان - در نتیجه مبارزه جنبش کارگری - را که زمینه‌ساز تغییرهای انقلابی، اقتصادی، و اجتماعی است مردود می‌دانند و سازش طبقاتی می‌پندارند. این نوع جریان‌های چپ، از دیدگاه مارکسیسم درباره لزوم به‌کارگیری مبارزه قهرآمیز در راستای جهش یا تغییر انقلابی، درکی معیوب، احساسی، و ماجراجویانه دارند. آن‌ها هسته اساسی تغییر جامعه و ماتریالیسم دیالکتیک را گم کرده‌اند، و حل تضاد اصلی و آشتی‌ناپذیر سرمایه داری و سپس گذر به سوسیالیسم را، به درجه انقلابی بودن نیروی سیاسی و طبقه "کارگر انقلابی" وابسته می‌دانند. تجربه عملی جهانی در تاریخ معاصر نشان دهنده خطای تئوریک و عملی این رویکرد چپ روانه است.

بر پایه درک علمی از روند تغییرهای بنیادی اجتماعی‌ای که در بالا بدان اشاره شد، حزب ما، در طول هفت دهه گذشته، گذر به مرحله‌های لازم را با به وجود آوردن تغییرهای کمی، و جهش‌های انقلابی ممکن به سوی سوسیالیسم، هدف خود قرار داده است. هنر تحلیل مارکسیستی در شناخت این مرحله‌های مترقی، و همچنین تلاش در به‌وجود آوردن و قوت بخشیدن به پیش‌زمینه‌های ذهنی موثر، در کنار عامل‌های عینی، جهش انقلابی را ممکن خواهند کرد. برای مثال، در برهه قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، با تحلیل طبقاتی از جامعه و تغییرهای اجتماعی - اقتصادی در رژیم شاه و همچنین پیامدهای واقعی آن در پهنه جامعه، حزب ما، بدرستی، ناگزیر بودن گذار جامعه به مرحله "ملی دموکراتیک" - که عملی شدنش را مستلزم برپایی اتحادهای تاکتیکی نیروهای سیاسی و طبقاتی می‌دانست - را عنوان کرد. حزب ما از این مسئله مهم به‌طور کامل آگاه بود که، برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی پیشنهادی‌اش در این مرحله ناگزیر دربرگیرنده لایه‌ها و طبقه‌های مختلف اجتماعی خواهد بود که برخی از آن‌ها گرایش به سوسیالیسم ندارند. حزب ما، دو سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷، در توضیحی بر تحلیل خود از "جهش ضد دیکتاتوری"، یادآور شد: "علاوه بر کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی، تمام عناصر و قشرهای دیگر و حتی گروه‌هایی از طبقه حاکمه هم که مخالف رژیم استبدادی شاه‌اند، می‌توانند در این جهش شرکت کنند" (دنیای مجله سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، سال ۱۳۵۵). در مجموع، با وجود گذشت زمان، درستی هسته اصلی این تحلیل زنده‌یاد رفیق منوچهر بهزادی از شرایط جامعه در آن دوره و امکان‌سازگاری آن با برهه کنونی، هنوز به‌جای خود باقی است. در شرایط کنونی، طرد رژیم ولایی و گذر به مرحله ملی - دموکراتیک نخستین مرحله ضروری برای به‌وجود آوردن تغییر در جامعه امروز ایران است، که برپا داشتن اتحادهای وسیع بین نیروهای اجتماعی در جهه‌یی ضد دیکتاتوری را به ضرورتی عینی تبدیل کرده است.

نظرها و برنامه‌های کنونی حزب ما، با تحلیل دقیق از تحول‌های جهانی در طول سه دهه گذشته، و به‌ویژه نگاه موشکافانه به تجربه انقلاب بهمن، و با دریافتی روشن‌تر از الزام‌های مرتبط با فرایند گذار کشورمان به مرحله ملی - دموکراتیک، کامل‌تر شده‌اند.

۴. "سوسیالیسم واقعاً موجود" قرن بیستم، و پایه‌های نظری و عملی برنامه‌های حزب توده ایران

هدف استراتژیک حزب توده ایران از آغاز تاسیس آن در سال ۱۳۲۰، دفاع از منافع زحمتکشان و طبقه کارگر در مبارزه با دیکتاتوری، و بستر سازی به‌منظور تغییرهای بنیادی در راستای پی‌ریزی جامعه سوسیالیستی بوده است. از مارکس، انگلس، و لنین تا به حال، تعریف‌های پرشماری از جنبه‌های مختلف جامعه سوسیالیستی و گذار به آن، ارائه شده است. هسته اساسی نظریه‌های معتبر مربوط به سوسیالیسم، دربردارنده اشاره به جامعه‌یی است که، در آن بهره‌کشی انسان از انسان محو شده است، کار جمعی اجتماعی و رقابت برای سوداگری ملاک و محور رشد جامعه نیست، و اقتصاد سیاسی آن هستی مادی را بر پایه "از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش" نظم خواهد داد. این جامعه‌یی خواهد بود که با صورت‌بندی‌های گذشته تفاوت کیفی خواهد داشت. همین تعریف کلی و فشرده می‌تواند سنگ بنای خط مشی و اصول نظریه‌ها و هدف استراتژیک برنامه‌های حزب ما را نشان دهد. اگر از یک سو تجربه نشان می‌دهد که بشر هنوز به‌طور کامل چالش‌ها و تضادهای موجود در مسیر گذر به سوسیالیسم را نتوانسته است حل کند، از سوی دیگر بشریت مترقی به‌لحاظ نظری و تجربی تفاوت‌های مشخص میان سوسیالیسم و نظام سرمایه داری را به‌درستی می‌شناسد. مهم‌تر اینکه، بشریت مترقی می‌داند که "نظم موجود" در حالی که زیر سلطه سرمایه‌داری جهانی است، دوام‌پذیر نخواهد بود، و به سدی پیش روی ترقی تبدیل می‌شود. تجربه جهانی سوسیالیسم قرن بیستم نشان می‌دهد که بحث بر سر مزیت‌ها و بسیاری از جنبه‌های مترقی این صورت‌بندی اجتماعی [یعنی سوسیالیسم] و دفاع از آن‌ها بر پایه ماتریالیسم تاریخی و نیز ثابت کردن امکان‌پذیر بودن حرکت تکاملی جامعه به سوی سوسیالیسم با گذر از مرحله امپریالیستی - نظام سرمایه داری، از به‌وجود آوردن، تحول بخشیدن، و استوار ساختن صورت‌بندی سوسیالیسم به‌مراتب آسان‌تر است. همین‌طور در دو دهه گذشته به وضوح دیده شده است که نظام سرمایه‌داری نه تنها مشکل‌های بنیادی جامعه بشری را بهبود نبخشیده است، بلکه نوع بشر را با بی‌ثباتی و بحران موجودیت (بر اثر تخریب تدریجی محیط زیست) روپرو کرده است. نظام سرمایه‌داری حتی با محیط زیست یعنی کره زمین هم در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار گرفته است. یک قرن و نیم از انتشار "مانیفست کمونیست"، در ۱۸۴۸، از سوی مارکس و انگلس می‌گذرد. هنوز هم نتیجه گیری بدیهی و منطقی از شرایط کنونی نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد که به وجود آوردن



بدیل دیگری، به غیر از صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی‌ای مبتنی بر ثروت اندوزی از راه مالکیت بر نیروی کار انسانی، برای بشر ضروری است. بشریت مترقی هنوز هم تنها رویکرد اجتماعی-اقتصادی در برابر «بربریت سیاسی-اجتماعی» حاصل از نقش مخرب سرمایه داری جهانی و امپریالیسم را سوسیالیسم می‌داند. محتوای اصلی تحلیل‌ها و بحث‌هایی که بین روشنفکران و نیروهای مترقی جهان جریان دارد، عرصه‌های سیاسی و اقتصادی سازمان‌دهی جهانی دیگر بر پایه تجربه‌های موجود به‌منظور گذر به مرحله سوسیالیسم است. حزب توده ایران با آگاهی از پرچالش و طولانی بودن این راه، معتقد است که، می‌توان برای دستیابی به جهانی دیگر بر مشکل‌ها غلبه کرد. حزب توده ایران در زمینه این گونه تحلیل‌ها و بحث‌ها، در عرصه ملی و بین‌المللی، یکی از نیروهای فعال بوده است.

در دهه‌های نخست قرن بیستم، از یک سو نفوذ و قدرت تحلیل نظریه‌های مارکسیستی و پیروزی بلشویک‌ها بهره‌برداران لنین در براندازی سلطه مطلق تزاریزم در روسیه، و از سوی دیگر، پیامدهای ضد انسانی بحران‌های ادواری و عمیق اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری، و در کنار آن، پیدایی خطر فاشیسم، به همراه گسترش مبارزات ضد استعماری در برابر قدرت‌های امپریالیستی، این ذهنیت بسیار قوی- بر اساس فاکت‌های بدیهی- را به وجود آورده بود که تنها راه به جلو از طریق مبارزه برای سوسیالیسم است. می‌توان گفت که در تاریخ معاصر بشری تا به حال از نظر اجتماعی-اقتصادی هیچ‌گاه به غیر از سرمایه داری یا سوسیالیسم، راه سومی در عمل پدیدار نشده است، و گذشته از مخالف یا موافق بودن با سوسیالیسم، باید پذیرفت که هنوز رویکردی دیگر به‌انسجام و سازمان‌یافتگی سوسیالیسم از نظر تئوریک، در برابر سرمایه‌داری عرضه نشده است. در زمینه عرضه‌داشت رویکردی دیگر در برابر سرمایه‌داری، پر واضح است که ادعاهای پرسروصدای به‌وجود آوردن رویکرد اقتصادی-اجتماعی‌ای بر پایه ارزش‌ها و الگوی «اقتصاد اسلامی»، از منظر تئوری و عمل، به‌طور کامل غیر واقعی و نامسجم بوده است. «اقتصاد اسلامی» در عمل، چیزی نیست جز اقتباس مبتذل از نظام سرمایه‌داری، که به‌طرزی عقب‌مانده‌تر، و حتی بی‌رحمانه‌تر و فاسدتر، در راستای سوداگری خصوصی از انسان‌ها بهره‌کشی می‌کند. برای مثال، مضحکه حرام بودن «ربا»، و توجیه شرعی آن در رژیم ولایت فقیه، یعنی رژیمی که رانت‌خواری تاروپود اقتصادش را در هم بافته است، نمونه‌ی عملی و آشکار است.

بعد از جنگ جهانی دوم، در برابر نیروها و فعالان سیاسی جدی‌ای که نه از سر ماجراجویی، احساسات، و انواع اوتوپیاها، بلکه بر پایه دریافتی عینی از شرایط به‌منظور به‌وجود آوردن تغییرهای عملی در جامعه مبارزه می‌کردند، تنها دو الگوی واقعی و مشخص وجود داشت: الگوی «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» موجود در کشورهای غرب، و الگوی «سوسیالیسم واقعا موجود» در کشورهای سوسیالیستی. این جهان به‌شدت دوقطبی، و رویارویی مستقیم و غیرمستقیم این دو قطب، بر همه روی دادها و تحولات در سراسر جهان اثر می‌گذاشت، یعنی وضعیتی قیاس‌ناپذیر با وضعیت کنونی. بدون در نظر گرفتن این شرایط مشخص، نمی‌توان به درک صحیحی از ذهنیت و برنامه‌های موافقان و مخالفان هر یک از این قطب‌ها رسید. در این برهه، نحله‌ها (آموزه‌ها) متفاوت مارکسیسم-لنینیسم و دریافت‌هایی مختلف از آن، زایش می‌کردند و به‌زودی هم ناپدید می‌شدند، و اثری واقعی بر جهان واقعا موجود دو قطبی برجا نمی‌گذاشتند. برای مثال، رویکرد «مائوئیسم» در قرن بیستم را نمی‌توان از نظر عملی قطعی دیگر به حساب آورد، زیرا تمرکز آن در مجموع رنگ محلی داشت و عملاً کوتاه مدت بود. البته «مائوئیسم» و گروه‌های چریکی از نظر تئوری، فعالیت سیاسی، و انگیزه مبارزه‌جویی، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، در کشورهای در حال رشد، پیدایش جریان‌های پرشمار سیاسی، زودگذر و کوچک، و با نام‌هایی پرطمطراق و بسیار پرسروصدایی را موجب می‌شد. تبلیغ یا مبارزه مسلحانه، به آموزه‌هایی از تفکر ناردونیک‌های روسی (برپایی سوسیالیسم، از طریق مبارزه در روستاها، برانگیختن حرکت دهقانی، و محاصره شهر از روستا، در دوران پیش از انقلاب اکتبر) گرایش داشتند، که شالوده مبارزات آنان در جهت تغییرهای انقلابی و برپایی سوسیالیسم تخیلی بود. در آن برهه جریان‌های مائوئیستی در ایران عملاً ناپایدار و به‌شدت انشعاب‌گرا و به‌طورعموم خاستگاه طبقاتی و اجتماعی‌شان قشرهای متوسط و جنبش‌های دانشجویی بود. فعالیت آنان در عمل، به‌طورمستقیم متوجه رژیم شاه و زیربنای اقتصادی آن نبود، زیرا رابطه ارگانیک با جنبش کارگری و قشرهای زحمتکش‌شان نداشتند. به‌زعم آنان، «روستایی‌های انقلابی» ایران عامل تولید و تحرک جامعه بودند و عمق فقر تهی‌دستان روستاها را مترادف با خصلت انقلابی این قشرهای فرودست می‌دانستند. برخی از آنان در زمره جریان‌های واژه و منشعب از حزب توده ایران بودند که تزه‌های اجتماعی-اقتصادی و مرحله ملی-دموکراتیک را در حکم سازش طبقاتی رد می‌کردند، و امپریالیسم، به‌خصوص قدرت آمریکا، را ارتجاعی که «بیر کاغذی»، یعنی کم خطر، می‌دانستند. در برهه انقلاب بهمین، بخشی عمده از این نیروها با شرع‌آتشین، افکار و ایده‌هایی کاملاً غیرواقعی، همراه با حرکت‌هایی مخرب، به کمتر از «انقلاب سوسیالیستی» رضایت نمی‌دادند، و هر رویکرد واقعی و منطقی را مردود و ضد انقلاب سوسیالیستی اعلام می‌کردند. جالب توجه است که، برخی از بازماندگان این نیروها اکنون یا به طرفداران دو آتشه «بازار آزاد» و برقراری دموکراسی پاستوریزه شده از عدالت اجتماعی تبدیل شده‌اند و یا با جریان‌های احیای سلطنت [پهلوی] همکاری می‌کنند.

حزب ما از آغاز بنیادگذاری‌اش، در سال ۱۳۲۰، به دنبال اثرگذاری «عملی» و مترقیانه در جامعه، به استفاده از امکان‌های موجود مادی و ذهنی جامعه بوده است. حزب ما در دوران موجودیت نظام «سوسیالیسم واقعا موجود»، طبعاً بنابر شرایط عینی جهانی و سمت‌گیری ایدئولوژیک، نمادهای مشخصی از سوسیالیسم را، مطابق با دستاوردها و پیشرفت‌های مادی و اجتماعی کشور های سوسیالیستی، در نظر داشت. حضور عینی این دستاوردها، به‌خصوص سرعت شکل‌گیری و عمق آن‌ها در جهش اجتماعی-اقتصادی کشورمان مانند روسیه عقب مانده به اتحاد جماهیر شوروی صنعتی گرفته تا به استقلال رسیدن و به‌وجود آمدن تغییرهای کیفی در جزیره کوچک کوبا، بسیار مهم و چشمگیر بود. بر خلاف انتقادهایی که از راست و چپ به حزب ما در زمینه اهمیت بسیار قائل شدن به این دستاوردهای عینی می‌شد، اما نگاه حزب به پیشرفت‌های مادی و اجتماعی شوروی به معنای «تبعیت کورکورانه» حزب ما از سیاست‌ها و الگوی اقتصادی شوروی نبود. بلکه توده‌ای‌ها، چه در بدنه حزب و چه در رهبری، در مجموع، دانسته این گونه می‌نگریستند. در آن جهان کاملاً دوقطبی، که قطعی از آن سرمایه داری، رقابت، و موفقیت فرد و یا زندگی در «رویای آمریکایی» را عامل پیشرفت جامعه می‌دانست و بهره‌کشی عربان از منابع حیاتی دیگر کشورها پیش‌شرط رشد آن بود، توده‌ای‌ها بر پایه دریافت‌های علمی، انسانی، و میهن‌دوستانه‌شان، قطب و الگوی دیگر را در مقابل سرمایه‌داری و امپریالیسم خشن و زورگو برمی‌گزیدند. گزینه توده‌ای‌ها الگویی بود که، در مجموع، پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جامعه را بر مشارکت جمعی قرار می‌داد و جهت‌گیری سیاست خارجی‌اش، مبارزه واقعی و عملی در برابر و برضد سیستم استعماری و امپریالیستی و به نفع جنبش‌های رهایی‌بخش بود. باید توجه داشت که، در آن دوران، این «بدیل دیگر» در برابر سرمایه داری در شرایطی به‌وجود آمده و بالیده بود که بسیاری از کشورهای نیمه‌مستمره و یا درحال‌رشد، از جمله ایران، از نظر اجتماعی-اقتصادی هنوز در برخی بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری دست‌وپا می‌زدند. تجاوز مستقیم امپریالیسم و یا نفوذ غیر مستقیم یا واسطه دیکتاتورهای دست‌نشانده، و تکیه‌اش بر قشرهای الیگارشی در این کشورها، تضاد عمده و محور اصلی مبارزه نیروهای چپ و حتی ملی‌گرایان با رژیم‌های این کشورها بود. از این‌روی، توجه نیروهای مترقی و چپ به مرحله گذار از استعمار یا دیکتاتوری‌های زیر حمایت غرب به‌طورمشخص رو به سوی عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی و مبارزه رهایی بخش ملی داشت.

باید یادآور شد که، نظام سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران، در طول قرن بیستم، از بالا به پایین به‌وجود آمده بود و رابطه‌ی بسیار ضعیف به‌لحاظ ارگانیک با مختصه‌های اقتصادی-اجتماعی محلی داشت. این فرایند به‌طورعموم به پیدایش و تسلط بورژوازی «کمپرادور» ی بغایت وابسته و فاسد منجر می‌شود. رژیم‌های شاه، پینوشه، سوارتو، مارکوس، و اخیراً مبارک و بن علی در مصر و تونس، از فراورده‌های معمول این فرایند ضد دموکراتیک و مخرب بودند. این کشورها از نظر سیاسی به‌طورتعمدی بر سیاق رژیم‌های خشن دیکتاتوری زیر حمایت امپریالیسم اداره می‌شدند که هر نوع دگراندیشی مخالف با دیکتاتوری، به‌شبهه لیبرال، ملی، مذهبی، و به‌خصوص مارکسیستی را به‌شدت سرکوب می‌کردند. از این‌روی، نزد مردم در کشورهایی که قربانی این سیاست امپریالیسم بودند، دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای سوسیالیستی و وزن سیاسی چشمگیر اتحاد جماهیر شوروی در مقابل زورگویی عربان آمریکا بسیار مهم بود. امکان گریز کشورهای موسوم به «جهان سوم» از دایره بهره‌کشی اقتصادی از سوی امپریالیسم و وابستگی سیاسی به آن، با کمک از اردوگاه سوسیالیسم و یا با سمت‌گیری آشکار به سوی آن، اثرهایی بسیار عمیق نه تنها بر نیروهای چپ، بلکه بر بسیاری از جریان‌های سیاسی، روشنفکران، و شخصیت‌های ملی و مذهبی روشنفکر در کشورهای درحال‌رشد- از جمله در کشور ما- داشت. جزئیات و علل فروپاشی سوسیالیسم موجود و شوروی، به علت ضعف‌ها و تضادهای درونی آن، خارج از موضوع این نوشتار است. در اینجا کافایت اشاره کنیم که، اسناد رسمی حزب توده ایران (از جمله سند مصوبه «کنگره چهارم»، بهمین ۱۳۷۶، در این زمینه) عامل‌ها و اشتباه‌های درونی را موجب به‌وجود آمدن تضاد‌های مخرب در تکامل نیافتن سوسیالیسم و پس‌رفت آن، و سرانجام، فراهم شدن زمینه برای به‌دست گرفتن سکان رهبری از سوی نیروهای راست و امکان یافتن دست‌اندازی از خارج، ارزیابی کرد. کاوش درباره دلیل‌های فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در سال‌های پایانی قرن بیستم، هدف این نوشتار نیست، بلکه اثرهای به‌جا گذاشته شده آن مورد نظر است.

بسیاری مدعی بودند که فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، در دهه نود قرن بیستم میلادی، نشان دهنده حقانیت نظام سرمایه داری است، و حتی فوکویاما «پایان



تاریخ "را اعلام کرد - برخی هم از طیف چپ، مارکسیسم را نامربوط دانسته و سعی کردند آن را حداقل از ذهن خود حذف کنند و با گرویدن به آموزه‌هایی از نوع سوسیال دموکراسی، وارد دوره دگردیسی شدند. حتی دستگاه تبلیغاتی رژیم ولایی هم از این معرکه عقب نماند، و با "نامه نصیحت امیر" خمینی به گورباچف سعی کرد برتری اجتماعی و اقتصادی - سیاسی نظام ولایی را در برابر سوسیالیسم اثبات کند! در اینجا لزومی به تحلیل الگوی اقتصادی - اجتماعی اسلامی نمی‌بینیم، چون این الگو پایه نظری و عینی‌ای مقایسه‌پذیر با سرمایه‌داری و سوسیالیسم ندارد.

باید پذیرفت که از دهه آخر قرن بیستم تاکنون، تاریخ، برخلاف همه پیش‌بینی‌ها و ادعاهای هر دو قطب - یعنی "سرمایه داری" و "سوسیالیسم موجود" - رقم خورده است، و در جهان کنونی، ما با شرایط بسیار متفاوتی نسبت به سال‌های اوایل دهه ۱۹۸۰ روبرویم. اگر قطب اردوگاه سوسیالیسم قرن بیستم دیگر وجود ندارد، الگوی اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری هم با بحران بسیار عمیق تئوریک و عملی‌ای از نخستین سال‌های قرن بیست و یکم روبرو بوده است. با وجود دو دهه تاخت و تاز ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، و نظامی، در شرایط وجود تنها قطب نظام سرمایه داری در پهنه جهان، این الگوی "اقتصاد آزاد"ی که فوکویاماها و هواداران نولیبرالیسم اقتصادی آن را همیشگی و عالی‌ترین درجه سرمایه‌داری می‌دانستند، هم جهان و هم خود سیستم سرمایه داری را با بی‌ثباتی فزاینده‌ی روبرو کرده است. دیگر می‌توان به سهولت دید که سرمایه داری از ایجاد رشد موزون و توسعه پایدار همراه با ثبات اقتصادی - سیاسی در عرصه جهانی ناتوان است. در صورت ادامه رشد آتی کشورهای در حال رشد (اکثر کشورهای جامعه‌های بشری) بر مبنای "جهانی شدن" اقتصاد آزاد، یعنی با گرفتن دائمی بازارهای مصرفی غول‌آسا به‌منظور سوداگری بی‌انتهای این روند آشکارا با بقای محیط زیست و دسترسی صلح‌آمیز انسان‌ها به منابع طبیعی جهان در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار می‌گیرد. پیش‌بینی معروف "مانیفست حزب کمونیست" مارکس و انگلس در ۱۶۴ سال پیش، درباره قدرت تولید و توزیع عظیم و ماهیت مخرب نظام سرمایه داری، بحران کنونی این نظام در جهان قرن بیست و یکم را به‌درستی توصیف می‌کند: "جامعه جدید بورژوازی بر پایه روابط تولید، مبادله و ملکیت خود آن‌چنان جامعه‌ی با وسایل تولید و مبادله غول‌پیکری را آفریده که اکنون به‌مانند جادوگری است که دیگر از عهده کنترل نیروهای تحت‌الارضی‌ای که با افسون خود احضار کرده بر نمی‌آید."

حزب توده ایران در مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک برضد بهره‌کشی خشن امپریالیسم، از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی "سوسیالیسم واقعا موجود" در حکم ممکن بودن برپایی جامعه بشری‌ای عادلانه تر و جهانی دیگر، دفاع و آن را تبلیغ می‌کرد. ولی حزب ما با درک صحیح از درجه رشد مادی و ذهنی مشخص شرایط کشورمان، آن را آماده مرحله گذر به سوسیالیسم ارزیابی نمی‌کرد، و هنوز هم نمی‌کند، بلکه هدف حزب ما همواره به اثرگذاری واقعی و عمیق بر تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی و مناسبات اجتماعی‌ای متوجه بوده است که بنابر شرایط عینی جامعه ایران به نفع زحمتکشان و طبقه کارگر باشد. جریان‌های چپ، با ذهن‌گرایی چپ روانه درباره انقلاب سوسیالیستی - کارگری، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، آن هم به‌شیوه مسلحانه و یا محاصره شهرها از طریق روستاها، و همچنین بر پایه دریافتی اشتباه از مارکسیسم، برنامه‌های حزب توده ایران را همچون خیانتی طبقاتی در معرض شدیدترین اتهام‌ها و انتقادهای خصمانه قرار می‌دادند. شایسته توجه است که، حزب، با تجزیه و تحلیل پیامدهای برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم شاه، و در روبرویی با تبلیغات کرکننده "انقلاب سفید"، و نیز رد انحراف چپ روه‌ها، توانست درک بسیار روشن و عملی‌تری از مرحله تغییرهای فراروی جامعه به‌دست دهد.

حزب توده ایران، در پی راه‌گشودن به جلو و گذر جامعه آن روز ایران به مرحله بعدی بر پایه تغییرهای بنیادی اقتصادی و اجتماعی بود که تغییرهای رونمای سیاسی به نفع نیروی کار و از جمله بورژوازی تولیدی ملی را نیز به همراه می‌داشت. رویکرد اقتصادی حزب در آن دوره، در روبرویی با وابستگی کشور به اقتصاد کشورهای امپریالیستی، و بر پایه اجرای الگوی اقتصادی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" بود. روشن است که، منظور از عدم وابستگی یعنی استقلال عمل داشتن در طرح و اجرای برنامه‌های اقتصادی کلان ملی بدون تحمیل نسخه از خارج بود، و نه قطع کامل تجارت با سرمایه‌داری جهانی. هدف از پیش‌کشیدن رویکرد "راه رشد غیرسرمایه‌داری"، کوتاه کردن مرحله‌های رشد پیشاسوسیالیسم با تأکید بر داشتن روابط اقتصادی با اردوگاه سوسیالیسم و کشورهای "غیرمتعهد" بود. زنده یاد رفیق منوچهر بهزادی، در مقاله‌ی با عنوان: "دو سیاست متضاد در بازرگانی خارجی ایران"، مجله دنیا، سال ۱۳۴۳، درباره تجارت خارجی می‌نویسد: "تذکار این نکته لازم است که وقتی ما از مزایای بسط مناسبات بازرگانی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی سخن می‌گوییم و زیانهای همین روابط را با کشورهای امپریالیستی نشان می‌دهیم، مقصود مان این نیست که باید روابط بازرگانی با کشورهای دیگر را قطع یا محدود کرد و فقط به بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی پرداخت. برعکس، ما معتقدیم که از تمام امکانات موجود برای استقرار وسیع‌ترین روابط بازرگانی و اقتصادی با تمام کشورها، صرفنظر از رژیم سیاسی و اجتماعی آن‌ها، استفاده باید کرد. فقط باید این مناسبات را بر اساس حقوق متساوی و منافع متقابل قرارداد و رابطه غارتگر و غارت زده را از بین برد. در چنین صورتی است که نه فقط این روابط موجب رونق و تحکیم اقتصاد ما می‌شود، بلکه مناسبات بین دولت‌ها را عادی می‌کند و بهبود می‌بخشد، تفاهم و دوستی بین ملت‌ها را عمیق‌تر می‌سازد و در نتیجه به صلح جهانی کمک مؤثر می‌کند." توجه‌برانگیز آنکه، با وجود گذشت ۴۸ سال، هنوز هم مسئله یک طرفه بودن بازرگانی جهانی به نفع امپریالیسم ادامه دارد. به برکت "جهانی شدن" و از طریق تسلط بر نهادهای بین‌المللی‌ای از جمله "سازمان تجارت جهانی"، در دو دهه گذشته، عدم توازن تجارت جهانی به نفع کشورهای "گروه ۷" و شدت هم یافته است. طرح "برنامه" حزب ما (کنگره ششم)، هنوز دربرگیرنده اصول اساسی راه رشدی است که منافع قشرهای خلقی و به ویژه زحمتکشان و لایه‌های میانی سرمایه‌داری ملی را در نظر داشته باشد، البته بنابر شرایط مشخص عینی جهان و ایران.

بورژوازی وابسته، در آن دوره و هنوز نیز هم، یکی از مهم‌ترین ابزارهای سهولت بخشیدن به دسترسی سرمایه‌های کلان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به بازارها، منابع طبیعی، و نیروی کار ارزان در کشورهای در حال رشد بوده و هست. در جهان دو قطبی دهه‌های قرن بیستم، امپریالیسم درباره لزوم دموکراسی حتی تعارف و تظاهر هم نمی‌کرد، و آمریکا و متحدانش، در کنار پشتیبانی از انواع دیکتاتوری‌ها، با هر کشور و یا هر نیروی سیاسی‌ای که حتی در صدد راهی یافتن از اقتدار و زورگویی شرکت‌های غول‌آسای غربی بود به شدت مبارزه می‌کردند. کودتاهای پی‌درپی نظامی، و همین‌طور کمک مالی و سیاسی به حکومت‌ها و جریان‌های واپس‌گرا و به‌غایت ضد مردمی، از زمره شیوه‌های مؤثر اجرای این سیاست بودند. بر این اساس، در تحلیل‌های حزب توده ایران از اقتصاد سیاسی در دوران رژیم شاه - با در نظر گرفتن نفوذ عمیق و ساختاری آمریکا در ایران به موازات پیوند بورژوازی کمپرادور (وابسته) در این دوران به سرمایه داری جهانی - تضاد مردم با امپریالیسم محور اصلی خط منشی سیاسی حزب بود. نقش مخرب امپریالیسم در ایران و جهان به حدی بود که حزب ما و دیگر نیروهای چپ و حتی بخشی از نیروهای ملی و مذهبی نیز نقض خشن عدالت اجتماعی، بهره‌کشی عربان، و سرکوب ضد دموکراتیک رژیم شاه را به‌طور کامل و مستقیم به تضاد مردم و امپریالیسم مربوط می‌دانستند. بنابراین، نیروهای مترقی جهان، و از جمله حزب توده ایران، به این نتیجه منطقی می‌رسیدند که گذر به مرحله مترقی‌تر تنها با تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی، اما بدون دخالت امپریالیسم، و از طریق رشد غیرسرمایه‌داری امکان‌پذیر است. در کنار این نتیجه‌گیری بدیهی از شرایط مشخص، آنچه که در این دوره کمتر بدان توجه می‌شد، رابطه حساس و کلیدی میان "آزادی‌های دموکراتیک واقعی" و به‌وجود آوردن تغییرهای اجتماعی - اقتصادی پایدار در جهت منافع مردم بود. مقصود ما از "آزادی‌های دموکراتیک واقعی"، آن مؤلفه‌ها و چارچوب دموکراتیک و اهرم‌های قانونی‌ای‌اند که تداوم جنبه "مردمی" الگوی اجتماعی - اقتصادی مترقی و عدالت اجتماعی را می‌توانند پشتوان شوند. در نیمه دوم قرن بیستم، ارزیابی نیروهای مترقی و چپ از "دموکراسی واقعا موجود" در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، آن را برای بستر رشد عدالت اجتماعی و حفاظت از آن، چارچوبی بسیار تنگ و ناقص می‌دانست. زیرا گرایش بارز این دموکراسی به سوی منافع سیاسی - اقتصادی بورژوازی و در راستای برپایی "دولت رفاه" در کشورهای پیشرفته، حمایت از دیکتاتورهای کشورهای در حال رشد را توجیه می‌کرد و یا بنابر مصلحت‌ها بر آن چشم می‌بست. عمده عنصرهای مترقی "دموکراسی موجود" در کشورهای سرمایه‌داری غرب بر اثر مطالبه و مبارزه پی‌گیر نیروهای اجتماعی مردمی میسر شده بود، و به‌طور دائم زیر فشار و در معرض دست‌اندازی‌های هیئت حاکمه بود. تحول‌های کنونی درون کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در دو دهه گذشته با پس‌رفت آزادی‌های دموکراتیک و رفتن به سوی دموکراسی بازاری به بهانه "آزادی بازار" و پایمال کردن مبنای عدالت اجتماعی به نفع سرمایه‌های مالی، این ارزیابی نیروهای مترقی در مورد نقصان بنیادی "دموکراسی واقعا موجود" در کشورهای سرمایه داری را به‌طور دقیق تأیید می‌کند. در میانه قرن بیستم نیز استفاده تبلیغاتی و ابزاری امپریالیسم از "دموکراسی واقعا موجود" و جلوگیری فعالانه از رشد مؤلفه‌های مترقی آن در کشورهای که می‌توانست منافع حیاتی سرمایه‌داری را تهدید کند (از جمله ایران، شیلی، برزیل، اندونزی، مصر، و جز این‌ها) یکی دیگر از دلایل‌های برخورد انتزاعی - منفعلانه نیروهای مارکسیستی به اهمیت مسئله مؤلفه‌های دموکراسی بود.

این ناهماهنگی میان عدالت اجتماعی واقعی و پایدار با "دموکراسی واقعا موجود" در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به معنای توجیه برخورد اشتباه و یا اهمیت ندادن به نقصان پیش‌گفته در نیروهای مترقی و از جمله حزب ما نیست، بلکه در اینجا هدف نشان دادن شرایط موجود، و عامل‌های پر شمار تاریخی و منطقی‌ای است که تمرکز نیروهای چپ کشورهای در حال رشد را بر برنامه‌های کلان اقتصادی در راستای برون رفت از عقب‌ماندگی و دایره نفوذ مخرب امپریالیسم، موجب گردید.



برخورد منغلاننه- انتراعی نیروهای چپ و از جمله حزب ما به لزوم ایجاد مؤلفه‌های آزادی دموکراتیک در نقشه راه‌شان برای اجرای برنامه های اجتماعی- اقتصادی مترقی، هزینه چشمگیری را به این نیروها تحمیل کرده است. ولی این نقصان در نیروهای چپ و پیامدهای کنش‌های آن‌ها در برهه انقلاب ۱۳۵۷، برخلاف برخی از ادعاها، دلیل و عامل ادامه دیکتاتوری در کشور ما نیست.

۵. برنامه حزب ما در برهه انقلاب ۱۳۵۷

حزب ما بر مبنای الگوی اقتصادی تحدید رشد سرمایه داری در همان مرحله‌های نخست انقلاب بهمن ۵۷، با برنامه‌ی مترقی، معتبر، و عملی، در راستای تغییرهای بنیادی اقتصادی و اجتماعی، در انقلاب شرکت کرد، و توجه بخش چشمگیری از جامعه را توانست به آن جلب کند. می‌توان ادعا کرد که، عمده مضمون‌های مترقی و مردمی در قانون اساسی برگرفته از برنامه اقتصادی حزب ما بود. برای مثال، در طرح قانون اساسی، اصل‌های ۴۳ و ۴۴ در مورد گسترش توسعه و رشد اقتصاد و تأمین عدالت اجتماعی، دربردارنده بندهای "د" و "ج" به منظور اجرای اصلاحات ارضی بنیادی و حذف زمین‌خواری و مالکیت غیرتولیدی ارضی بود، که همگی از برنامه‌های حزب ما به‌طورمستقیم تأثیر پذیرفته و تدوین شده بودند. به این دلیل، اصل‌های پیش‌گفته، با مخالفت بی‌درنگ حامیان زمین‌داران کلان و موقوفه‌ای، سرمایه‌داران تجاری سنتی، و روحانیان مرتجع، روبه‌رو شد. با انحراف و شکست کامل انقلاب در مرحله‌های بعدی، تمام این اصل‌ها یا از قانون اساسی حذف شدند و یا هدف و مضمون مترقی آن‌ها هیچ‌گاه عملی نشدند. هدف اصلی حزب توده ایران، رشد نیروهای مولده، مخصوصاً بالا رفتن کیفی و کمی نیروی کار برای توسعه کشور بود. سمت‌گیری بارز برنامه‌های حزب ما در آن برهه به سوی و به‌سود قشرهای زحمتکش شهری و روستا از جمله طبقه کارگر، خرده بورژوازی، و سرمایه‌داری تولیدی ملی بود. برنامه‌های حزبی که، بنا به ادعاهای ساواک "منحله" بود، با وجود محدودیت‌های فراوان و حمله‌های سازمان یافته چماق‌داران و لباس شخصی‌های حزب الله‌ای (لباس شخصی‌های کنونی) به گردهمایی‌ها و دفترهای حزب ما، حزب توده ایران توانست به‌سرعت بر فضای سیاسی کشور اثر بگذارد. برنامه‌های حزب توده ایران دیگر بار در پهنه‌های مختلف جامعه رسوخ می‌کردند، چون اساس این برنامه‌ها نه بر مبنای پوپولیسم (عوام‌فریبی)، بلکه با دقت و وسواس علمی به عملی بودن آن‌ها در هماهنگی بودن‌شان با شرایط اقتصادی- اجتماعی کشور تنظیم و تدوین می‌شدند. بخش‌های کلیدی این برنامه‌ها، با ابتکارهای موثر رهبری و همراه با بیان و زبانی ملموس برای توده مردم، به وسیله ارگان‌ها، اعضا، و هواداران حزب ما، بر پایه شور میهن‌دوستی و پاس‌داری از منافع ملی، تبلیغ و پراکنده می‌شدند. رهبری و بدنه حزب ما در آن دوره، با امکان‌هایی محدود، توانستند به‌طرزی مبتکرانه و به‌طورموفقیت‌آمیزی برنامه عملی حزب را به عامل مهمی برای ادامه انقلاب در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی مبدل سازند، زیرا محتوای برنامه‌های حزب توده ایران بسیار غنی بودند چنان‌که جزئیات آن می‌توانست جواب‌گوی بسیاری از مسئله‌های مبرم جامعه در راستای گذر به مرحله مترقی‌تر باشند. این امر، برای جناح‌های ارتجاعی و شخصیت‌هایی مانند خامنه‌ای‌ها، عسگراولادی‌ها، توکلی‌ها، و محافظه‌کاران سنتی، که از همان ابتدا در صدد سد کردن انقلاب و توقف آن در مرحله سیاسی به‌منظور کسب قدرت بودند، آزر خطری بود. مردد ریگ اتهام‌های پوچ به ارث رسیده از ساواک رژیم شاه، تنها دستاویز و اهرمی بود که این نیروهای ارتجاعی برای توجیه سرکوب حزب توده ایران می‌توانستند به کار بگیرند. مبارزه اصولی حزب ما در آن دوره برضد نفوذ سرمایه‌داری جهانی، نیروهای محافظه‌کار، بورژوازی غیرتولیدی، و در مخالفت با ادامه جنگ ایران- عراق، پاس‌داری از انقلاب و کشاندن دامنه‌های آن به عرصه تغییرهای بنیادی اجتماعی- اقتصادی بود. هدف دشمنان انقلاب بیرون راندن خواست‌های توده زحمتکشان از دور اقتصاد و اجتماع پس از انقلاب، ملک طلق خود کردن شعار عدالت اجتماعی و منحرف ساختن آن به سوی مسئله‌های غیرمادی و مذهبی نامرتبط با زندگی مردم بود. شوربختانه در این نبرد یک‌جانبه آن‌ها پیروز شدند، و تبلور شکست انقلاب را هم اکنون در استقرار نظام مطلقه ولایت فقیه می‌توان دید. سرکوب‌های سیاسی، اتهام‌زنی‌ها، و نمایش‌های تلویزیونی، به‌هدف حذف مدافعان راستین انقلاب تاکنون نیز ادامه دارد. با شکست کامل انقلاب از سال‌های پایانی دهه ۶۰ خورشیدی تاکنون، تسلط اقتصادی سرمایه‌داری تجاری- سنتی و بورژوازی بوروکراتیک و در پیوند با قشرهای به‌غایت مرتجع روحانیت، عامل‌های اصلی قدرت‌جویی‌ها و جناح‌بندی‌ها بوده‌اند.

کشورهای موسوم به "غیرمتعهد"، در دهه ۱۹۷۰ میلادی، به درجه‌هایی مختلف، بر پایه "راه رشد غیرسرمایه‌داری"، بدون قطع رابطه کامل با سرمایه داری جهانی، توانسته بودند به صورتی مستقل برنامه‌های مترقی اقتصادی و اجتماعی موفق را اجرا کنند (برای مثال، هند و الجزایر). در مقابل این راه، تنها الگوی موجود اقتصادی دیگر در کشورمان، در آستانه خیزش انقلاب ۱۳۵۷، تقویت و رشد زیربنای اقتصادی سرمایه داری، و در نهایت، برقراری دوباره پیوندهای ناسالم وابستگی سیاسی - اقتصادی به دایره سرمایه‌داری جهانی بود. در مورد ایران بعد از انقلاب این به‌معنای تکیه کردن دوباره به اقتصاد تک‌محصولی نفت خام و درآمدهای آن، بازبرآمدن و قدرت گرفتن لایه‌های جدیدی از سرمایه‌داری غیرتولیدی که ظهور نسل دیگری از الیگارشی اقتصادی- سیاسی ضد ملی را به‌همراه داشت. جلوگیری از بربادرفتن دستاوردهای انقلاب و به‌انحراف کشاندن آن به وسیله نیروهای راست و سنتی از درون کشور، و امپریالیسم از بیرون کشور، تلاش دائمی حزب ما در این دوره بود.

حزب ما از همان آغاز انقلاب بهمن ناظر رشد روند محدود کردن حقوق زحمتکشان و طبقه کارگر بود، و از این‌رو، با "قانون کار" ارتجاعی توکلی که در آن به‌جای کارگر و مزد از کلمه‌های "اجیر و اجرت" (بر گرفته از دوره رضا شاه) استفاده شده بود، مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز کرد. همین‌طور، حزب ما می‌دید که بخش مهمی از جریان‌های لیبرال- مذهبی حکومتی در صدد اجرای برنامه اقتصادی‌ای بر پایه الگوی "بازار آزاد" اند، اما زیر پوشش محیلانه شعار "سپردن کار مردم به مردم"، یعنی اولویت دادن به سرمایه‌های خصوصی و سوداگری به‌جای گسترش تغییرهای بر آمده از انقلاب به سوی بازسازی اقتصاد بر محور عدالت اجتماعی. حزب ما این برنامه‌ها را بر خلاف امکان بازسازی اقتصاد بر مبنای عدالت اجتماعی و خواست‌های توده مردم شرکت‌کننده در انقلاب ارزیابی می‌کرد. هدف و مضمون انتقاد و مخالفت حزب ما با نیروها و شخصیت‌های هوادار "سپردن کار مردم به مردم"، از جایگاه رد موضع‌های اجتماعی- اقتصادی آن‌ها، عملی اصولی و صحیح بود. اما نحوه، زبان، و بیان ارائه این انتقادها برضد نیروهای لیبرال- مذهبی، و در کنار آن، دفاع پیگیر حزب از شعارهای جناحی از حاکمیت که به "خط امام" نامیده و تعریف شده بود، برخی سوء تفاهم‌های غیرضروری را باعث شد. این نوع برخوردهای غیرسازنده به هیچ‌وجه به حزب ما منحصر نبود، و از جانب‌های دیگر فضای سیاسی سال‌های نخست بعد از انقلاب را به ملتهب می‌ساخت. در این فضا امکان سازمان‌دهی "جبهه متحد خلق" و دفاع از حقوق دموکراتیک نیروهای سیاسی را ضعیف می‌کرد. ولی در این برهه پیش‌بینی حزب ما و خط مشی آن در مورد ضرورت شکل‌گیری اقتصاد سیاسی کشور بر اساس منافع ملی و قشرهای زحمتکش و تولید کننده، دقیق بود. مهم‌تر اینکه، هشدار و حتی رفتار تهاجمی حزب توده ایران به این مسئله متوجه بود که، بدون جهت‌دهی سیاست‌های کلان به سوی تغییرهای بنیادی اجتماعی- اقتصادی، بار دیگر تمرکز سرمایه‌های غیرتولیدی کلان و فعالیت‌های انگلی اقتصادی‌ای مانند بازار املاک، ارز، و سفته بازی، سرانجام انقلاب را متوقف و به پس‌رفت خواهد کشاند.

پیش‌بینی حزب ما در مورد سرنوشت احتمالی پایمال شدن هدف‌های بنیادی انقلاب و تدوین نشدن برنامه اقتصادی‌ای مردمی، در برابر سمت‌گیری حاکمیت به سوی سرمایه‌های ضد ملی و خلاف منافع زحمتکشان، به واقعیتی بسیار تأسف‌برانگیز فراروئیده است. این دقیقاً همان "سرنوشت احتمالی" است که خصیصه اصلی اقتصاد سیاسی به‌غایت ضد ملی کنونی کشورمان را بیان می‌کند. حزب ما از معدود نیروهایی بود که به موازات نشان دادن جهت اقتصادی کشور به سوی اقتصادی تولیدی و مردمی، در مورد الگوهای اقتصادی دیگر مانند "اقتصاد اسلامی" که بر پایه تبلیغات کر کننده "نه شرقی و نه غربی" قرار داشت، دچار توهم نبود. حزب ما هم‌زمان، با جریان‌های ماوراء چپ که الگوهای تحلیلی و شعارهایی نامرتبط به شرایط عینی کشور، نیز مقابله می‌کرد. بنابراین، با در نظر گرفتن شرایط مشخص عینی ایران در جهان دو قطبی دهه ۱۹۷۰ میلادی، دیدگاه و برنامه اجتماعی- اقتصادی حزب ما، در مجموع، ارزشمند و قابل دفاع بودند.

۶. "برنامه" اجتماعی- اقتصادی مردمی حزب ما، و ارزیابی‌ای خطا از "توان انقلابی" حاکمیت برآمده از انقلاب

هدف حزب توده ایران در سال‌های نخست انقلاب ۱۳۵۷، به‌وجود آوردن شرایط عینی و ذهنی لازم و بسیج نیروهای مردمی در "جبهه متحد خلق" پیرامون برنامه دقیق عملی‌ای در راستای گذر جامعه به مرحله ملی- دموکراتیک بود. در مسیر دستیابی به این هدف، حزب توده ایران از جمله اندک نیروهایی بود که در طول کمتر از



یک سال پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ توانست در مورد بسیاری از زمینه‌های کلیدی اقتصاد و اجتماع برنامه‌هایی با تحلیل و بررسی‌ای واقع‌بینانه ارائه دهد و جزئیات آن‌ها را در منظر افکار عمومی قرار دهد، برای مثال:

- * پیشنهاد های حزب توده ایران برای حل برخی مسائل مبرم اقتصادی [روزنامه مردم، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۵۸]:
- * درباره قانون کار جدید که باید تدوین شود [روزنامه مردم، ۲ دی‌ماه ۱۳۵۸]:
- * طرح پیشنهادی حزب توده ایران برای حل مشکل مسکن به سود زحمتکشان [روزنامه مردم، ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸]:
- * سیستم بانکی در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران [روزنامه مردم، ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۸]:
- * طرح پیشنهادی حزب توده ایران برای آموزش پرورش [روزنامه مردم، ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۵۸]:
- * پیشنهاد حزب توده ایران برای تأمین برابری حقوق زن و مرد [روزنامه مردم، ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۵۸]:
- * نظام اقتصادی مصوب قانون اساسی و پیشی که حزب ما درباره این نظام دارد [روزنامه مردم، ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸]:
- * طب ملی چیست؟ برای آن چه راهی باید پیمود؟ [روزنامه مردم، ۲۵ تیرماه ۱۳۵۸].

اما باید پذیرفت که در امواج پرتلاطم روی داده‌های سال‌های نخست انقلاب، تطبیق ارزیابی علمی حزب ما در مورد مرحله ملی-دموکراتیک و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بسیار مترقی آن، با برخی از شعارهای سیاسی حزب در عمل، بسیار چالش برانگیز بود، و به اشتباه‌های تاکتیکی مهمی منجر شد. ارزیابی رهبری حزب ما از نوع جهان‌بینی، ظرفیت، و نیروی ترقی‌خواهانه بالقوه قشر "روحانیت انقلابی" و جریان‌های اسلامی به رهبری آیت الله خمینی برای برپایی اتحادهای ملی در راستای گذر به مرحله ملی-دموکراتیک، خطا بود. این ارزیابی خوشبینانه حزب ما از توان انقلابی و مردمی مجموعه لایه‌های روحانیت و یا "اسلام سیاسی"، بر خلاف درک جنبه حرکت مترقی و نیروهای شرکت کننده در تغییرهای بنیادی جامعه به لحاظ ماتریالیسم تاریخی بود. گردش به راست در نگرش حاکمیت برآمده از انقلاب، و همچنین سیاست‌های آیت الله خمینی و اطرافیان او در سد کردن امکان تغییرهای بنیادی مترقی اجتماعی-اقتصادی و حذف عامدانه مردم و خواست‌های آنان از تحول‌های بعدی انقلاب، به‌طور مستقیم برآمده از منافع قشری و طبقاتی این آن‌ها بود. اشاره ما در اینجا به موردها و صورت‌های عام و در کل، و برآیند نیروی اجتماعی قشر روحانیت سیاسی است، و از جنبه فردی این به هیچ وجه نفی کننده وجود برخی شخصیت‌های مذهبی استثنایی مانند آیت الله طالقانی و یا آیت الله منتظری و یا معدودی دیگر که در رابطه با عدالت و یا برخی مفهومی‌های اجتماعی عام دارای نقطه نظرهای متفاوتی بوده و هستند، نیست. می‌توان گفت که مجموعه این نیروها و شخصیت‌های مذهبی درکی مخدوش از مقوله عدالت اجتماعی در معنای مارکسیستی و ترقی‌خواهانه آن داشتند و دارند. ملاک و معیارهای آن‌ها در زمینه عدالت اجتماعی بر مبنای استعاره‌های دینی و به‌طور عمده از زاویه دید مفهوم‌های مذهبی مانند خمس و زکات با همه محدودیت‌های اجرایی آن بوده است. آن‌ها در آن دوره به آزادی‌ها و حقوق برابر اجتماعی مخصوصاً در مورد زنان و قشرهای روشنفکر با شک و تردیدی شدید نگاه می‌کردند، و بر خلاف ادعای برخی نظریه‌پردازان، مقابله قشر روحانیت به رهبری خمینی با کشورهای غرب به دلیل تأثیر "ارثیه مارکسیست‌ها" نبوده است، بلکه مبنای آن ذهنیت محافظه‌کارانه ارتجاعی‌ای است که مبنای مدرنیته و به‌ویژه جنبه‌های مترقی تمدن غرب را مردود می‌دانستند و تا به حال نیز با تظاهر، تابلوی "مبارزه با استکبار جهانی" را به‌دست گرفته‌اند. با گذشت زمان می‌توان درک کرد که این امر ربطی به مبارزه "ضد امپریالیستی"، آن گونه که در باور کوشندگان راه مارکسیسم است، ندارند و نداشته‌اند. شکست انقلاب ۱۳۵۷ در همان سال‌های نخست دهه شصت، تحمیل اصل ارتجاعی "ولایت فقیه" در حکم اهرم اصلی و ضد دموکراتیک عمل کننده در شکل‌گیری دیکتاتوری در حیات سیاسی کشور، و سرکوب گسترده نیروهای انقلابی، تأیید کننده این واقعیت است که، خواست و توان مجموعه "روحانیت سیاسی" کشورمان در زمینه رهبری و حتی برپایی اتحادهای سیاسی به منظور چشمی همراه با تغییرهای کیفی مترقی اجتماعی-اقتصادی، بسیار محدود بود و هست. در طول سه دهه، این قشر روحانیت محافظه‌کار و در مجموع واپس‌گرا به لحاظ اقتصادی-اجتماعی، در پیوند ارگانیک با سرمایه‌داری انگلی تجاری سنتی و بورژوازی بوروکراتیک، گام به گام، اقتصاد سیاسی میهن ما را به سوی حاکم کردن خشن‌ترین شکل سرمایه‌داری در کشور سوق داده‌اند. در دو دهه گذشته، برنامه‌های اقتصادی رژیم ولایی با گرایش به سوی "اقتصاد بازار"، مدرن‌ترین الگوی بهره‌کشی و سوداگری را بنابر نسخه‌های تجویز شده از سوی نهادهای سرمایه‌داری جهانی به اجرا گذاشته‌اند. اکثر جناح‌های کلیدی رژیم ولایی و از جمله ولی فقیه، به حاکمیت سرمایه و "اقتصاد آزاد" معتقدند، و در نهان و آشکار، مدافع سرمایه‌داری و سوداگری خصوصی‌اند. به‌هرحال، در روند مبارزه برای عمق بخشیدن به انقلاب ۱۳۵۷، جا افتادن برخی برداشت‌های ذهن‌گرایانه و به‌طور عمده قالبی از مجموعه این قشر روحانیت سیاسی در حزب ما، و معرفی آنان در مقام "دموکرات‌های انقلابی" و نیرویی پشتیبان تغییرهای مترقی اجتماعی-اقتصادی، خطایی پایه‌ای بود که منشأ موضع‌گیری‌های سیاسی‌ای مخدوش و درپیش گرفتن برخی سیاست‌های کلیدی نادرست از جانب رهبری حزب گردید.

بر خلاف برخی تحلیل‌ها و اتهام‌های مغرضانه و اغراق‌گویی‌ها، ارزیابی اشتباه حزب ما در مرحله نخست انقلاب ۱۳۵۷ از توان و محتوای "خط امام"، عامل انحراف و شکست انقلاب نبود و اثری تعیین کننده در شکست نهایی انقلاب نداشت. اما اجتناب از این اشتباه می‌توانست در مقابل سرکوب حتمی، حزب ما را هوشیارتر سازد و از شدت ضربه‌ها بکاهد. به‌هرحال، بعد از سی سال این نوع تحلیل‌ها مستلزم انجام پژوهش‌های آکادمیک و تاریخی است. پیش‌بینی‌های تخیلی و وهم‌گونه که، اگر این یا آن کار می‌شد و یا نمی‌شد، متعلق به خاطره نویسی‌ها و تصفیه حساب‌ها است، و یا به‌درد توجیه دگردیسی چپ‌های سابق می‌خورد. این قبیل بحث‌ها، به یافتن راه برون‌رفتی از شرایط کنونی کشور ما هیچ کمکی نمی‌کنند. واقعیت این است که جلوگیری سرکوب‌گرانه از دستیابی به آماج‌ها و خواست‌های ضروری انقلاب، از جمله نادیده انگاشتن برنامه مترقی حزب ما و ستیز با آن، حرکتی عامدانه و در راستای منافع سرمایه‌داری تجاری-سنتی و بورژوازی بوروکراتیک نواخته نوکیسه بود. باید توجه داشت که، سوء استفاده از ایمان مذهبی مردم و خلاء سیاسی موجود در جامعه به دلیل سرکوب‌گری‌های دستگاه‌های امنیتی رژیم دیکتاتوری شاه، و همچنین حمایت بی‌چون‌وچرای بخش وسیعی از توده‌ها از رهبری مذهبی-سیاسی آیت الله خمینی به دلیل شکل نگرش رهبری‌ای آلترناتیو و مردمی، اهرم اصلی ترمز کردن انقلاب و محدود و عقیم ساختن آن در سطح سیاسی بود، که به تقویت سرمایه‌داری تجاری-سنتی در زیر بنای سرمایه داری منجر شد.

ولی باید پذیرفت که جنبش مردمی در انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ در کل نتوانست دستاورد های عظیم نخستین خود، یعنی امکان‌های بالقوه‌اش برای تغییرهای بنیادی اقتصادی-اجتماعی را در چارچوبی دموکراتیک تلفیق و تثبیت کند. این درس بسیار مهمی است، زیرا نیروهای مترقی، و از جمله حزب ما، بنا به دلیل‌های پیش گفته، در آن برهه به لزوم برپایی مبنای دموکراسی و آزادی و مبارزه برای آن برخوردی انفعالی داشتند. تمرکز و خط کشی سیاسی نیروهای چپ مطرح در سطح جامعه، به دلیل‌های قابل درک تاریخی، و به‌خصوص تهدیدهای خارجی برضد انقلاب، به‌شدت متوجه جنبه ضد امپریالیستی مبارزه و دفاع از این انقلاب مردمی بود. حزب ما با در دست داشتن "برنامه" بی‌واقعا ارزنده و همه جانبه، آن را وسیله اصلی و لازمی برای به‌وجود آوردن تغییرهای اجتماعی-اقتصادی بنیادی می‌دانست. رهبری حزب و همین‌طور تجربه جهانی در آن دوره، در مجموع، مبارزه آزادی بخش ملی ضد امپریالیستی را اهرم و ضامن اجرای این "برنامه" می‌دانست. از سوی دیگر، در آن دوره برخورد جریان‌های سیاسی لیبرال-مذهبی با دموکراسی، برخوردی از بالا به پایین، انتزاعی، و آمیخته‌یی از ارزش‌های معنوی-مذهبی بود. این جریان‌ها به منافع مادی زندگی زحمتکشان و طبقه کارگر با کلی گویی برخورد می‌کردند. تلاش برای غیر قانونی کردن حزب ما از سوی برخی از این نیروهای لیبرال-مذهبی، که در آن دوره دست اندر کار دولت و دارای موقعیت اجرایی در حکومت بودند، برای حزب ما هشدار جدی در مورد عدم تعهد آن‌ها به آزادی بود. واقعیت این است که، بسیاری از شخصیت‌های لیبرال در آن دوره به صورت رسمی با انتصاب از سوی شخص خمینی مسئولیت‌های اجرایی را پذیرفته بودند و در کنار روحانیون ارتجاعی فعالیت می‌کردند. در حالی که برخی منتقدان حزب ما چنین القاء می‌کنند که پشتیبانی رهبری حزب ما از خمینی و مقابله حزب ما با لیبرال‌ها، موجب قدرت‌گیری و عملکرد غیردموکراتیک روحانیون و رهبری انقلاب بود. بررسی و قضاوت در مورد شکل و مضمون کنش حزب ما با نیروهای سیاسی لیبرال درون حکومت در دوره پرتلاطم اوایل انقلاب ۵۷، هر چند مسئله چشمگیری است، ولی در شرایط کنونی عامل فرعی در ارتقاء جنبش مردمی است. مهم‌ترین نکته، این نیروهای لیبرال-مذهبی-دموکرات نیز، همانند نیروهای چپ، نتوانستند کل جنبش را بر پایه تلفیق برنامه اقتصادی مردمی با استقرار و تداوم مؤلفه‌های دموکراسی ارتقاء دهند. خطا نخواهد بود اگر بگوییم که، کل نیروهای سیاسی غیرمذهبی در آن دوره، به لزوم تلفیق عملی عدالت اجتماعی و اشاعه و نهادینه کردن مؤلفه‌های دموکراسی و آزادی توجه لازم را نداشتند. این خلاء پیش آمده در میان نیروهای درون جنبش مردمی پیرامون مسئله اولویت و رابطه میان مقوله‌های عدالت اجتماعی و مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک، از همان مرحله‌های نخستین انقلاب ۵۷ تا کنون، از سوی رژیم ولایی مورد بهره برداری قرار گرفته است. درک رابطه حیاتی و دوجانبه بین عدالت اجتماعی و آزادی‌های



دموکراتیک، و اینکه وجود "واقعی" یکی از این دو مقوله بدون دیگری امکان پذیر نیست، درس مهم و پر هزینه‌ای است که جنبش مردمی کنونی در مبارزه با دیکتاتوری ولایی باید بدان توجه داشته باشد. زیرا یک بار دیگر جامعه ما در تضاد اشتی‌ناپذیر با دیکتاتوری حاکم قرار گرفته است که زیربنای اقتصادی ضد ملی و رونمای سیاسی استبدادی آن مانع اصلی تغییرهای اجتماعی - اقتصادی است. با گذشت بیش از سه دهه، به موازات تغییر در شرایط جهانی و محلی، این تضاد و مبارزه بعدها و پیچیدگی‌های جدیدی به خود گرفته است که اهمیت رابطه این دو مقوله "عدالت اجتماعی" و "آزادی‌های دموکراتیک واقعی" را برجسته تر می‌کند.

۷. عقب نشینی نیروهای چپ، و ادامه مبارزه حزب توده ایران در دو دهه گذشته

در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی، پیامدهای مهم فروپاشی نظام "سوسیالیسم واقفاً موجود" و حذف رویکرد "راه رشد غیرسرمایه‌داری"، با چرخه (سیکل) بحران‌های رکود و رشد در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای موسوم به "ببرهای" جنوب شرقی آسیا همراه بود. به‌همراه جهش تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته و بهره‌گیری از آن، و همچنین روند رواج دادن و تحمیل الگوی نولیبرالیسم اقتصادی در چارچوب "جهانی شدن"، در دو دهه گذشته، تسلط سرمایه‌های کلان مالی به نقطه اوج خود رسید. الگوی "اقتصاد بی نظارت" و "جهانی شدن" به صورت برنامه‌ریزی شده، در سطح‌های مختلف با موفقیت گسترش داده شد. این تحول‌ها در سطح آکادمیک، با آرم "مکتب شیکاگو" و کیش شخصیتی فردریک هایک و اعطای جایزه نوبل اقتصاد به هایک و میلتون فریدمن، محوری بودن "بازار آزاد" را در حکم تنها بدیل اقتصادی به امری بلامنازع تبدیل کرد. حجم وسیعی از فعالیت‌های آموزشی و تحقیقات علوم اقتصادی و فن‌آوری حسابداری در جهان و ایران تحت الشعاع "مکتب شیکاگو" قرار گرفت. در عرصه سیاسی، "اجماع واشنگتن" اهرمی بود که نهادهای "صندوق بین‌المللی پول"، "بانک جهانی"، "فیمان گات"، و پس از آن‌ها، "سازمان تجارت جهانی" را عهده‌دار ترویج و تحمیل فرمول "اقتصاد آزاد" بر کشورهای در حال رشد کرد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، شیلی و کودتای پینوشه نخستین آزمایشگاه این الگو و برپایه و زمینه دیکتاتوری و سرکوب خشن بود. در طول ۳ دهه گذشته - در چارچوب جهانی شدن - شکل‌های مختلف این آزمایش ضدانسانی، با توجیه آکادمیک و تئوریک، بنا به شرایط محلی هر منطقه به اجرا درآمده است. شکل عام این الگو در کشورهای در حال رشد، با حمایت مستقیم کشورهای "گروه ۷"، دیکتاتورها، و سرکوب عریان مردم و نیروهای اجتماعی، همراه بود. رواج دادن "اقتصاد آزاد" در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مستلزم رویارویی با نیروهای مترقی، اتحادیه‌های صنفی، و عقب راندن "دموکراسی موجود" از راه تپی کردن آن از دستاوردهای دموکراتیکی که از مبارزه تاریخی نیروهای مترقی برآمده بود همراه بوده است. در این مسیر، تبلیغات گسترده فرهنگی، رسانه‌ای، و تجاری برای دامن زدن به مصرف‌گرایی و ارائه اعتبار مالی بی‌پشتوانه، با بزرگ‌نمایی نقش و منافع فرد در برابر جمع - در حکم ملاک اصلی "آزادی - دموکراسی" - و درآمیزی تبلیغاتی و سیاسی آن با واژه "بازار آزاد"، همراه بود.

پیش‌روی سریع و عمیق الگوی نولیبرالیسم اقتصادی، مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی تمام‌عیار - در سطح جهانی و در بُعدهایی وسیع - بود با نیروی کار و مبنای هر نوع تفکر مشارکت اجتماعی انسان‌ها پیرامون مقوله‌های جامعه و عدالت اجتماعی. در این دوره تجاوز نظامی پشتوانه تامین منابع و منافع اقتصادی - استراتژیک امپریالیسم و تحمیل الگوی اقتصادی "بازار آزاد" در عرصه جهانی بوده است.

مارگارت تاچر مدعی شد: "چیزی به نام اجتماع یا جامعه بشری وجود ندارد." هدف اصلی الگوی نولیبرالیسم اقتصادی، گسترش و ژرفش دائمی سوداگری با رویکرد کالاگرایانه نسبت هر چیز مادی و یا هر رابطه معنوی و به هر قیمتی بود. این فرمول برای جا انداختن نقش محوری بازار، انسان‌ها را نه در مقام شهروندان دارای حقوق دموکراتیک - اجتماعی، بلکه همچون "فرد مصرف کننده" بی در جامعه ترسیم می‌کند، و نیازهای او را تنها بر پایه مادی و میزان سودآوری‌شان اندازه‌گیری می‌کند، و معضله‌ها و نیازهای اجتماعی را در حکم پارازیت‌های مزاحم و مخرب تعادل "بازار" می‌داند. نزد هواداران نولیبرالیسم اقتصادی مهم‌ترین عامل رابطه بین انسان‌ها، منافع مادی در جهت سوداگری است، و انسان‌ها را در سطح جامعه مصرف کننده و نه بیش از آن، می‌داند. در این فرمول، احساس غریزی رقابت فردگرایانه برای ثروت‌اندوزی مهم‌ترین عامل و انگیزه برقراری مناسبات اجتماعی به حساب می‌آید و آزمندی مادی نیروی محرکه‌ی لازم برای پیشرفت فردی دانسته می‌شود. برای بستن آرایه‌های انسانی به این رفتارهای ضد اجتماعی و مخرب و همچنین توجیه‌شان، شخصیت‌های موفق در این فرمول را - یعنی میلیونرها و میلیاردرها را - در مقام قهرمانان جلوه می‌دهند، و آنان را با عنوان‌هایی مانند: "ثروت آفرین" و "کار آفرین" می‌نامند. انبوهی مقاله، کتاب، و فیلم‌های هالیوودی همراه با ریسه‌ی بی‌پایان از فلسفه‌بافی (به وسیله کارشناسان و کادرهای آکادمیک) در توجیه و تقدیس "بازار آزاد" تولید می‌گردد. یکی از مشخصه‌های اقتصادی سه دهه اخیر، تنزل عمده ارزش نیروی کار و بی‌ثبات کردن شغل‌ها به‌منظور جبران کاهش نسبت سود به سرمایه و بالا بردن این نسبت بود که خود به افت مصرف و رکود اقتصادی دامن می‌زد. در دو دهه گذشته، برای تخفیف تاثیر تنزل مصرف و رکود اقتصادی، اعطای سخاوتمندانه انواع اعتبارهای بدون پشتوانه به "مصرف کنندگان" مدتی به صورت راه چاره گذار درآمده بود. اما این درمان موقتی، باعث رشد و تمرکز شدید سرمایه‌های کلان مالی و کالاگرایی هر چه بیشتر خود این وام‌ها و قرض‌ها شد، که به شکل انواع ابزارهای مالی در چارچوب فعالیت‌های کازینویی، به زیرپایه دور تازه‌ی از سرمایه‌گذاری‌های غیرتولیدی مبدل شده‌اند. این سرمایه‌های مجازی غیرتولیدی عظیم، راه درآمدهای نجومی‌ای برای قشر محدود فوقانی سرمایه‌داری مالی در سرتاسر جهان است، که عامل اصلی رکود و بحران عمیق کنونی سرمایه‌داری جهانی‌اند.

مهم‌تر از همه اینکه، این تاخت و تاز هارترین و خشن‌ترین نوع سرمایه‌داری، در دو دهه گذشته، با عقب نشینی گسترده نیروهای چپ و مترقی و جنبش کارگری همزمان بود. این، تهاجم طبقاتی‌ای تمام‌عیار در همه عرصه‌ها بود که به صورتی کاملاً عریان به نفع لایه‌های بالایی سرمایه‌داری جهانی - یعنی قشرهای بسیار اندک‌شمار مرفه موسوم به "یک درصدی‌ها" - تمام شد. از این‌روی، مایه شگفتی نیست که در عرصه سیاسی - حقوقی کفه ترازو به نفع سرمایه‌های کلان مالی سنگین شد، و جهان فزونی عده میلیاردرها و میلیونرهایی را شاهد بود که در شمایل قهرمانان، متفکران، و وکیل‌ووصی‌های جامعه بشری در کتاب‌ها و فیلم‌های سینمایی مجسم می‌شدند. باید یادآوری کرد که، هرچند فرایند فروپاشی سوسیالیسم واقفاً موجود، قبل از اوج‌گیری و تسلط فراگیر نولیبرالیسم اقتصادی و "جهانی شدن" به وقوع پیوست، اما بی‌تردید می‌توان گفت که، نبود قطب مخالف سرمایه داری در عرصه جهانی، خلأی به‌وجود آورد که زمینه لازم را برای یک تازی سرمایه داری جهانی و پایمال کردن حقوق اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، قشرهای زحمتکش، و از جمله لایه‌های بینابینی، فراهم کرد. از این‌روی، به‌درستی می‌توان گفت که، نسبت دادن اتهام‌هایی مانند "سرمایه داری بوروکراتیک، رویزیونیست، بورژوازی روس" و جزاین‌ها، به اقتصاد سیاسی سوسیالیسم قرن بیستم تو خالی از آب در آمدند. زیرا در عمل و زندگی می‌بینیم که تهاجم گسترده اقتصادی، سیاسی، و نظامی سرمایه داری جهانی برضد استقلال ملی کشورها، نیروی کار، و مؤلفه‌های موجود عدالت اجتماعی، در دهه گذشته، تنها در نبود قطب مخالف امکان پذیر شد. اوضاع کنونی جهان نشان دهنده اهمیت تاریخی وجود اردوگاه سوسیالیسم، و به‌خصوص اتحاد جماهیر شوروی در حکم عامل بازدارنده تهاجم همه‌جانبه سرمایه داری جهانی، انکارناپذیر است.

هرچند عقب‌نشینی چپ در دهه ۱۹۹۰ میلادی موقتی بود، ولی پیامدهای این عقب‌گرد آن‌چنان سنگین و گسترده بود که حتی نیروهای سوسیال دموکراتیک متمایل به چپ، در مجموع، "اقتصاد آزاد"، نقش محوری سرمایه‌های کلان خصوصی، و رقابت فردی به‌جای مشارکت، را جایگزین الگوی رفرفرم‌های تدریجی کردند. شدت ضربه ایدئولوژیکی، ترویج و تحمیل اصل مقدس "بازار آزاد"، و عقب نشینی جهانی، به‌نحوی بود که حتی برخی شخصیت‌ها و نیروهای چپ (از جمله در کشورمان) را نسبت به امکان تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی مردمی و هرونوع گذار احتمالی در آینده به سوی سوسیالیسم را به‌شدت دچار تردید کرد. در نتیجه، برخی از این نوع جریان‌ها و فعالان چپ سابق به کلی نسبت به سیاست تغییرهای اقتصادی مترقی و امکان‌پذیر بودن آن، به بی‌عملی مبتلا شدند. بسیاری از آنان با وجود داشتن شناخت از الگوی بهره‌کش و غیرانسانی سرمایه‌داری و امپریالیسم، آن را در سکوت و با تاسف و اکراه به هر حال نظامی گریزناپذیر و ابدی تلقی کردند. گروهی دیگر فروریزی شوروی را به‌منزله اثبات رد کامل ناپذیری سوسیالیسم دانستند، و غیرمستقیم از تر "پایان تاریخ" دفاع کردند. جالب‌تر اینکه، این گروه از چپ‌های سابق کشورمان که هوادار سوسیالیسم واقفاً موجود قرن بیستم بودند حالا آن را با واژه‌هایی مانند "رژیم توتالیتر" مورد اشاره قرار می‌دهند، و حتی مدعی‌اند که رهبری حزب ما باعث گردید که آنان در آن زمان به این واقعیت پی نبرند! آنان بر اثر دگردیسی یکباره تفکرشان، و با مطلق کردن نقش "دموکراسی واقفاً موجود" در قرن بیستم، به زعم خود از "چپ سنتی" گسسته‌اند. این دسته از چپ‌های سابق با رد ادعای مارکسیسم مبنی بر وجود بدیل دیگر اقتصادی و اجتماعی در برابر سرمایه داری، تأکید ورزیدند. از این‌روی، در بحث‌های این فعالان سیاسی پیرامون تحول‌های کنونی کشورمان، اثری و یا اشاره‌ی مستقیم به اقتصاد سیاسی موجود کشورمان نیست. این چپ‌های سابق به صورت ضمنی و یا حتی به‌طورمستقیم برنامه‌های نولیبرالی و "جراحی بزرگ" دولت کودتا را تأیید می‌کنند، و نوک تیز انتقادشان به نحوه



اجرای آن به وسیله احمدی نژاد است، چرا که در نظر آنان، تاریخ مصرف الگوهای اقتصادی سرانجام با اثبات بلامنازع بودن نظام سرمایه داری به نقطه پایان خود رسیده است، و موضوع اساسی تنها دموکراتیزه کردن روبنای سیاسی است. جالب است که برخی از این چپ‌های سابق در دهه های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی به کمتر از "انقلاب سوسیالیستی" در ایران رضایت نمی‌دادند، و ارائه تر گذر به مرحله ملی- دموکراتیک از سوی حزب توده ایران را سرپیچی از مارکسیسم- لنینیسم و سازش طبقاتی می‌دانستند. به‌رحال، برهان این دسته از چپ‌های سابق در این زمینه و توجیه این تغییر جهت صدوهشتاد درجه‌ای‌شان، بر فروری اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغات پرزرق و برق پدیده‌هایی ذهنی مانند "دهکده جهانی"، از بین رفتن مرزها، و لازم ملزوم بودن "بازار آزاد" و "آزادی- دموکراسی" مبتنی بود. در کشور ما این نظریه‌ها، با حمایت تئوریک روشنفکران و سیاست‌گذاران اصلاح‌طلب حکومتی، به نوش‌دارویی برای از بین بردن مشکل‌های اقتصادی- اجتماعی مبدل گشت.

از سوی دیگر برخی نیروها و فعالان درون جنبش چپ، به دلیل ناباوری به فروری کشور شوراها و اثرهای شوک شدیدی که این فروری وارد آورده بود، نمی‌توانستند واقعیت عینی و عمق تغییرهای برآمده از فروری و پیامدهای بعدی و موجود آن را حتی حس کنند. این گروه در عکس‌العمل تدافعی نسبت به دگردیسی پیش‌گفته چپ‌های سابق و درآمدن به شکل و شمایل لیبرال‌های دواتشه و همین‌طور پیامدهای ورشکستگی "پروژه کلاسنوست"، هر نوع انتقاد سازنده به گذشته و تغییر در تاکتیک جنبش چپ را مشکوک و حتی خیانت به هدف استراتژیک، یعنی سوسیالیسم، ارزیابی می‌کردند. در حال حاضر فعالیت این فعالان به تکرار دائمی و جزم‌گرایانه تحلیل‌ها و برنامه‌های گذشته، بدون ارائه توضیحی و دمساز کردن‌شان با شرایط مشخص موجود، محدود شده است. آنان در ذهن خود به نگرهبانان صورتبندی‌ای مشخص از سوسیالیسم در گذشته تبدیل شده‌اند، و همچنان مبارزان نبردی در گذشته‌ی‌اند که در مسیر طولانی تکامل جامعه بشر به سوی سوسیالیسم، لحظه‌ی کوتاه دانسته می‌شود. نقطه مشترک این چپ‌های منجمد شده با چپ‌های سابق اکنون ضد سوسیالیست، همانا بی‌بر و بار ماندن عرصه مهم تحلیل مارکسیستی در تفکر آنان است، یا به عبارت دیگر، متوقف شدن حرکت تاریخ در ذهن‌شان. هردوی این گروه‌ها، هر چند هر کدام به دلیل‌هایی کاملاً متفاوت با دیگری، عملاً تاریخ را در "نقطه فروپاشی شوروی" متوقف کرده‌اند، و در ذهن خود نقطه پایانی بر تاریخ گذاشته‌اند. آنان درباره "سوسیالیسم واقعاً موجود" قرن بیستم بر این گمان‌اند که، همه چیز در آن یا کاملاً درست بوده است، و یا همه چیز در آن به کلی از ریشه غلط بوده است، یا به عبارت دیگر، نفی مطلق و مکانیکی گذشته و آینده در روند گذار به سوسیالیسم و انکار وجود مرحله‌های بینابینی و افتخیز در این مسیر طولانی. توجه‌برانگیز آنکه، هردوی این جریان، یعنی چپ‌های جزم‌گرا و چپ‌های سابق اکنون ضد مارکسیسم، درباره تحول‌های کنونی کشورمان از زوایای دیدگاهی مختلف و به دلیل‌هایی کاملاً متفاوت به نقطه مشترکی به نفع رژیم ولایی رسیده‌اند، و آن اینکه: مبارزه جنبش مردمی برضد دیکتاتوری حاکم بر مبنای خواست عدالت اجتماعی غیرلازم است، و یا به دیگر سخن، پذیرش آشتی با دیکتاتوری حاکم.

۸. مبارزه حزب توده ایران با تحمیل "نولیبرالیسم اقتصادی" و "جهانی‌سازی"

با در نظر گرفتن شرایط بسیار پیچیده به‌وجود آمده از تغییرهای سریع و عمیق در جهان و ایران در طول سه دهه گذشته، می‌بایست دید که ارزیابی حزب ما از تغییرهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی چه بوده است؟ آیا در نظرها و برنامه‌های حزب ما دیدگاهی تکاملی در ارتباط با اقتصاد سیاسی کنونی رژیم ولایی وجود دارد؟ آیا نظر و برنامه کنونی حزب ما توانسته است نقصان‌های گذشته‌اش را رفع کند، و با تحول یافتن و تلفیق کردن نکته‌های موجود و مثبت‌اش در گذشته و تطبیق‌شان با شرایط مشخص، نظرها و برنامه‌های خود را تحول بخشد؟ مهم‌تر اینکه، آیا نظرها و برنامه‌های کنونی حزب توده ایران در مورد به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی اجتماعی- اقتصادی کشورمان در مبارزه با دیکتاتوری ولایی کاربست می‌تواند داشته باشد؟

حزب ما فروری سوسیالیسم موجود در قرن بیستم را دلیل بر "ممکن نبودن سوسیالیسم" ارزیابی نکرد. زیرا پایه‌های جهان‌بینی علمی ما درباره گذار به مرحله سوسیالیسم بر بود یا نبود شوروی یا اردوگاه سوسیالیسم بنا نشده بود. بلکه نیاز حزب ما به ادامه مبارزه در مسیر طولانی‌زمان سوسیالیسم برآمده از وجود تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری و گرایش نهایی آن در عرصه جهانی به سوی سرمایه‌داری انحصاری مالی و غیرتولیدی خطرناکی است که در نهایت جواب‌گوی احتیاج‌های اساسی و مبرم بشر- و همچنین نیازمندی‌های مردم میهن ما که اقتصاد کشورشان دنباله‌رو این سرمایه‌داری است- نخواهد بود. حزب ما بر مبنای این تحلیل است که "نولیبرالیسم اقتصادی" را تهدید اقتصادی- سیاسی امپریالیسم برضد کشورمان ارزیابی می‌کند. این الگوی اقتصادی- اجتماعی، واکنش دست‌راستی‌ترین و هارترین جناح سرمایه‌داری‌ای است زاینده ورشکستگی الگوی سرمایه‌داری انحصاری دولتی "کینز" و ورشکستگی سیاسی "سوسیال دموکراسی" در دهه ۱۹۷۰ میلادی. ما از همان ابتدا، این تعریف از "جهانی شدن" را که آن را پدیده‌ی غیرسیاسی، خودجوش، و برآمده از گسترش فن‌آوری (تکنولوژی) اطلاعاتی می‌دانست، مردود ارزیابی کردیم. حزب ما "جهانی شدن" را چارچوب برنامه‌ریزی شده گسترش جهانی حیطه عمل سرمایه‌های مالی کلان به‌وسیله ترویج و تحمیل الگوی اقتصادی "بازار آزاد" ارزیابی کرد. ما "جهانی شدن" را فرآیندی اقتصادی- سیاسی می‌دانیم که استفاده از فن‌آوری پیشرفته (اطلاعاتی- مخابراتی، مانند اینترنت) به منزله یکی از ابزار تولید در کل نظام سرمایه‌داری، تنها جنبه‌ی آن است و نه دلیل ظهور خودجوش آن ("جهانی شدن"). ما تأکید می‌کردیم که غیرسیاسی و اجتناب‌ناپذیر جلوه دادن "جهانی شدن" دقیقاً به‌منظور جدا کردن آن از مبارزه طبقاتی، و همچنین حذف نقش و خواست‌های بی‌درنگ اکثریت مردم جهان در برابر این روند مخرب است. باید توجه داشت که "جهانی شدن" به صورتی غیر دموکراتیک به دنیا تحمیل شده است، و حتی در کشورهای غربی- با وجود "دموکراسی واقعاً موجود"، آزادی بیان، و امکان مبارزه سیاسی - در مجموع شهروندان آن‌ها هیچ نقشی در این تصمیم‌گیری حیاتی نه داشته‌اند و نه دارند. برای حزب ما، در دهه ۱۹۹۰، روشن بود که مقصود از "آزاد کردن" اقتصاد در این الگوی اقتصادی، کاهش و یا حذف نظارت بر تمرکز و حرکت سرمایه‌های کلان و به‌همراه آن، محدود کردن و یا سرکوب حقوق صنفی زحمتکشان است. تغییر بسیار زیاد شرایط سیاسی جهان و عقب نشینی موقتی چپ، نه فقط به سرمایه‌داری جهانی قدرت باز تعریف و به‌وجود آوردن بسترهایی تازه و مدرن به‌منظور کسب اضافه ارزش و مافوق سود داده بود، بلکه اقتصاد سیاسی آنچه که "نظم نوین جهانی" نامیده می‌شد، حکم می‌کرد که بسیاری از مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک در خود کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، عقب رانده شوند. حزب ما معتقد است که، تحمیل برنامه‌های تعدیل اقتصادی نولیبرالیستی به کشورهای درحال رشد، هنوز هم بر پایه منافع حیاتی سرمایه‌های کلان فراملیتی قرار دارد، که با هدف راهبردی (استراتژیک) تأمین امنیت و دستیابی به انرژی، مواد خام، نیروی کار ارزان، و گسترش بازار مصرفی به‌پیش برده می‌شود. در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، سیاست‌های معمول امپریالیستی در تحمیل "نظم نوین جهانی" دربردارنده زورگویی سیاسی- اقتصادی، کشتی‌های توپ‌دار، استفاده از بورژوازی وابسته (کمپرادور) در این کشورها، و حتی وعده "دموکراسی صوری" به برکت "بازار آزاد" بود. در کشورهای درحال رشد، متناسب با درجه رشد سرمایه‌داری در آن‌ها، عملیاتی کردن شکل‌های مخدوشی از "اقتصاد آزاد"، ماموریت جدید و پرسود دیکتاتورها و الیگارشی‌هایی بود که از خون‌تاهای آمریکای جنوبی گرفته تا مبارک و بن‌علی را شامل می‌شد. نیروهای مترقی در جهان و از جمله حزب توده ایران از همان ابتدا با تجزیه و تحلیل صحیح اقتصاد سیاسی "نولیبرالیسم اقتصادی"، آن را فرمولی در عرصه محلی و به‌منظور تمرکز سرمایه‌ها، و ثروتمندتر شدن لایه‌های فوقانی به‌بهای عقب‌گرد اجتماعی- اقتصادی ارزیابی کردند. حزب توده ایران "نولیبرالیسم اقتصادی" را در عرصه جهانی وسیله مدرن امپریالیسم به‌منظور بهره‌کشی از کشورهای درحال رشد می‌داند، و به همراه دیگر نیروهای مترقی و حزب‌ها و سازمان‌ها، فعالانه با آن مبارزه می‌کند.

حزب توده ایران از دهه ۱۹۹۰ که دوره‌ی بسیار پرچالش برای نیروهای چپ و مترقی بود و سرمایه‌داری جهانی به‌سرعت و به‌طور گسترده در حال تغییر و تاخت و تاز بود، به تجزیه و تحلیل اثرگذاری‌های نولیبرالیسم اقتصادی در کشورمان و لزوم مبارزه با آن پرداخته است.



۹. دو دهه مبارزه حزب توده ایران با برنامه‌های "تعدیل اقتصادی" رژیم ولایت فقیه

در دهه هفتاد خورشیدی، برنامه "تعدیل اقتصادی"، همراه با تبلیغات به سبک و ادبیات رژیم ولایتی و با آرم "دوران سازندگی" و با هدف "بازسازی اقتصادی"، اولین آزمایش به کارگیری "اقتصاد آزاد" بنا به نسخه‌های "صندوق بین‌المللی پول" و "بانک جهانی" در ایران بود. حزب ما از جمله معدود نیروهایی بود که به‌طور کامل با این برنامه مخالفت می‌کرد، و آن را بر خلاف منافع ملی و زحمتکشان می‌دانست. اتحاد سیاسی خامنه‌ای - رفسنجانی در رونمای سیاسی، منعکس کننده اتحاد نامقدس میان سرمایه‌داری تجاری غیرتولیدی و سرمایه‌داری بوروکراتیک دولتی، در حکم اهرم‌های نیرومند اجرای این برنامه، بود. هر دو این کانون‌های سرمایه‌های کلان انگلی، که مسئول، و در عین حال ذی‌نفع، در مسدود کردن هدف‌های مترقی اقتصادی انقلاب و شکست آن در دوره‌های قبل بودند، در دهه ۷۰ خورشیدی، با پایان جنگ عراق، در صدد تثبیت موقعیت سیاسی و گسترش منافع مادی شخصی و جناحی بودند. در آن دوره، در سایه سکوت قبرستانی برآمده از جو هراس و سرکوب، کوچک‌ترین اعتراض از بیرون از دایره هیئت حاکمه با برنامه‌های دست راستی دولت رفسنجانی با واکنش خشن امنیتی روبه‌رو می‌شد.

توجه برانگیز آنکه، ورود نظریه‌های نولیبرالیسم اقتصادی به ایران در دهه ۷۰ خورشیدی، پشتوان نقش سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران شد، و بر پایه شعار لزوم "خودکفایی"، هر دو سپاه و بسیج را وارد فعالیت‌های سوداگرانه اقتصادی کرد. بنا به اصل نولیبرالیسم اقتصادی، فعالیت‌های خودکفاسازی سپاه - بسیج، به صورتی "بی نظارت" یعنی "آزاد" بوده است. به عبارت دیگر، در این برهه بود که همراه با آزمایش "اقتصاد آزاد"، نطفه سپاه در مقام بورژوازی بوروکراتیک (دیوان سالار) نظامی بسته شد و رشد کرد، و این نهاد نظامی - امنیتی را به‌طور عملی وارد مدار سرمایه‌داری کشور کرد. از این روی، برنامه اقتصادی "دولت سازندگی" نخست با سرکوب خشونت‌آمیز هر نوع اعتراضی توانست برنامه‌های خود را به‌خورد مردم دهد. ولی فقیه و بسیاری از جناح‌های رژیم، برخلاف تبلیغات و تظاهرات معمول‌شان به "ضد استکباری" نشان دادن خود، از این الگوی اقتصادی ساخته و پرداخته نهادهای امپریالیسم حمایت می‌کردند. علاوه بر این، برای مثال، خامنه‌ای در مقام "رهبر"، و کسان[جناحی] که بعدها به "اصولگرا" مشهور شدند، از "جراحی اقتصادی" دولت کودتایی احمدی نژاد حمایت کردند. از جمله اینان، محمدرضا باهنر، عسگر اولادی، و باند هیئت موتلفه، از گردانندگان تصویب طرح "تعدیل اقتصادی" در دوره دولت رفسنجانی در مجلس بودند.

در صحنه بین‌المللی، با وجود سر داده شدن شعارهای "ضد استکباری"، سرمایه‌داری جهانی نیز از برنامه‌های اقتصادی رژیم و "پراگماتیسم" رفسنجانی کاملاً استقبال کرد. "صندوق بین‌المللی پول" به همراه "بانک جهانی"، به کمک طرح "تعدیل اقتصادی" دولت "سردار سازندگی" شتافتند، که این خود زمینه‌ساز کلان‌ترین قمار با اقتصاد نحیف و زندگی زحمتکشان گردید. ولی همان‌طور که حزب ما و برخی روشنفکران مترقی پیش بینی کرده بودند، طرح "تعدیل اقتصادی" به هیچ‌یک از هدف‌های خود مانند: کاهش نرخ تورم، افزایش نرخ رشد تولید واقعی، و بهبود وضعیت تراز پرداخت‌ها، کاهش یارانه‌ها، کاهش کسری بودجه، نرسید. در مقابل، با رشد تورم در سال ۱۳۷۴ به ۴۹/۵ درصد، بحران بدهی‌های خارجی (۳۴ میلیارد دلار)، بحران ارزی (افزایش نرخ ارز)، رشد واردات به ۲۲/۵ میلیارد دلار، برنامه "تعدیل اقتصادی" ضربه‌های شکننده‌ی را بر پیکر اقتصاد بیمار و جنگ‌زده کشور و زندگی قشرهای مختلف مردم و زحمتکشان وارد ساخت. شکست فاحش اولین برنامه "تعدیل اقتصادی" نولیبرالیستی، و پیامدهای ویرانگر و اثرهای آن‌ها بر اکثریت جامعه، توقف کامل آن را باعث نشد، بلکه هواداران "اقتصاد آزاد"، آهنگ کند "عملیاتی شدن" آن را به حساب ناموفق بودن این آزمایش گذاشتند. البته رژیم ولایتی به دلیل بحران و ضربه وارد آمده بر اقتصاد ملی با بالا گرفتن مشکل‌های مادی مردم، برای مدتی صحبت از "تعدیل اقتصادی" را به‌طور موقت کم کرد. اما نولیبرالیسم اقتصادی، در دوره اصلاح طلبان حکومتی بار دیگر و این بار با آرمی دیگر و با نام "دگرگون‌سازی اقتصادی" یا به عرصه گذاشت.

در طول سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ طیفی گوناگون و پر حجم از نظریه‌های تجریدی، اقتباس‌ها، و رونویسی‌ها از تئوری‌های جامعه‌شناسی و رشد کلاسیک سرمایه‌داری اروپا - و نامربوط به شرایط مشخص کشورمان - فضای سیاسی و رسانه‌ای جامعه را فرا گرفته بود. تأکید این نظریه‌ها بر لزوم فعالیت نخبگان سیاسی از بالا به منظور پدید آوردن جامعه مدنی، آزادی‌های اجتماعی، مردم سالاری دینی بود. در این دوره، مبارزه و برنامه‌های اقتصادی اصلاح طلبان حکومتی پیوندی مستقیم با منافع مادی قشرها و طبقه‌های اجتماعی و زحمتکشان نداشت، و حتی نسبت به فعالیت‌های جنبش دانشجویی حساسیت نشان می‌داد. از این روی، در میان اصلاح‌طلبان حکومتی و برخی روشنفکران آن، مسئله تغییرهای اقتصادی و اجتماعی به‌عمد با سکوت برگزار می‌شد - و یا با کلی‌گویی‌هایی پیرامون مبحث "عدالت اسلامی"، در عمل همان گرایش به سوی "اقتصاد آزاد"، و تأکید بر مسئله "انگیزه و امنیت سرمایه خصوصی" را پیش شرط "آزادی اجتماعی" می‌دانستند. حزب ما از معدود نیروهایی بود که به‌همراه پشتیبانی از فرایند اصلاح‌طلبی، لزوم مبارزه سیاسی با استبداد ولایتی، و اهمیت آزادی و دموکراسی، بر رابطه بسیار حساس و ارگانیک میان تغییرهای رونمای سیاسی و زیربنای اقتصادی به‌طور دائم تأکید می‌ورزید. طی ۸ سال دوره اصلاح‌طلبی، جنبش مردمی اولین بار فضای مناسبی برای ارتقاء مبارزه یافته بود. حزب ما با درک بافت طبقاتی و منافع مادی نیروها و شخصیت‌های درون گروه بندی اصلاح‌طلبان، به این واقعیت به خوبی آگاه بود که ظرفیت و توانایی لایه‌های اصلاح طلبان در به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی محدود است. ولی حزب توده ایران وجود و مبارزه اصلاح‌طلبان را در مجموع بسیار ضروری و مهم ارزیابی کرده است و می‌کند. هدف ما و دیگر نیروهای مترقی، گستردن مبارزه با دیکتاتوری در درون جامعه و متصل کردن خواست‌های بی‌درنگ مادی مردم با آماج‌های دموکراتیک، مردم سالاری، و جامعه مدنی بود. حزب ما با برجسته کردن اهمیت تغییرهای بنیادی اجتماعی و اقتصادی در دوره اصلاح‌طلبی، دائماً در صدد افشای اتحاد نامقدس میان سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری بوروکراتیک بود که در رونمای سیاسی منافع "بیت رهبری" و هرم قدرت دولتی را به هم می‌بافت. ما با در نظر گرفتن تجربه شکست انقلاب ۱۳۵۷ و بن‌بست تغییرها در دوره اصلاح‌طلبی حکومتی، محافظه‌کاری قشر روحانیون اصلاح‌طلب نسبت به جهش کیفی جامعه را متوجه بودیم و می‌دانستیم که از نظر اقتصادی گرایش آنان به سوی راست و منافع سرمایه خصوصی خواهد بود. از این روی، حزب توده ایران به‌طور مستقیم با برنامه‌های اقتصادی نولیبرالیستی هر دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی مخالفت می‌کرد، و این برنامه‌ها را در راستای تداوم سرمایه‌داری انگلی ضد ملی، برخلاف منافع زحمتکشان، و سر انجام به‌طور کامل مغایر با گفتار آزادی‌خواهی و برپایی جامعه مدنی ارزیابی می‌کرد. ما به صراحت اعلام می‌کردیم که، برنامه‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان حکومتی بر مینا و گرایش به سمت "اقتصاد آزاد" بنا شده بودند که هدف آن تأمین "امنیت سرمایه" و به‌وجود آوردن "بازار کار انعطاف پذیر" برخلاف منافع قشرهای مختلف زحمتکشان است. ما هشدار می‌دادیم که، با در نظر گرفتن بافت قدرت سیاسی و تمرکز سرمایه‌های کلان، این به‌اصطلاح "امنیت سرمایه" هیچ‌گاه به افشاء کردن فساد ساختاری و مبارزه باند‌های مافیایی و رانت‌خوار منجر نخواهد شد منجر، بلکه این "امنیت سرمایه" فقط تنزل فاحش حقوق مادی و قانونی زحمتکشان را به‌همراه خواهد داشت. ما هشدار می‌دادیم که، حمایت اکثریت مردم، یعنی قشرهای کار و زحمت بی‌کران نیست، و امید آن‌ها نسبت به اصلاح طلبان تنها مبتنی بر جنبه معنوی نیست و باید در عمل نشان داد که تغییرهای اقتصادی به نفع زحمتکشان یکی از ارکان اصلی مبارزه با "اقتدارگرایان" است. ما می‌دیدیم که چگونه جناح‌های موسوم به "اقتدارگرایان" در رقابت و مخالفت سرسختانه با فرایند اصلاح طلبی، سالوسانه و به بهانه "دفاع از مستضعفین" و "جامعه کارگری"، کل هدف‌های اصلاح‌طلبان از جمله، عرصه‌های مثبت آزادی‌خواهی آن را بر پایه "مبارزه با لیبرالیسم" نشانه رفته‌اند. ما افشا می‌کردیم که، این خدعه‌گری کسانی که با نام‌هایی مانند "اصول‌گرا" و "رایحه خوش خدمت" و افرادی همچون خامنه‌ای و عسگر اولادی‌ها که برای مردم آشک تمساح می‌ریزند نیز در نهان از هواداران دواشته "نولیبرالیسم اقتصادی" اند.

برنامه‌های اقتصادی اصلاح طلبان و هدف‌های آن‌ها، دمساز با پارامترهای برپایی اقتصاد بر محور نوعی از "بازار آزاد" بنا شده بود. همان‌طور که پیش بینی می‌شد، موفقیت‌های اقتصادی اصلاح طلبان حکومتی فقط محدود و مختص به بهبود انضباط مالی و برخی پارامترهای سیاست‌های مونیترالیستی (پولی) بود که تنها در کنترل تورم، تثبیت قیمت دلار، تنزل کسر بودجه، و خصوصی سازی وسیع، خلاصه می‌شد. این پارامترهای اقتصادی، در مجموع، به منظور به‌وجود آوردن امنیت و گسترش سرمایه‌های خصوصی و سود تجاری بازار مدیریت می‌شدند. وعده‌های برنامه‌های "دگرگون سازی" در دوره اصلاح طلبان حکومتی، بنابر فرمول "اقتصاد بی نظارت"، کارآفرینی، و رشد اقتصادی بود، که بر پایه گسترش ثروت‌های خصوصی، به پروراندن انگیزه ثروت‌اندوزی و تمرکز سرمایه منجر می‌شد که، بنابر این فرمول، با رشد اقتصادی در آینده وضع زحمتکشان نیز به‌همراه "ایجاد ثروت" سرانجام بهبود خواهد یافت. واقعیت این است که، همچنان با تجربه جهانی در مورد این الگوی اقتصادی، در کشور ما نیز موفقیت آن در عرصه اقتصادی - اجتماعی بسیار محدود، ناموزون، و بی‌ثبات بود. البته این فرمول در مورد به‌وجود آوردن ثروت‌های نجومی خصوصی، کاملاً جواب می‌داد. بنابراین، در دوره دولت احمدی نژاد این برنامه‌های اقتصادی با شدتی بیشتر ادامه یافت، اما این بار با جابه‌جایی تسلط باند‌های قدرت و نیز دامن زدن به تضادهای درون هرم قدرت رژیم ولایتی.

در دوره ریاست جمهوری خاتمی، حزب ما و برخی نیروها و شخصیت‌های مترقی به‌طور دائم اشاره می‌کردند که، در پس این آمارها، تبلیغات دولت، بحث‌های انتزاعی

درباره رابطه جامعه مدنی، دموکراسی، و اقتصاد بازار، اکثر مردم در جریان زندگی روزانه‌شان شاهد تنزل سطح زندگی مادی و معنوی، بیکاری ساختاری، گسترش فقر، و رشد ثروت‌های بادآورده و نجومی‌اند. بی تردید در عرصه تغییرهای رونمایی، اصلاح‌طلبی حکومتی دارای دستاوردهای مشخص و مهمی بود. ولی در مجموع، روند اصلاح‌طلبی توانست مؤلفه‌های بنیادی دموکراسی - جامعه مدنی را به‌وجود آورد و تداوم بخشد. به همراه انواع توطئه‌ها و حمله‌های تبلیغاتی، سیاسی، و فیزیکی بر ضد اصلاح‌طلبان حکومتی و شخص خاتمی، تأثیر بسیار منفی برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی دولت اصلاحات بر مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک کاملاً پیش‌بینی‌شدنی بود. زیرا تجربه برهه انقلاب بهمین نشان می‌داد که مؤلفه‌های آزادی‌های دموکراتیک و تغییرهای مترقی اقتصادی و اجتماعی را تنها به‌طور همزمان با هم، و با حمایت مردم، می‌توان تضمین کرد. در صورتی که سخن غالب در میان اصلاح‌طلبان، برخی از روشنفکران اصلاح‌طلب، و چپ‌های سابق، دائماً و فعلاً طرح مسئله اولویت "دموکراسی در مقابل اقتصاد" بود. حزب ما هشدار می‌داد که، اولاً برنامه‌های دولت خاتمی بر خلاف آمار و گفتمان مدرنیته آن سرانجام پیامدهای اقتصادی و اجتماعی منفی را به همراه خواهد داشت، و تأکید می‌کردیم که، تجربه جهانی گرایش به سوی "اقتصاد بازار" این واقعیت را تأیید می‌کند. از سوی دیگر، ما سیاست اصلاح‌طلبان حکومتی را که مترصد برخی رفرم‌های محدود و مهندسی شده از بالا به امید مماشات با ولی فقیه در پشت درهای بسته بودند را رد می‌کردیم و آن را محکوم به شکست ارزیابی می‌کردیم. در مجموع، بخش اعظم اصلاح‌طلبان به دلیل منافع طبقاتی و پیوندهای دینی و رابطه‌های شخصی در روئینای سیاسی، هر نوع پیوند منافع اقتصادی توده‌ها در مبارزه با استبداد و به‌کارگیری نقش نیروهای اجتماعی (زنان، دانشجویان، و یا کارگران) را خطرناک می‌دانستند. این دسته از اصلاح‌طلبان، حرکت و سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی را در حکم "تندروی" و "رادیکالیزه شدن" فضای سیاسی و خطر "جرجیه دار کردن" طرف مقابل قلمداد می‌کردند، و برخی هنوز هم چنین بحثی را ادامه می‌دهند. خود اجرای فرمول "اقتصاد آزاد" در دوره اصلاحات، علت دیگری بود در محدود شدن نقش، سازمان‌دهی مردم، و خواست‌های آنان به شرکت در انتخابات غیر دموکراتیک رژیم. واضح بود که این برخورد یک‌جانبه اصلاح‌طلبان حکومتی با نیازهای بی‌درنگ اقتصادی - اجتماعی توده‌ها، به‌زودی پشتیبانی مردمی از اصلاح‌طلبان و نیروی مادی برآمده از حمایت‌شان را به‌شدت خواهد کاست. ولی فقیه و اقتدارگرایان نیز شاهد این تضاد درونی جنبش مردمی به دلیل ضعف اصلاح‌طلبان بودند. آنان با بهره‌گیری از این تناقض، به‌همراه انواع تهاجم‌های علنی و غیرعلنی بر ضد اصلاح‌طلبان، توانستند به جو نارضایی از دولت خاتمی دامن بزنند و پشتیبانی مردم را به‌تدریج با یاس و سرخوردگی روبه‌رو سازند. تحول‌های بعدی کشورمان با ظهور و رشد پدیده پوپولیسم "احمدی‌نژاد" به موازات کاهش اعتبار سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی در سطح جامعه، نشان داد که تنها بر پایه وعده به اجرای رفرم در روئینای سیاسی - آن هم از بالا و بدون شرکت نیروهای اجتماعی - نمی‌توان پشتیبانی گسترده توده‌ها را، بر خلاف منافع مادی آن‌ها، حفظ کرد.

بدین ترتیب بود که دولت نهم در سال ۱۳۸۴ به‌همراه تقلب‌های انتخاباتی و با رویکردی کاملاً اقتصادی، توانست ابتکار عمل در تبلیغات انتخاباتی و سپس سکان کشور را به‌دست گیرد. برخی از مفسران سیاسی و اقتصادی برنامه‌های احمدی‌نژاد را گردش به سوی "دولتی کردن" و حتی آن‌را "چپ" قلمداد می‌کردند. حزب ما این ارزیابی از دولت احمدی‌نژاد را کاملاً رد می‌کرد، و سیاست‌های اقتصادی دولت نهم را ادامه گرایش رژیم ولی فقیه به سوی نولیبرالیسم اقتصادی می‌دانست. برخی از منتقدان و هواداران رژیم ولایتی از طیف چپ و راست به دلیل وجود روابط دیپلماتیک نزدیک میان دولت احمدی‌نژاد با کشورهای مانند ونزوئلا و بولیوی، دولت نهم را "متماثل به چپ" ارزیابی می‌کردند. حزب ما اعلام کرد که، این برداشتی است کاملاً اشتباه و ساده‌لوحانه و در بدترین وجه آن، مغرضانه. زیرا این نزدیکی سیاسی مصلحتی میان دولت‌های مترقی آمریکای جنوبی و رژیم دیکتاتوری ولایتی کوچک‌ترین دلالتی بر اشتراک نظری و عملی میان این کشورهای پیشرو با دولت کودتا و برنامه‌های اقتصادی ضد مردمی‌اش ندارد. مخدوش بودن سرمایه‌داری کشور ما و به‌خصوص دیوان‌سالاری و "دخالت‌های دولت" در راستای منافع سرمایه‌های بورژوازی بوروکراتیک در اقتصاد ایران، ذره‌یی با هدف‌های مترقی و سمت‌گیری به سوی منافع مردمی و عدالت اجتماعی، ارتباط ندارد. جامعه ما در دو دهه گذشته به سبب دخالت‌های دولتی و یا نبود آزادی سرمایه خصوصی به یکی از غیرعادلانه‌ترین جامعه‌ها تبدیل نشده است، بلکه برعکس، در دو دهه گذشته در ایران یکی از بی‌رحم‌ترین نوع سرمایه‌داری به صورت سازمان‌یافته و با تشویق و کساندن شئون اصلی اقتصاد به سوی گرایشی که در آن قانون "بازار بی‌نظارت" نقش محوری دارد، و همچنین تازاندن سوداگری خصوصی، به پیش برده شده است و می‌شود. مسئله "دخالت دولت" در اقتصاد و یا طرح‌های صدقه‌وار - یا در اصطلاح دولتی در دوره احمدی‌نژاد، مهرورزانه - بر پایه مصلحت‌های سیاسی جناحی بوده است. نضج نگرفتن شکل ناب "بازار آزاد" در ایران، و یا نبود برخی عرف‌های رایج در زیر بنای اقتصاد سرمایه‌داری کشورمان به هیچ‌وجه ربطی و قرابتی با سمت‌گیری اقتصادی کشورمان به‌همراهی مانند ونزوئلا، برزیل، و بولیوی ندارد. در ایران بهره‌کشی شدید از نیروی کار به منظور دستیابی به اضافه ارزش سوداگری خصوصی، بر مبنای تسلط سرمایه‌های کلان تجاری و بوروکراتیک دولتی، در تار و پود اقتصاد و زندگی زحمتکشان تنیده شده است. برنامه‌های این دسته از کشورهای آمریکای لاتین در چپ‌تری کاملاً مخالف با نولیبرالیسم اقتصادی در حرکت است. دقیقاً این گرایش ضد نولیبرالیستی برنامه‌های اقتصادی کوبا (حتی با فرم‌های اخیر)، ونزوئلا، و بولیوی است که آن‌ها را هدف شدیدترین فشارهای از پیش‌برنامه‌ریزی‌شده سرمایه‌داری جهانی و آمریکا قرار داده است. این در حالی است که سرمایه‌داری جهانی و آمریکا، حتی در دوره جورج بوش، به ترسحات ضد سرمایه‌داری احمدی‌نژاد و تبلیغات رژیم اعتنا هم نمی‌کرد، در مقابل آن، "صندوق بین‌المللی پول" و "بانک جهانی"، در دو دهه گذشته در مجموع، از تلاش رژیم ولایت فقیه در "بازسازی اقتصاد"ش به سبک نولیبرالیستی استقبال هم کرده‌اند. گزارش‌های سال‌های "صندوق بین‌المللی پول" در ستایش از طرح هدفمند کردن یارانه‌ها خود بسیار گویا است. طبیعی است که کوبا، ونزوئلا، و بولیوی، این گونه نمره امتحانی‌ای خوب از سرمایه‌داری جهانی نمی‌گیرند، چون در برنامه‌های آن‌ها انگیزه سرمایه‌گذاری و سوداگری میلیاردها و شرکت‌های فراملی محور اقتصاد را تشکیل نمی‌دهد.

حزب توده ایران، در طول دو دهه گذشته، همواره هشدار داده است که، در عرصه اقتصادی به جای "سازندگی" رفسنجانی و "دگرگون‌سازی" خاتمی، اقتصاد کشورمان در حال تخریب است. حزب ما از همان ابتدا شعارهای "مهرورزی، عدالت، و جزاین‌ها"ی دولت احمدی‌نژاد را به‌درستی تابلویی جدید از به‌کارگیری سیاست‌های نولیبرالیسم اقتصادی ارزیابی کرد، و تفاوت اصلی برنامه‌های اقتصادی دولت نهم با دیگر دولت‌های جمهوری اسلامی را بسترسازی این دولت برای انتقال سرمایه‌های کلان و ثروت‌های بادآورده به سوی جناح‌های دیگر درون حاکمیت اعلام کرد. ما تأکید می‌کردیم که، عوام‌فریبی‌های مبتنی بر ضدیت با "سرمایه‌داری و استکبار" از سوی احمدی‌نژاد - خامنه‌ای ملاک نیست، بلکه مهم تغییر "اصل ۴۴" با حمایت مستقیم ولی فقیه است که در دوره اول دولت احمدی‌نژاد جامعه شرعی و مشروعیت قانونی برای نسخه‌های "صندوق بین‌المللی پول" فراهم کرد. "اصل ۴۴" حالا [پس از تغییر] به‌طور مستقیم اشاره می‌کند: "دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ را ندارد." ما افشا می‌کردیم که، این یعنی شانه خالی کردن دولت از زیر بار مسئولیت و نقش راهبردی دولت و بخش عمومی، یعنی ملتزم کردن فعالیت "دولت کوچک" به برپایی بازار کار انعطاف‌پذیر، یعنی ادامه همان برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی خاتمی و رفسنجانی، این بار اما با نما و آرمی دیگر. هدف دولت احمدی‌نژاد ادامه محدود کردن و تقلیل دادن حقوق مادی و اجتماعی زحمتکشان و جلوگیری از حق اعتراض و فعالیت‌های صنفی مستقل بود. به عبارت دیگر، دولت نهم و دهم رژیم ولایتی موظف بوده است که برنامه‌های کلان کشور را همخوان با محوری کردن قوانین "بازار آزاد" به‌منظور سوداگری، پی‌ریزی کند. حزب ما گوشزد می‌کرد که "خصوصی‌سازی" به زعم رژیم ولایتی نه به معنای کلاسیک و عرف معمول در نظام سرمایه‌داری است، بلکه هدف از آن خارج کردن این اموال [خصوصی‌سازی شده] از مالکیت و نظارت عمومی به‌منظور دسترسی بورژوازی بوروکراتیک دولتی به این سرمایه‌ها است. تأسیس انواع شرکت‌های "شبه دولتی" ربطی به برنامه‌ریزی‌های ملی و توسعه و باروری کار تولیدی نداشت، بلکه دقیقاً بهره‌گیری از ابزار مورد استفاده نولیبرالیسم اقتصادی در "غیرعمومی" کردن اموال متعلق به مردم است. برخی کارشناسان به‌درستی نام‌های "شبه خصوصی" را به جای "شبه دولتی" و "خودی‌سازی" را به جای "خصوصی‌سازی" رژیم ولایتی به‌کار بردند. حزب توده ایران از نخستین نیروهایی بود که نقش سپاه در مقام بورژوازی بوروکراتیک نوکیسه را عامل پر قدرتی در تحول‌های کشور ارزیابی کرد. در تحلیل‌های حزب ما پیش‌بینی می‌شد که، این روند، تغییرهای اقتصادی و سیاسی مهمی را در رژیم حاکم موجب خواهد شد. از دوره اول دولت احمدی‌نژاد، با حمایت "رهبری"، نهاد سپاه - بسیج با تأسیس انواع شرکت‌های چتری و کنسرسیوم‌های خصوصی تجاری، و تصدی پروژه‌های میلیارد دلاری، به کانون پر قدرتی دیگر تمرکز سرمایه تبدیل شده است. ارگان مرکزی حزب ("نامه مردم")، بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸، در بسیاری از مقاله‌هایش به تغییر توازن قدرت در روئینای سیاسی کشور به سبب وزن اقتصادی - سیاسی این بورژوازی بوروکراتیک [سپاه] اشاره داشت.

می‌توان گفت که، حزب ما در تحلیل، بیان نظر، ارائه بدیل دیگر اجتماعی - اقتصادی، و مقابله [نظری] با نولیبرالیسم اقتصادی در عرصه جهانی و کشورمان، ثابت قدم بوده است. در طی چند سال گذشته، حزب توده ایران با تحلیل اقتصاد سیاسی و افشای برنامه‌های دولت احمدی‌نژاد در عملیاتی کردن "استراتژی آزاد سازی اقتصادی"، توانسته است رابطه این برنامه‌ها را با کنش‌های روئینای سیاسی مورد بررسی عینی قرار دهد.

۱۰. برپایی اتحادهای وسیع، بر اساس مخرج مشترک‌ها

تجربه سال‌های دهه ۱۳۳۰ و دوره انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که برپایی جبهه‌یی وسیع در مسیر گذار کشورمان از دیکتاتوری، دارای اهمیتی ویژه دارد. در برهه کودتای خونین در ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲، پیش‌داوری مخرب میان نیروهای ملی و چپ به ضعف عمده جنبش مردمی در برپایی اتحادها و جبهه وسیع منجر شد. درس آموزی از این اشتباه نیروهای ملی و حزب ما، که در دوره کوتاهی دچار آن شده بود، نشان می‌دهد که به‌وجود آوردن اتحاد و همکاری برای گذار از استبداد و دفاع از حاکمیت ملی در برابر دخالت از خارج امری حیاتی است. در مرحله کنونی نیز، مانند برهه‌های کلیدی گذشته، ترکیب نیروهای شرکت‌کننده در جبهه‌یی وسیع و مبارزه با دیکتاتوری مسلماً بدون تضادهای درونی و پیچ و خم‌های تند نخواهد بود و طبیعتاً خطاهایی را در بر خواهد داشت. ریشه بسیاری از این تضادها به منافع مادی طبقه‌ها و قشرهای شرکت‌کننده در جنبش مردمی و برنامه‌های اقتصادی آن مربوط می‌شود. این فرایندی عینی و گریزناپذیر است که انکار آن در بدترین وجه‌اش تظاهر و فرصت طلبی است، و در بهترین وجه آن خوش‌بینی ذهن‌گرایانه و بیهوده است. در اینجا امر مهم، تشخیص تضادها و عامل‌های اصلی و فرعی و مخصوصاً درک مخرج مشترک‌هایی است که می‌تواند تعیین‌کننده سیاست‌های اتحادها باشد. حزب ما معتقد است که، این مخرج مشترک‌ها از طریق برگزاری همایش‌ها برای تمرین همکاری‌های دموکراتیک و یا اعلامیه‌های مشترک در مورد محکوم کردن رژیم و تجلیل از واقعه‌های تاریخی پدید نمی‌آیند. مسئله‌هایی از قبیل "انتخابات آزاد" و "یا جمهوری خواهی" مخرج مشترک‌های مهمی‌اند، ولی به تنهایی و بدون پیوند اورگانیک با دیگر خواست‌های فوری اقتصادی قشرهای زحمتکش نمی‌توانند هدف محوری برپایی اتحادهای وسیع قشرها و طبقه‌های اجتماعی گردند. مخرج مشترک‌ها باید به صورت حلقه‌هایی به هم پیوسته در چارچوب منشور آزادی و برنامه اقتصادی مترقی برای مردم، بازتاب یابند. برنامه‌های پیشنهادی نیروهای سیاسی پیشرو و نماینده‌های قشرها و طبقه‌های گوناگون باید به صورت شفاف بیان‌کننده این مخرج مشترک‌ها در راستای تحقق تغییرهای بنیادی اجتماعی-اقتصادی و به‌وجود آوردن مؤلفه‌های ضروری دموکراسی و آزادی باشند. در غیر این صورت امکان تبادل نظر و "اتحاد عملی" برای همکاری مشترک سازمان یافته، بسیار چالش‌برانگیز خواهد بود.

در شرایط کنونی حزب توده ایران معتقد است که، واقعیت‌های موجود و تجربه تاریخی جهانی و کشورمان نشان می‌دهد تنها راه گذار از استبداد حاکم، بدون دخالت از خارج، از طریق برپایی "جبهه وسیع ضد دیکتاتوری" بر اساس اتحاد آگاهانه قشرها و طبقه‌های اجتماعی پیرامون منافع مشترک آن‌ها است. اگرچه از سویی ضرورت عینی فراهم آمدن حداکثر نیرو حکم می‌کند که طیف وسیع نیروهای سیاسی و اجتماعی فعال مخالف دیکتاتوری حاکم در این امر شرکت داشته باشند، اما از سوی دیگر غیر از مخالفت با رژیم ولایتی بسیار مهم است که جنبش مردمی معیاری برای سنجش موضوع‌های تاکتیکی و هدف‌های استراتژیکی نیروهای سیاسی اپوزیسیون داشته باشد. به اعتقاد ما این محک واقعی و عملی تعیین‌کننده نیروهای شرکت‌کننده در این جبهه برای گذار از استبداد به سوی مرحله دموکراتیک در چارچوبی ملی خواهد بود.

تضادهای طبقاتی را نمی‌توان بنا به مصلحت تعطیل کرد و به فراموشی سپرد، مبارزه طبقاتی فرایندی عینی است که خارج از ذهن و اراده عمل می‌کند. ولی می‌توان و باید درجه رویارویی نیروهای سیاسی پیرامون مبارزه طبقاتی را، بنا بر شرایط مقطعی و تضاد اصلی جامعه ولایتی، مدیریت کرد. برای حزب توده ایران فرایند مبارزه طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش بر ضد سرمایه‌داری، یک مقوله جامد نبوده است و دارای مرحله‌های مشخصی است. تنها امری که در طول همه مرحله‌ها ثابت می‌ماند، همانا هدف استراتژیک و نهایی آن، یعنی دگرگون‌سازی بنیادین در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی برای دستیابی به سوسیالیسم است. تاکتیک‌ها، شکل، و هدف اتحادها در مبارزه طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش در طی این دوره، با شرایط مشخص مرحله‌های گذر منطبق خواهد بود. نکته بسیار مهم مرحله‌ای بودن کل این فرایند است که در آن آمیخته‌یی از تغییرهای رفرمیستی و جهش‌های انقلابی وجود خواهند داشت. در اینجا نظر لنین درباره هنر مبارزه سیاسی و قانون مندی دیالکتیک تغییر، توجه‌برانگیز است:

"هر چرخش زیگزاگی تاریخ یک سازش است. سازشی بین کهنه‌یی که هنوز برای نفی کامل نو به اندازه کافی نیرومند نیست و آن نوئی که هنوز برای برانداختن کامل کهنه به اندازه کافی قوی نشده است. مارکسیسم از سازش احتراز نمی‌کند و استفاده از آن را ضروری می‌داند، ولی این امر نافی آن نیست که مارکسیست‌ها به مشابه نیروی زنده و فعال تاریخ با تمام قوا علیه سازش مبارزه کنند. کسی که نتواند این به اصطلاح تضاد را درک کند، حتی از القاب مارکسیسم سر در نیآورده است."

حزب توده ایران معتقد است که، تضاد اصلی جامعه ما تضادی است درونی بین اکثریت مردم با رובنای سیاسی دیکتاتوری ولایتی و زیربنای اقتصادی بغایت فاسد رانت‌خوار آن. این تضاد آشتی‌ناپذیر بین مردم و دیکتاتوری ولایتی، جامعه ما را به تحریک درمی‌آورد. بنا بر دیالکتیک حرکت هر چیزی، تحول‌های آن نیز، مرحله‌ای خواهد بود، و در کشور ما هم اکنون نخستین مرحله فراروی، طرد رژیم ولایتی و گذر به مرحله ملی-دموکراتیک است. تاکتیک و اتحادهای طبقه کارگر و قشرهای زحمتکش میهن ما برای گذار از دیکتاتوری ولایتی، با تاکتیک و اتحادهای آن‌ها برای گذار به سوسیالیسم در آینده، تفاوت‌های اساسی خواهد داشت. زیرا شرایط عینی و ذهنی جامعه، مخصوصاً نقش و نفوذ قشرها و طبقه‌های اجتماعی در هر کدام از این دو مرحله، تفاوتی اساسی با یکدیگر دارند. جنبش کارگری و نقش اقتصادی اتحادیه‌های کارگری برای دستیابی به خواست‌های مادی و ارتقاء سطح زندگی زحمتکشان را نباید با فعالیت سیاسی و شعارهای پرطمطراق و واژه‌های نارسا و نامربوط مانند "انقلاب سوسیالیستی-کارگری-کمونیستی" منحرف کرد. مبارزه طبقاتی در راستای گذار از مرحله‌یی به مرحله دیگر را نمی‌توان و نباید به لزوم وقوع انقلاب سوسیالیستی (که هنوز در دستور کار روز مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان کشورمان نیست) مشروط و وابسته کرد! در مورد اوضاع کشورمان باید از خود پرسید که آیا مضمون مبارزه طبقاتی و یا جنبش کارگری کنونی میهن‌مان به انقلاب سوسیالیستی و یا نزدیک بودن روی دادن آن ربطی می‌تواند داشته باشد؟

حزب ما معتقد است مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان در راه هدف استراتژیک ما، یعنی گذار به مرحله سوسیالیسم در طی مرحله‌های احتمالاً طولانی برای پی‌ریزی حکومت ملی-دموکراتیک، نخستین مرحله فراروی ایران است. مضمون و مسیر این حرکت در مرحله‌های مختلف، به هر صورت از طریق برپایی مبنای "دموکراسی مردمی" در حکم اهرم گسترش و تداوم عدالت اجتماعی خواهد بود. در این رابطه حزب ما دموکراسی انتزاعی و خالی از رابطه اورگانیک با توزیع عادلانه ثروت اجتماعی را رد می‌کند. در اینجا درک غیردیالکتیکی و ضعف نظری در مورد چگونگی برخورد قاطعانه با دیکتاتوری و گذار از آن، به دو صورت کلی بروز می‌کند. ولی وجه مشترک هر دو شکل این اشتباه، تکیه نکردن بر نیروی جنبش مردمی و ممانعت از برپایی اتحادهای وسیع است. صورت اول گرایش طیف راست و محافظه کار اپوزیسیون است، که تکامل اجتماعی را به تغییرهای تدریجی و رفرمیستی بدون جهش کیفی محدود می‌کند. بازتاب عملی این نظریه را به شکل‌های متفاوت می‌توان دید، برای مثال: اصرار به کار سیاسی از بالا، یا مطلق کردن دموکراسی انتزاعی و بی‌اعتنا بودن به منافع و مشکل‌های توده‌ها، محدود کردن تغییرها به فرم‌های رובنایی سطحی به منظور اصلاح رژیم دیکتاتوری و یا آشتی با آن و بدون نفی ولایت فقیه. صورت دوم برخورد آنارشستی و ماجراجویانه چپ روانه است که مرحله‌ای بودن حرکت مترقی را رد می‌کند، مسئله جهش انقلابی را مطلق می‌کند، و رفرم و فاز تغییرهای کمی را بی‌اهمیت می‌داند و آن را در حکم "سازش با بورژوازی" تلقی می‌کند. این اشتباه چپ روانه، تدارک و کار توده‌ای و سازمان‌دهی آن در راستای به‌وجود آوردن تغییرهای کمی بر پایه بسیج نیروهای مختلف و برپایی جبهه وسیع را رد می‌کند، و درکی ناقص و احساسی از مارکسیسم در مورد جهش یا تغییر انقلابی دارد. حزب توده ایران، در دهه‌های اخیر، با چنین نیروها و آموزه‌های نظری‌ای راست و چپ خط کشی مشخص خود را داشته است.

حزب ما قاطعانه از نقش و مبارزه آن دسته از اصلاح طلبانی که صادقانه و شجاعانه برای تداوم جنبش و نفی اقتدارگرایی بر موضع خود پافشاری می‌کنند دفاع کرده و خواهد کرد. حزب توده ایران همیشه اجرای رفرم‌های عمیق را بخش لازم و مهم در راستای جهش کیفی جامعه دانسته است. ولی از سوی دیگر، واضح است که در مقطع‌های مشخصی عملکرد رهبری جنبش "اصلاح طلبی" و زیرپایه نظری تئوریسین‌های آن در باره نحوه مبارزه، و گریز از نقش مردم، دچار نقصان‌های اساسی بوده‌اند، و فرصت‌های مهمی را هدر داده‌اند. عقب نشینی‌های بی‌موقع، موضع‌گیری انفعالی، اصرار بر مبنای نامربوطی مانند "آرامش فعال"، و اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی، همگی، برآمده از سیاست اشتباهی است که ضرورت شعار طرد ولایت فقیه و تکیه به نیروی مردم را در دستور کار خود نداشته است.

باید توجه داشت که، اصلاح طلبان نماینده طبقه و قشرهای مشخصی در جامعه‌اند که آن‌ها نیز خواستار تغییرند. مهم‌تر اینکه، بخش‌های مهمی از بدنه و رهبری جریان‌های پیشروتر اصلاح طلب با دیکتاتوری ولایتی در تضاد مستقیم قرار دارند. به نظر ما، از هر ظرفی می‌بایست به اندازه ظرفیتش از آن انتظار داشت و انتظار بالا تر



از این ظرفیت عبث و تلف کردن نیرو است. از جانب دیگر نیز نفعی همان ظرفیت موجود و حتی محدود نیز از دست دادن نیرویی است که در شرایط کنونی برای جنبش مردمی کشورمان غنیمت است. اصلاح طلبان بخش بزرگ و مهمی از جنبش مردمی و مبارزه برای گذر از دیکتاتوری را تشکیل می‌دهند، ولی به تنهایی از مبارزه برای طرد رژیم ولایت فقیه ناتوان‌اند. طرح برنامه کنگره ششم حزب توده ایران دقیقاً بر محور ایجاد اتحاد آگاهانه طبقه کارگر، قشرهای زحمتکش، خرده بورژوازی، و سرمایه داری ملی، تنظیم گشته است. تحلیل‌های منعکس شده در موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های پرشمار حزب ما نشان داده است که در راستای پیروزی بر دیکتاتوری حاکم، جنبش مردمی برای جذب لایه‌های گوناگون زحمتکشان کشورمان، فراتر از شکل‌های موجود دموکراسی مرسوم، باید بتواند بدهدای مشخصی از عدالت اجتماعی را با خواست‌های مادی زحمتکشان مرتبط کند. از این‌رو، تنها نتیجه منطقی این می‌تواند باشد که، جهت‌گیری برنامه اقتصادی جبهه متحد ضد دیکتاتوری باید لزوماً به سوی ارتقاء کیفی و کمی نیروی کار و سرمایه تولیدی ملی ارزش افزا باشد. حزب توده ایران معتقد است که، بالا بردن و تقویت نقش بنیادی دولت و نهادهای دموکراتیک ملی، در حکم محور اصلی هدایت‌کننده راهبرد لازم در راستای گذار و بازسازی کشور است. پارامتر اساسی در این مرحله، تنظیم سیاست‌های کلان ملی در راستای توسعه و رشد اقتصادی- اجتماعی بر اساس برنامه‌ی مدون، و تمرکززدایی به‌منظور امکان‌پذیر کردن تصمیم‌گیری بر مبنای ضرورت‌های مورد نیاز مردم باید باشد. این امر تنها با سرمایه‌گذاری گسترده و مستمر به همراه اختصاص دادن هدفمندانه عامل‌های تولید به وسیله حکومتی دموکراتیک، می‌تواند سرمایه‌های تولیدی عمومی و خصوصی را در این مسیر جذب و به سود مصالح ملی هدایت کند. این به معنی محو کامل مکانیسم بازار، دولتی کردن، و کنترل مرکزی همه شئون اقتصادی کشورمان نیست. بلکه آنچه که در مرحله کنونی ضرورت دارد، حذف کامل نولیبرالیسم اقتصادی و محو کامل سلطه سرمایه‌داری تجاری غیرتولیدی است که به صورتی انگل‌وار و هماهنگ با بورژوازی بوروکراتیک دولتی، در کشورمان عمل می‌کند.

در ارزیابی خط سیر تکاملی نظرها و برنامه‌های اجتماعی- اقتصادی حزب باید توجه داشت که، ما به‌صورت یک بُعدی به عرصه برنامه اقتصادی نمی‌پردازیم. تاکید ما بر این نکته بسیار ظریف و مهم است که، جهش کیفی جامعه در عرصه ملی فقط با اجرای همزمان سه هدف امکان‌پذیر می‌شود، که عبارتند از: حذف دیکتاتوری ولایتی، به‌وجود آوردن تغییرهای بنیادی اقتصادی، و جلوگیری از دست‌اندازی (اقتصادی و سیاسی) نیروهای خارجی. این، حرکت پدیده و ژرف سیاسی و اقتصادی ای به‌منظور امکان‌پذیر کردن جهش کیفی در جامعه است که به عهده "بازار آزاد" و "بخش خصوصی" که دغدغه اصلی‌شان سوداگری خصوصی [شخصی] و انباشت سرمایه به هر نحو است، نمی‌تواند گذاشته شود. از این‌رو، حزب ما با نقش محوری داشتن سرمایه‌های خصوصی مخالفت بنیادی دارد. جدا از بحث‌های تئوریک، منطق و تجربه عینی نیز حکم می‌کنند که، تغییرهای اجتماعی- اقتصادی ای که ایران بدان به‌شدت نیازمند است را تنها به وسیله نهادهای حکومتی دموکراتیک و شفاف می‌توان امکان‌پذیر کرد. بر پایه این نگرش است که حزب ما مسئله لزوم ارائه همزمان منشور آزادی‌های دموکراتیک و برنامه اقتصادی ای مردمی و تلفیق آن‌ها با یکدیگر را در مسیر حرکت "جنبش مردمی" پیشنهاد کرده است. زیرا در نبود عدالت اجتماعی و یا آزادی‌های دموکراتیک، هر دوی این مقوله از محتوای شان تهی می‌شوند. در نهایت، استقلال ملی جامعه‌ی فارغ از عدالت اجتماعی و آزادی‌های دموکراتیک قربانی انواع و اقسام دست‌اندازی‌های اقتصادی، سیاسی، و نظامی امپریالیستی می‌شود.

در شرایط کنونی نیز، حزب توده ایران دیگر بار، همراه با تحلیل‌های دقیق و عینی‌اش از معضله‌هایی که میهن‌مان با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند، از جمله نیروهای مطرح در جنبش مردمی ای است که در راستای دفاع از استقلال ملی کشور و انجام تغییرهای بنیادی اجتماعی- اقتصادی، با دیکتاتوری مبارزه می‌کنند. حزب توده ایران مبارزه قاطعانه به‌منظور محو نولیبرالیسم اقتصادی را در حکم حلقه‌ی اصلی و تعیین‌کننده در مسیر تحول‌های آینده کشور، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی، ارزیابی می‌کند. از این‌رو، تاکید "طرح برنامه کنگره ششم" حزب ما بر طرد کامل سیاست‌های تعدیل اقتصادی نولیبرالی، و به سوی بازسازی شئون اساسی اقتصاد کشور و سمت‌گیری به جانب نیروی کار و تولید ارزش افزا، تنظیم شده است.

خطر تجاوز بی‌پرده نظامی کشورهای امپریالیستی به میهن‌مان، همراه با توجیه‌هایی مرسوم و معمول از جمله "دخالش بشردوستانه"، و همزمان و در کنار آن تحمیل الگوی نولیبرالیسم اقتصادی و شیوع دادن آن، به مبارزه ضد امپریالیستی و دفاع از حاکمیت ملی کشورمان در برهه کنونی تازه افزوده‌اند. واکاوی در شرایط کنونی جهان و کشورمان همراه با تأمل بر تجربه‌های گذشته، از رابطه‌ی کلیدی بین مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک، عدالت اجتماعی، و حاکمیت ملی حکایت می‌کند. حزب ما معتقد است که، در مبارزه با دیکتاتوری ولایتی و گذر به مرحله ملی- دموکراتیک، این سه مقوله در رابطه‌ی حساس و ارگانیک همچون رأس‌های مثلث، لازم و ملزوم یکدیگرند و در نبود یکی از رأس‌ها، مثلث درهم فرومی‌ریزد.

۱۱. نگاهی به برخی برهه‌های کلیدی هفت دهه مبارزه

بعد از گذشت ۷۰ سال از تاریخ تولد حزب توده ایران، جامعه ما هنوز در راستای تحقق بخش‌هایی عمده از نظریه‌ها و برنامه‌های مترقی حزب ما که برخی از آن‌ها قریب ۱۰۰ سال پیش مطرح بوده‌اند، با دیکتاتوری ولایی دست و پنجه نرم می‌کند. همان‌طور که در قسمت‌های بعدی این نوشتار خواهیم دید، روند پرفراز و نشیب این مبارزه، و نکته‌های عام برنامه‌های حزب ما، به‌منظور انجام تحول‌های بنیادی اجتماعی و اقتصادی، با شباهت‌هایی توجه‌برانگیز و بارها، در ۷۰ سال گذشته تکرار شده‌اند.

از ۱۳۲۰ تا جنبش‌های آذربایجان و کردستان

برای درک بهتر شرایط اقتصادی و اجتماعی دوران تولد حزب توده ایران و بروز نخستین تغییرهای تأثیر پذیرفته از آن، لازم است به دورانی کوتاه پیش از تاسیس حزب، یعنی سال‌های پایانی سلطنت مطلقه رضا شاه باز گردیم. در این زمان عقب‌ماندگی اجتماعی - اقتصادی و ناآگاهی طبقاتی و فقر طاقت‌فرسا بر زندگی قشرهای مختلف زحمتکشان شهر و روستا مستولی بود. در کنار سلطنت خودکامه رضاشاهی، تسلط بدون‌مانع امپریالیسم که از دوران قاجار به ارث مانده بود، به همراه رشد بورژوازی کمپرادور (وابسته) و مالکان بزرگ به صورتی تنگاتنگ یکدیگر، با روینای سیاسی کشور عجین شده بودند. زنده یاد رفیق عبدالصمد کامبخش درباره وضع زحمتکشان در این دوران می‌نویسد: "وضع طبقه کارگر در اواخر سلطنت رضا شاه رقت بار است. با وجود ترقی دو برابر هزینه زندگی، طی ده سال اخیر دستمزد کارگر تغییری نیافته بود. روز کار یک کارگر غالباً از آفتاب تا آفتاب بود. حد اکثر دستمزد پنج تا هشت ریال در مقابل دوازده تا چهارده ریال حداقل هزینه روزانه، مضاف بر اینکه زنان و کودکان نیز مجبور بودند کار کنند و با حد اکثر استعمار نازل ترین دستمزد را دریافت دارند." ۱

برای لمس بهتر چارچوب و شرایط حاکم بر روابط اقتصادی - اجتماعی و تجسم بهتر مناسبات میان سرمایه‌داری در حال رشد و زحمتکشان به سندی تاریخی و جالب در روزنامه "رهبر"، شماره ۷۵۸ (۱۲ تیرماه ۱۳۲۵)، ارجاع می‌دهیم. ۲. این "اجیر نامه"، یا به عبارت دیگر، قرارداد کار در سال ۱۳۱۵ در صفحه ۱۲۶ دفتر اسناد رسمی شماره ۶ اصفهان به شماره ۱۱۶۰۳ - ۲۳ / ۴ / ۱۳۱۵ به ثبت رسیده است:

دفتر اسناد رسمی نمره ۶

وزارت عدلیه

ثبت اسناد و املاک کل مملکتی

ورقه معاملات متفرقه

نوع سند اجیر نامه

حوزه اصفهان

اجیر آقای سید علی به‌حق زهرایی بنام و نشان نمره ۳۸۱ صادره و ساکن رزان ولد سید علی محمد مستأجر شرکت نسبی ریسندگی رحیم زاده و شرکاء به مدیریت آقای محمد کتابی به نمایندگی آقای عباس منتصر طبق مراسله نمره ۱۱۲ - ۱۶ - ۲/۳/۱۳۱۵ نوع عمل - حضور متوالی اجیر در کارخانه فوق واقع در خیابان شاهپور اصفهان در انجام امور مرجوعه باینقرار که ده ساعت در پست شب یا روز به تعیین کارخانه خدمت نماید.

مدت - از تاریخ ذیل لغایت سه سال شمسی.

اجرت - در سال اول هر ماهی یکصد و بیست ریال - سال دوم هر ماه یکصد و سی و پنج ریال، سال سوم هر ماهی یکصد و پنجاه ریال که آخر هر ماه دفتر کارخانه را امضاء نموده و دریافت دارد.

و آخر هر ششماه رسید رسمی تحویل دهد و اجیر ملزم است هر پستی را الی دو ساعت با دستور کارخانه فوق‌العاده خدمت نماید و به تناسب اجرت فوق‌العاده دریافت دارد.

شروط - با تعدی یا تفریط اجیر و توجه ضرر باید بتصدیق معلم کارخانه از عهده خسارت وارده برآید. با تعلل اجیر از حضور و انجام وظیفه مقرر بدون عذر موجه هر روز دو برابر اجرت از حقوق او کسر خواهد شد - هرگاه کارخانه را تعطیل نمود و یا در جای دیگر مشغول کار شد باید یک هزار ریال شرکت مزبور بپردازد. هرگاه اجیر مرتکب خلاف یا خیانتی گردید و یا بتصدیق ناظم و معلم کارخانه از اطاعت و انتظامات سرپیچی نماید و یا اینکه کارخانه به جهتی تعطیل شود (به مدت بیش از ده روز) اختیار فسخ بقیه مدت با مستأجر است.

به تاریخ ۲۳ تیر ماه سنه ۱۳۱۵

محل امضاء عباسعلی منتصر سید علی به‌حق زهرایی

در آن سال‌ها انعقاد این نوع قراردادهای کار، معمول بود. البته بسیاری از کارگران و در کل زحمتکشان (خصوصاً زنان و کودکان) در دوره رضا شاه حتی از حق انعقاد همین "اجیر نامه" ضد انسانی محروم بودند و در شرایطی به مراتب بدتر از محتوای این قرارداد، استعمار می‌شدند. همان‌طور که مفاد این سند رسمی نشان می‌دهد، نظام حاکم، وجود کارگر را در مقام فرد را به رسمیت نمی‌شناخت و به‌عمد او را "اجیر" و یا "عمله" می‌نامید. جالب توجه است که در اوایل انقلاب به‌من، به اصطلاح "قانون کار احمد توکلی" نیز برای محدود کردن خواست‌های زحمتکشان و رویارویی با پیشنهادهای حزب ما و نفوذ آن و دیگر نیروهای چپ، به‌عمد از کلمه "اجیر و اجرت" به‌جای "کارگر و مزد" استفاده کرد. کسانی مانند توکلی، عسگرآلادی، لاریجانی، و جز اینان، که در برهه انقلاب فعالانه از پیشروی آن به عرصه اقتصادی جلوگیری کردند، حالا در جناح "اصول‌گرا" از هواداران سینه چاک "اقتصاد آزاد" و در بریا ننگه‌داشتن "بازار کار انعطاف پذیر" هنوز هم برضد منافع زحمتکشان نقش آفرینی می‌کنند.

محتوا و شرط‌های این قرارداد در سال ۱۳۱۵ برآمده از بقایای مناسبات پیشاسرمایه داری بود. اما در عمل یک طرفه و به نفع سرمایه‌دار تنظیم گردیده بود. برای مثال، با وجود کالایی شدن نیروی کار انسانی، این سند نشان می‌دهد که سرمایه‌دار به سهولت می‌تواند نیروی کار را تصاحب کند، ولی زحمتکش نمی‌تواند به سهولت کار خود را بفروشد و انواع جریمه و تضییق‌ها را باید متحمل گردد. مهم‌تر اینکه، در این دوره به دلیل نیمه کاره ماندن فعالیت‌های "حزب کمونیست ایران"، طبقه کارگر در مجموع از نظر اجتماعی به هویت و حقوق خود آشنا نیست و به دلیل سرکوب شدید تمامی نهادهای سیاسی حامی منافع زحمتکشان، عملاً از صحنه فعالیت اجتماعی بیرون نگه‌داشته شده بودند. در مجموع، فقر ساختاری، نبود ابتدایی‌ترین حقوق صنفی، بی‌ثباتی، طفره رفتن، و قدرت کارفرما به پرداخت نکردن کارمزد - همان‌طور که اجیرنامه امکان قانونی آن را مهیا می‌ساخت - وضع معمول زحمتکشان پیش از تاسیس حزب توده ایران در کشور ما بود.

عقره زمان را ۱۰ سال به جلو، به سال ۱۳۲۵ می‌بریم، یعنی پنج سال بعد از تاسیس حزب توده ایران، و فعالیت علنی و مستمر آن در تلفیق مبارزه با روینای سیاسی

دیکتاتوری حاکم و فاشیسم هیتلری، همراه با پی‌ریزی و سازمان دهی فعالیت صنفی طبقه کارگر و زحمتکشان در راستای تحول‌های بنیادی اقتصادی و اجتماعی کشور. برای مشاهده برخی تغییرها در این پنج سال، به سند دیگری^۲ در روزنامه "رهبر"، شماره ۷۶۱ (۱۷ تیرماه ۱۳۲۵) ارجاع می‌دهیم که نمونه معمول قراردادهای کار در آن دوران است:

- قرارداد زیر بین صاحب کارخانه شیرو سازی لوکس و محمود مشهدی نماینده شورای متحده مرکزی در تاریخ ۳/۴/۱۳۲۵ منعقد شده است.
۱. برسمیت شناختن اتحادیه کارگران کارخانه
 ۲. ساعات کار کارگران ۸ ساعت در روز
 ۳. اگر کارخانه احتیاج به اضافه کار داشته باشد باید یک برابر و نیم حقوق پرداخت شود
 ۴. مزد کارگران از تاریخ تصویب این قرارداد به طریق زیر اضافه خواهد شد:
الف - از دویست تومان به بالا صدی ده
ب - از صد و پنجاه تومان به پایین صدی بیست و پنج
 ۵. پرداخت حقوق کارگران در ماه دو مرتبه خواهد بود
 ۶. در سال دو دست لباس کار و کفش و صابون و حمام به طور معمول باید به کارگران کارخانه داده شود
 ۷. روزهای جمعه و تعطیل رسمی با استفاده از حقوق خواهد بود
 ۸. بیمه کارگران باید فوراً عملی شود
 ۹. کارفرما بدون اجازه اتحادیه حق بیرون کردن کارگران را ندارد
 ۱۰. اگر کارخانه به کارگر بیشتری احتیاج داشته باشد با اطلاع و موافقت اتحادیه استخدام نماید
 ۱۱. مرخصی در سال ۲۱ روز با استفاده از حقوق خواهد بود
 ۱۲. تهیه دکتر در بخش کار
 ۱۳. هرگاه کارفرما از کارگران شکایتی داشته باشد به اتحادیه مربوطه رجوع نماید.

این قرارداد از تاریخ ۱۶/۴/۱۳۲۵ به مورد اجرا گذاشته خواهد شد
نماینده شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران
محمود مشهدی

صاحب کارخانه شیرو سازی لوکس

این سند که بر پایه موازین سرمایه‌داری می‌توان آن را یک "قرارداد کار" نامید، در مقایسه با "اجیر نامه" به غایت اسارت بار سیدعلی به حق زهرایی، نشان دهنده این واقعیت است که تنها پس از پنج سال فعالیت علنی و موثر حزب ما در راستای برپایی اتحادیه‌های صنفی و ارتقاء نیروی کار، وضع طبقه کارگر از نقطه نظر سازمان‌های مستقل و شرایط اقتصادی و مناسبات اجتماعی دست‌خوش تغییرهای اساسی شده است. در این سند تناسب نیرو به‌طوری آشکار به نفع زحمتکشان تغییر کرده است. مسلماً بر پایه این سند نمی‌توان از نظر کمی این تغییرها را در پهنه کشور فراگیر دانست، زیرا در سال ۱۳۲۵ قشرهای مختلف زحمتکشان هنوز با معضله‌هایی جدی روبه‌رو بوده‌اند. آنچه مهم است بررسی تاریخی و منطقی تغییرهای اجتماعی - اقتصادی میان این دو نقطه زمانی (از ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۵) است که به وضوح نشان دهنده پیدایش فرآیندی نو و به‌وجود آمدن بسترهای لازم رشد فراگیر آن است. برای مثال، همچنان که این سند نشان می‌دهد، وجود و شناسایی رسمی "شورای متحده مرکزی کارگران ایران" در مقام نهادی مستقل از حکومت، همراه با کسب اعتبار آن در میان کارگران در مقام نماینده آنان در عقد قرارداد جمعی از یک سو نشان دهنده روند رشد و آگاهی طبقه کارگر است، و از سوی دیگر می‌باید آن را در زمره تحول‌های مترقی در بُعدهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی به حساب آورد. توجه‌برانگیز آنکه، در رژیم ولایت فقیه بعد از گذشت ۶۵ سال از تنظیم قراردادی که در بالا ارائه شد، سندیکاهای مستقل کارگری غیرقانونی‌اند، و بی‌اعتنایی به حقوق کارگر و پرداخت نشدن دست‌مزد به تعویق افتاده‌اش رویدادی بسیار معمول است. در حزب توده ایران در رژیم ولایتی سرکوب شد تا نیروی کار طبقه کارگر و زحمتکشان، و منابع ملی به فراغ بال و آزادانه در مجرای سوداگری و رانت خواری به ثروت‌های بادآورده نجومی‌ای تبدیل شوند. همان‌طور که در تاریخ دیده‌ایم، حزب ما و اتحادیه‌های صنفی در راستای منافع سرمایه‌های خصوصی ضد ملی کشور سرکوب می‌شوند.

حزب توده ایران از نخستین روز تولدش در مقام حزبی آزادی خواه، می‌بایست مبارزه بر ضد ارتجاع و خطر فاشیسم هیتلری را با بسیج و سازمان‌دهی قشرهای مختلف زحمتکشان، مخصوصاً بیداری طبقه کارگر تلفیق می‌کرد. اگر طرح نخستین مرام‌نامه حزبی به دلیل خطر بازگشت دیکتاتوری، و الزام‌های مبارزه جهانی بر ضد فاشیسم، تصویری شفاف از نظریه‌ها و برنامه‌های حزب در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی به‌دست نمی‌داد، یک سال بعد برنامه تدوین شده کنفرانس ایالتی تهران در ۱۷ مهرماه ۱۳۲۱، بیانگر رشد جهان‌بینی و فعالیت‌های عملی حزب است.

"شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران"، که با پشتیبانی مستقیم حزب ما در اسفند ماه ۱۳۲۰ پایه‌گذاری شده بود، در سال ۱۳۲۳ در ترکیب با چهار سازمان سندیکایی به سرعت توانست ۹۰ درصد کارگران کشور را زیر پوشش خود قرار دهد. در کمتر از ۳ سال بعد از تاسیس حزب، نخستین کنگره آن در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ تشکیل گردید. اعضای رسمی حزب در آن سال بالغ بر دویست و پنجاه هزار نفر بود که هفتاد درصد کارگران، بیست و پنج درصد کارمندان و روشنفکران، و دو درصد دهقانان ترکیب آن را تشکیل می‌داد. مسلماً سهم پایین دهقانان در ترکیب اعضای حزب نشانه نقصان در فعالیت سازمانی حزب در سطح روستاها بود. ولی در دوره ۱۳۲۰-۱۳۲۵، با در نظر گرفتن درجه عقب‌ماندگی روستاهای ایران (بی‌سواد تا نود درصد) و ذهنیت مذهبی - سنتی و محافظه‌کارانه دهقانان، حزب ما نخستین سازمان سیاسی است که با وجود مشکل‌های عینی، به سوی دهقانان شتافت. حزب توده ایران به‌زودی در خط مقدم رهبری جنبش دهقانان بر ضد مناسبات ضد انسانی ارباب - رعیتی و به نفع حل مسئله ارضی قرار گرفت. تأثیر فعالیت‌های حزب در عرصه جنبش زحمتکشان روستایی از آغاز تاسیس آن تا غیرعلنی شدن آن در سال ۱۳۲۷ چشمگیر بود، و تبلور نهایی آن را در اقدام‌های مردمی و دستاوردهای بسیار مترقی در چارچوب جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان می‌توان مشاهده کرد. حزب توده ایران در همان آغاز به اهمیت اتحاد سازمان یافته قشرهای مختلف زحمتکشان شهر و روستا، و مخصوصاً لزوم تکیه کردن بر اتحاد عمل نیروهای اجتماعی در مبارزه سیاسی و بر ضد ارتجاع داخلی و امپریالیسم پی برد. نخستین کنفرانس ایالتی تهران با این شعار کار خود را آغاز کرد

کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه‌وران متحد شوید!

بر علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه نمایید!

با ژرف‌اندیشی در شرایط آن دوران و تحول‌های دهه‌های بعد تا به امروز، به اهمیت و نوآوری مضمون تحلیل‌های حزب ما در باره تضاد اصلی جامعه و لزوم برپایی جبهه وسیع نیروهای اجتماعی می‌توان پی برد. هسته اساسی این شعار در برهه‌های حساس بعدی، پیش در آمد جنبش‌های آذربایجان و کردستان، جنبش نفت، سرنگونی رژیم شاهنشاهی، و همین‌طور در تحول‌های کنونی کشور ما یکی از کلیدی‌ترین عامل‌ها و پیش شرط‌های بسیج و بالا بردن جنبش مردمی بر ضد دیکتاتوری ولایتی است.

اولین برنامه دهقانی حزب در کنفرانس ایالتی تهران (۱۳۲۱) با جسارت، به‌طورمستقیم منافع طبقاتی مالکان بزرگ را به نفع دهقانان هدف فعالیت‌های خود قرار داد و در اسناد خود این خواست را سرلوحه قرار داد: "تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضا شاه بین دهقانان، باز خرید املاک اربابی تقسیم آن میان دهقانان."

کمیته مرکزی موقت حزب ما بلافاصله عده‌یی از اعضای مرکزی و کادرهای خود را برای برپایی سازمان‌های حزبی به منطقه‌هایی چون آذربایجان، مازندران، خراسان، و اصفهان اعزام کرد. کنگره حزب توده ایران در ۱۰ مردادماه ۱۳۲۳، با توجه به کمبودها و امکان‌ها، بر فعالیت‌های حزب در روستاها و لزوم تشکیل اتحادیه‌های دهقانی تأکید



کرد. به دنبال آن، اتحادیه دهقانان در مهر ماه ۱۳۲۳ به همت حزب و تمرکز آن در "سازمان مرکزی اتحادیه‌های دهقانی ایران"، و با شعار: "دهقانان ایران، بیدار شوید"، آغاز به کار کرد. واقعاً نیز چنین شد، اگر چه نه به صورت فراگیر در سرتاسر ایران، ولی تمرکز فعالیت‌های بسیار مستمر حزب بر اتحادیه‌های دهقانی در عرض چند سال بعد از تاسیس آن توانست در بخش مهمی از روستاها، تکان نیرومندی به جنبش دهقانی دهد و آن را متشکل تر و هدفمند سازد. در بطن این فعالیت‌ها بود که حزب توده ایران توانست مسئله اصلاحات ارضی به نفع دهقانان را به یکی از مسئله‌های بنیادی تحول‌های اجتماعی-اقتصادی کشورمان تبدیل کند. **در برهه انقلاب ۱۳۵۷، حزب ما بار دیگر برنامه بسیار دقیقی در مورد اصلاحات ارضی و بالا بردن سطح کشاورزی و مدرنیزه کردن آن ارائه داد. بندهای "د" و "ج" قانون اساسی بر گرفته از برنامه‌های حزب ما در مورد مسئله مالکیت ارضی، بلافاصله با مخالفت همان نیروهای ضد کارگری و روحانیت سنتی هوادار زمین‌داران روبه‌رو شد. با انحراف و شکست انقلاب بهمن، هنوز هم اصلاحات ارضی و بالا بردن سطح تولیدات کشاورزی در دستورکار تغییرهای بی‌درنگ و بنیادی اجتماعی-اقتصادی کشورمان به‌جا مانده است.**

از برهه ۱۳۲۴، تا جنبش ملی شدن نفت

همراه با تغییرهایی که بر اثر فعالیت‌های حزب توده ایران و اتحادیه‌های صنفی صورت گرفت، از ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۳، موج‌های شدت‌یابنده حمله‌های سازمان یافته را بر ضد حزب ما از طریق روزنامه‌های کشور و حزب سازی، همراه با یورش بردن به دفترهای حزب و اتحادیه‌های کارگری و دهقانی، اوج گرفت. حمله دسته‌های مسلح شده از سوی مالکان بزرگ، خان‌ها، و امپریالیسم انگلیس بر ضد اعضای حزب و فعالان صنفی در روستاها و شهرها، در این دوران به روندی عادی تبدیل شده بود. نامه‌ی یی از شیراز که در روزنامه "رهبر"، ۲۴ مردادماه ۱۳۲۴، به چاپ رسیده بود، اوضاع آن روزها را این گونه توصیف می‌کند: "تمام ارتجاع وطنی و بین‌المللی علیه تشکیلات حزب توده‌ای شیراز تجهیز شده است. نفاق داخلی عجلتاً کنار گذاشته شده است و به وسیله ماده چسبنده‌ای به نام لیره به یکدیگر چسبیده‌اند. سروصدای ما مخصوصاً مبارزه ضد استعماری ما ترس چندین ساله مردم را ریخته و کلیه جوانان پر شور و روشنفکر را در اطراف ما جمع نموده است." حزب توده ایران منافع طبقاتی ارتجاع و امپریالیسم را به خطر انداخته بود و در تجهیز نیروی مادی و به‌وجود آوردن شرایط ذهنی در جهت انجام تحول‌های بنیادی گام‌های مهم نخستین را توانسته بود بردارد. در این دوره جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ نشان دهنده گسترش افکار مترقی مردمی در میان قشرهای مختلف زحمتکشان شهر و روستا است. حکومت دمکراتیک خلق آذربایجان در زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی به فعالیت‌های اساسی‌ای مانند اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بی‌زمین و بر ضد مالکان بزرگ و وابستگان امپریالیسم، دست زد. تاسیس انجمن‌های انتخاباتی در روستا، و کمک مالی به وسیله وام‌های عادلانه به دهقانان، و بسیاری اقدام‌های دیگر، که حزب توده ایران همراه با فرقه دمکرات آذربایجان در آن شرکت مستقیم داشت، را می‌توان نخستین و حتی تا به امروز تنها اصلاحات بنیادی ارضی واقعی در تاریخ ایران دانست. دستاوردهای جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان، گرچه چندان نپایید، ولی نقطه اوج مبارزه دهقانان ایران و فعالیت روشنگرانه سازمانی حزب به همراه اتحادیه دهقانان ایران در سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۵ است. واکنش‌های شدید و درنده‌خویانه بخش‌های مختلف ارتجاع داخلی و امپریالیسم نسبت به این جنبش‌ها، نشان دهنده درک آن‌ها از پیامدها و خطرهای ناشی از روند موجود تحول‌های بنیادی اجتماعی و اقتصادی در این برهه است. حمله نیروهای نظامی شاه به همراه افراد ایلپاتی مسلح ذوالفقاری و تفنگچیان خان‌ها و ملاکان بزرگ آذربایجان، قتل عامی گسترده، حمام خون، و وحشی‌گری‌ای که راه انداختند تا پایه‌های مادی و ذهنی آزادی و ترقی خواهی را نابود سازند. برای این مقصود هزاران تن به اتهام شرکت در جنبش مردمی، اعدام و زندانی شدند. برای زهرچشم گرفتن از مردم که پشتیبان این جنبش بودند، تواب‌سازی با رشوه و دزدی، غارت، تجاوز به ناموس مردم و قتل عام به صورتی گسترده به کار گرفته می‌شد. خاطرات قاضی آمریکایی، ویلیام داگلاس، که پس از "فتح آذربایجان" از آنجا دیدن کرده بود، توجه‌برانگیز است: "ارتش‌رهای بخش در مسیر خود آثار خشونت به جای نهاد. ریش دهقانان را آتش زدند. به ناموس زنان و دختران تجاوز کردند. زندان‌ها ملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است. چوب‌های دار و اعدام فراوان است. دهقانان بیچاره را که برای دمکرات‌ها ابراز علاقه کرده‌اند در معرض توهین قرار دادند."

حزب در سال‌های ۱۳۲۵ تا مقطع ۱۳۲۷ [که فعالیت آن غیرعلنی شد] با وجود فعالیت علنی، ولی به دلیل شکست سنگین جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان، در موقعیت حساس و در معرض آزمایش بسیار دشوار جذب و هضم مسئله‌های درونی و بیرونی قرار گرفت. از این‌روی، فعالیت‌های آن در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی- در مقایسه با سال‌های پیش از آن- برای مدتی کاهش پیدا کرد. چالش حزب جوان این بار دفاع از موجودیت خود در رویارویی با تهدیدهای انشعابی‌ها و عنصرهای اتفاقی بود. حزب توده ایران از این آزمایش پیروز و با تجربه تر بیرون آمد، و در سومین کنفرانس ایالتی تهران (تیر ماه ۱۳۲۶) و کنگره دوم، ۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۷، توانست همان مصوبه‌های کنگره اول را با هدف انجام تغییرهای بنیادی در عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی به‌تایید رساند و پی بگیرد. در این دوران دربار پهلوی، اربابان بزرگ، و خان‌ها، سلطه بدون منازع خود را بر روستاها باز یافته بودند، و این حزب توده ایران بود که با وجود ضربه‌های شدیدی که بر آن وارد شده بود، باز هم در مقام قوی‌ترین نیرو، با استفاده از هر فرصتی، از منافع قشرهای مختلف زحمتکشان دفاع می‌کرد. خبرنگار روزنامه فرانسوی "لوموند"، که در مهر ماه ۱۳۲۶ به ایران آمده بود، مطلع‌اش را درباره حزب‌ها و نیروهای سیاسی گونه بیان کرد: "حزب توده بی‌شک خدمات بزرگی در باره ایران انجام داده و رخوت متمادی توده مردم را از بین برده است... امروز حزب توده ایران تنها حزبی است که به معنای واقعی کلمه وجود دارد. احزاب سیاسی به طور کلی از بین رفته‌اند و کسانی که باقی مانده‌اند به استثنای حزب توده، فرصت طلبانی هستند که امیدوارند در اثر پیشرفت زمامداران خودشان به مقامی برسند."

برگزاری موفقیت‌آمیز کنگره دوم (۱۳۲۷)، با برجا ماندن تشکیلات حزب همراه با رشدش، و همچنین افزایش اعتبار و ارزش‌های آن در جامعه، توجه دوست و دشمن را به خود جلب کرد. کنگره دوم نشان داد که بعد از ۷ سال کشور ما به‌حق دارای حزبی سیاسی با ریشه‌های عمیق اجتماعی و فعالیت‌ها و نظرهای عملی در جهت تحول‌های بنیادی است، به همین دلیل حزب ما خطری جدی برای منافع مرتجعان و امپریالیسم است. با سر رسیدن زمان تجدید نظر در قرارداد نفت، فعالیت‌های حزب توده ایران در مسیر منافع ملی به مانع اصلی و بزرگ بر سر راه مقصد امپریالیسم و وابستگان داخلی آن به حساب آمد. حذف یکسره و سرکوب حزب توده ایران در حفاظت از منافع طبقه حاکم و امپریالیسم در سال ۱۳۲۷، به الگوی سیاسی‌ای تبدیل شد که در مقطع‌های زمانی حساس آتی، هم ارتجاع حاکم در قالب شاهنشاهی‌اش، و هم خلف آن در قالب رژیم ولایت فقیه، در راستای نابودی جنبش مردمی و متوقف ساختن روند تحول‌های بنیادی اجتماعی-اقتصادی، آن را به کار گرفته‌اند. بعد از جریان تیراندازی به شاه در بهمن‌ماه ۱۳۲۷، و غیرقانونی اعلام شدن حزب توده ایران، مذاکرات نفت- با وجود برخی مقاومت‌ها در مجلس- به یکی از تنگن‌ترین قراردادهایی که در تضاد آشکار با منافع ملی و به قرارداد گس- گلشایان معروف بود، منتهی شد.

با وجود پیگرد و دستگیری رهبران و اعضای حزب در سال ۱۳۲۷، حزب توده ایران نه فقط از صحنه خارج نشد، بلکه با وجود غیرعلنی و محدود شدن فعالیت آن، توانست با شیوه تلفیق کار مخفی و علنی در پوشش سازمان‌های کارگری و دهقانی، در حکم یکی از نیروهای اصلی و مهم در عرصه اجتماعی و سیاسی کشورمان به حیات خود ادامه دهد. حزب ما در دوران فعالیت غیرقانونی و غیرعلنی‌اش که تا انقلاب ۵۷ طول کشید، تنها نشردهنده نظرها و تحلیل‌های مترقی مارکسیستی بود که در برهه‌های آتی زیربنای تئوریک و عملی مهم‌ترین خواست‌های جنبش مردمی در راستای تحول‌های مترقی اجتماعی و اقتصادی کشورمان را شکل داده است.

سال‌های میان ۱۳۲۷ تا شروع جنبش ملی شدن نفت، با بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی در سراسر مملکت و دست‌اندازی هرچه بیشتر امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی به اقتصاد در حال رکود ایران همراه بود. حسین مکی، نماینده مجلس شورای ملی، در سخنرانی خود اوضاع را چنین تشریح کرد: "اقتصاد کشور کشتی بی‌سکانی را به خاطر می‌آورد که معلوم نیست چه کسی آن را هدایت می‌کند و به کجا می‌راند. در نتیجه هرج و مرج صادرات اکنون به ده میلیون لیره و واردات ما به چهل میلیون لیره رسیده است."

اخبار روزنامه‌ها حاکی از بحران و تعطیلی صنایع، گرسنگی، بیکاری، و فقر در حال رشد بود، ولی با وجود سرکوب و پیگرد، در این دوره اعتصاب‌های کارگری و تظاهرات دانشجویان رو به افزایش بود. اعتصاب بزرگ کارگران بندر معشور (اسفندماه ۱۳۲۹)، اعتصاب دانشجویان دانشکده پزشکی تهران و تظاهرات دانشجویان (آذر ماه ۱۳۲۹)، همایش "جمعیت مبارزه با استعمار" (بهمن‌ماه ۱۳۲۹)، و بسیاری اعتصاب‌های پی در پی دیگر، نشانه نضج‌گیری دوباره جنبش مردمی بر ضد دیکتاتوری بود. در مجموع باید گفت که، حزب توده ایران با وجود شرایط سخت سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، در تکوین و تدارک پایه‌های اجتماعی تحول‌های برهه بعدی، یعنی جنبش ملی شدن نفت، توانست نقشی اساسی داشته باشد. در آن زمان، یعنی نزدیک به ۵۱ سال پیش، روزنامه "مردم"، ۱۴ فروردین‌ماه ۱۳۲۹، به نقل از روزنامه "سانفرانسیسکو کرونیکل"، نوشت: "حزب توده ایران که دولت آن را منحل به شمار می‌آورد، اکنون با نیروی بی‌سابقه دوباره وارد میدان شده است."

از جنبش ملی شدن نفت، تا کودتای ۱۳۳۲ رژیم شاه



تاریخ به‌درستی هدایت ملی شدن نفت را به بورژوازی ملی به رهبری زنده یاد دکتر مصدق و جبهه ملی ثبت کرده است. البته با وجود اهمیت شخصیت‌هایی ویژه مانند دکتر مصدق، این خود مردم و طبقه‌های اجتماعی‌اند که تاریخ را رقم می‌زنند و نقش و فرصت عمل این شخصیت‌ها را در آن به‌وجود می‌آورند. درباره جنبش ملی شدن نفت نیز واقعیت این است که، این نیروهای اجتماعی و در پیشاپیش آن‌ها طبقه کارگر و زحمتکشان، همراه با دانشجویان و روشنفکران بودند، که در حکم پایه‌های اصلی جامعه، تصویب قانون ملی شدن نفت در اسفند ماه ۱۳۲۹ را امکان‌پذیر ساختند. کارگران نفت از مدت‌ها پیش از تصویب این قانون، با اعتصاب‌ها و تظاهرات‌شان، بارها با امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب نفت به‌طور مستقیم به مبارزه صنفی و سیاسی برخاسته بودند. در شرایطی قبل از سال ۱۳۲۰، یعنی زمانی که آگاهی سیاسی و شناخت اجتماعی در سطحی بسیار نازل بود و اکثریت مردم در مجموع هیچ سهمی در تحول‌ها نداشتند، پدید آمدن نیروهای سیاسی‌ای همانند جبهه ملی به پیشوایی شخصیت‌هایی همچون دکتر مصدق امکان‌پذیر نبود. این واقعیتی تاریخی است که، بلافاصله پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت (اسفندماه ۱۳۲۹)، امپریالیسم و مزدورانش همراه با دربار پهلوی به راه‌ها و صورت‌های مختلف در صدد جلوگیری از اجرای این مصوبه قانونی بودند، و این کارگران متشکل و آگاه صنعت نفت بودند که با برخورداری از حمایت کارگران ایران، به‌خصوص نیروهای سیاسی مترقی، با په عرصه میدان مبارزه گذاشتند و با برپا داشتن اعتصابی بسیار مهم در فروردین‌ماه ۱۳۳۰، و دیگر اعتصاب‌ها، توانستند ضربه‌یی شکننده بر سلطه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن وارد آورند. همین‌گونه فشارها و تبدیل شدن‌شان به نیروی سیاسی‌ای واقعی بر ضد ارتجاع حاکم بود که عزل حسین علاء - نخست وزیر سرسپرده امپریالیسم - را باعث شد و شاه را واداشت تا به امضای فرمان نخست‌وزیری دکتر مصدق تن دردهد. نقش تاریخی و منطقی تحلیل‌های اقتصاد سیاسی و فعالیت‌های روشنگرانه حزب ما در به‌وجود آوردن این شرایط ذهنی، مبارزه جویی، و سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی کشورمان در این دوره حساس انکارناپذیر است. بدون اغراق می‌توان گفت که، در پژوهش و تحلیل مسئله‌های این دوره تاریخی و دلیل‌های شکست جنبش، ده‌ها هزار صفحه مطلب نوشته شده است، برخی منصفانه و بر پایه واقعیت‌ها و برخی دیگر مغرضانه. با آزاد شدن آرشیو اسناد رسمی از جانب دولت‌های آمریکا و انگلیس و افشا شدن واقعیت‌ها، کوهی از نظرها و ادعاهای مغرضانه آبرو باخته گردیده‌اند. در اینجا بدون وارد شدن به جزئیات مسئله، درباره عملکرد نیروهای سیاسی باید گفت که، سبب اصلی شکست جنبش را در تحول‌های واپسین روزهای پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بررسی و گمانه زنی در مورد توازن قوا و عملکرد این یا آن نیروی سیاسی نمی‌توان یافت، بلکه به‌طور اساسی ضعف اتحاد نیروهای اصلی (جبهه ملی، حزب توده ایران، و روحانیون)، و به‌خصوص ناتوانی و خواستار نبودن رهبری جبهه ملی به انکاء به نیروهای اجتماعی، و همچنین در نظر نگرفتن منافع بی‌درنگ توده‌های زحمتکش، محمل‌ها و عامل‌های عینی شکست جنبش بودند.

حزب توده ایران در مراحل آغازین جنبش ملی شدن نفت، به ارزیابی‌ای اشتباه و چپ‌روانه نسبت به بخش ضد امپریالیستی درون جبهه ملی دچار شد. بررسی جزء به جزء این اشتباه خارج از موضوع این نوشتار است. کافی ست بگوییم که، بی‌توجهی دکتر مصدق به خطر موجود از جانب آمریکا، و وجود برخی عنصرهای ضد ملی در جبهه ملی، از جمله عامل‌های بیرونی‌ای دانسته می‌شوند که به این اشتباه تاکتیکی حزب ما منجر شد. البته حزب ما توانست با درک شرایط در جهت نزدیکی بیشتر با جبهه ملی و مبارزه با امپریالیسم انگلیس و آمریکا، بسیاری از موضع‌گیری‌هایش را در مسیر حمایت از دکتر مصدق و عنصرهای ضد امپریالیستی تصحیح کند. حزب توده ایران در این برهه حساس به درستی تشخیص داده بود که بسیج نیروهای اصلی اجتماعی بر ضد امپریالیسم و وابستگان آن یکی از الزام‌های اساسی مبارزه است. حزب با وجود غیرقانونی بودن و زیر فشار بودن، در تمامی دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق، تلفیقی از مبارزه با امپریالیسم و فعالیت در راستای تحول‌های اجتماعی - اقتصادی را در دستور کار خود قرار داده بود، و با پشتکار و سازمان‌دهی آن را دنبال می‌کرد. برای مثال، "جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب"، در دی‌ماه ۱۳۲۹، با پشتیبانی فعال حزب توده ایران و با همراهی دیگر نیروهای مترقی، تشکیل شد. روزنامه "شهباز"، ارگان مطبوعاتی این جمعیت، در هماهنگ ساختن مبارزه بر ضد امپریالیسم و بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی و بسیج نیروها، نقش مهمی داشت. اعتلای دائمی جنبش و قوام گرفتن آن، در موضع‌گیری‌های قاطع به مصدق و جبهه ملی بی‌تردید کمک جدی می‌کرد. واقعیت این است که، بر خلاف بزرگ‌نمایی‌ها از سوی برخی تحلیل‌گران - از طیف چپ و راست - اشتباه تاکتیکی حزب توده ایران در مرحله‌های نخست این دوره، نقطه ضعف اصلی جنبش نبود، بلکه همان‌طور که نقش عمده و نیروی مادی امپریالیسم آمریکا در عملیات "آژاکس" در مرداد ۱۳۳۲ نشان داد، نادیده گرفتن ماهیت و بازی‌های دیپلماتیک و زیرکانه آمریکا از جانب رهبری جبهه ملی، یکی از عامل‌های اصلی غافلگیر شدن دولت ملی و شکست جنبش بود. ولی مهم‌تر از آن، ناتوانی رهبری جبهه ملی از درک اهمیت بالا بردن سطح جنبش ضد امپریالیستی و عمق بخشیدن به آن بود که نیروهای اجتماعی را دربر می‌گرفت، و همچنین کم بها دادن به رابطه آن [این جنبش] با تحول‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی را می‌باید ضعف اساسی جنبش و عامل عمده و مؤثر به‌لحاظ داخلی در پیروزی دیکتاتوری و امپریالیسم دانست. توجه‌برانگیزتر اینکه، با وجودی که طبقه کارگر، با نشان دادن آگاهی سیاسی و قابلیت مبارزه سازمان یافته بر ضد امپریالیسم، در اعتلای جنبش نقشی تعیین کننده داشت، در برابر آن، رهبری جبهه ملی از درک اهمیت آن عاجز ماند، و حتی امکان‌ها و آزادی‌های دمکراتیک سازمان‌های کارگری را در مبارزه برای دستیابی به خواست‌های صنفی و سیاسی‌شان، محدود می‌کرد. همین‌جا باید این واقعیت را گفت که، بورژوازی در مبارزه‌اش با امپریالیسم انگلیس، با زیر فشار دایمی و در تنگنا قرار دادن جنبش کارگری، دهقانی، و به خصوص حزب توده ایران و در حالت غیرقانونی نگه داشتن آن، عملاً جنبش ملی شدن نفت و مبارزه با امپریالیسم را از نیرویی عظیم - که دربردارنده اتحادی سازمان یافته از نیروهای اجتماعی بود - محروم ساخت.

با در نظر گرفتن شمار روستاییان ایران که درصد عظیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، حزب ما معتقد بود که در ادامه مبارزه ضد امپریالیستی به منظور ملی شدن نفت، با انجام اصلاحات ارضی واقعی در روستاهای ایران، حاکمیت ملاکان، و خان‌ها، یعنی همان طبقه و نیروی به‌غایت ارتجاعی را که به صورت آشکار و نهان رودرروی جنبش ملی و هر گونه تغییر اجتماعی - اقتصادی ایستاده بودند، می‌بایست به‌طور مستقیم مورد هدف قرار داد. واقعیت این است که، با اینکه در این دو سال و نیم زمینه و شرایط برای تحول در روستاها و اصلاحات ارضی وجود داشت، در راستای پیشرفت روستاهای ایران حتی از گامی اندک چشمگیر هم در این زمینه نمی‌توان نام برد، و در مجموع، وضع روستای ایرانی زیر تسلط ارتجاعی ترین طبقه‌ها و مناسبات مالکیت و تولیدی‌ای عقب مانده باقی ماند. در مقابل آن، حزب توده ایران به همراه انجمن کمک به دهقانان ایران، و بر پایه برخورد اصولی‌اش در دفاع از منافع زحمتکشان، به‌حق مجبور بود که فرم‌های بسیار سطحی دولت جبهه ملی در زمینه معضله‌های دهقانی را مورد انتقاد قرار دهد. برای مثال، در لایحه تقدیمی دولت مصدق مربوط به سهم مالکان با وجود ۳۸ ماده و تبصره، در مجموع از سهم مالکان ۲۰ درصد کسر می‌شد که تنها ۱۰ درصد آن به دهقانان می‌رسید. ۱۰ درصد دیگر به صندوق عمران و تعاون ناحیه اختصاص می‌یافت که ترکیب شورایی آن از یک نماینده دولت، مالکان، و تنها یک نماینده از کشاورزان متشکل بود. این، در مقایسه با طرح قبلی در دولت قوام، آشکارا گامی به عقب بود، زیرا در لایحه قوام ۱۵ درصد سهم مالک به صورت خالص به دهقانان اختصاص می‌یافت. روزنامه "روش خلق"، ۲۲ شهریورماه ۱۳۳۱، که در آن روزها به دلیل تنگناهای به‌وجود آمده از سوی دولت به جای "به سوی آیندگان" منتشر می‌شد، در سرمقاله‌اش با عنوان: "مبارزه دهقانان برای محو فئودالیسم و مالکیت بزرگ ارضی اوج می‌گیرد"، نوشت: "این لایحه جنبه نیرنگ داشته و هدفش باز داشتن دهقانان ایران از مبارزه در راه زمین و آزادی است." حزب توده ایران در این دوره با سیاست انتقاد و اتحاد سعی می‌کرد نظر رهبری جبهه ملی را به اهمیت مبارزه زحمتکشان در راه منافع و خواست‌های‌شان متوجه سازد، و لزوم اصلاحات اساسی در عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی را دائماً یادآور می‌شد. برای مثال، "انجمن کمک به دهقانان ایران" در نامه‌یی سرگشاده به دکتر مصدق، پس از تشریح وضع روستاهای ایران، راهبردی دیگر را یادآور می‌شود، بدین شرح:

۱. به منظور آنکه عموم دهقانان بی زمین و کم زمین به اندازه کافی آب و وسایل کشت و کار به دست آورند املاک وسیع مزروعی فئودال‌ها، خان‌ها و ملاکین بزرگ بین دهقانان تقسیم شود.
۲. کلیه املاک و اراضی مزروعی خالص دولتی و همچنین کلیه املاک مزروعی غصبی شاه مجانی و بلاعوض بین دهقانان تقسیم شود.^۹

حزب توده ایران در این برهه تاریخی، همراه با نقصان‌ها و مشکل‌ها، با درک صحیح رابطه حساس میان تغییرهای روبنای سیاسی و پایه اقتصادی، در راه به‌عمل درآمدن تحول‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی به شکلی مؤثر مبارزه می‌کرد، و بار دیگر ارتجاع حاکم و امپریالیسم آن را خطرناک‌ترین عامل بر سر راه منافع خود تشخیص می‌داد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پیروزی امپریالیسم تنها در مسئله نفت نبود، بلکه ارتجاع حاکم مصمم بود تا راه هر نوع تحول بنیادی را بار دیگر یکسره سد کند. اگر سقوط دولت دکتر مصدق حل‌کننده مشکل‌های ملی شدن نفت بود، سرکوب خونین حزب توده ایران پشتوان توقف و عقب‌گرد روند مطالبه تحول‌های بنیادینی بود که می‌توانست آینده کشور ما را به کلی دگرگون سازد. بی دلیل نیست که حزب ما در این مصاف با ارتجاع و امپریالیسم بیشترین تلفات را متحمل گردید. زیرا حزب توده ایران در صدد به وجود آوردن ارتباط میان مبارزه بر ضد دست‌اندازی امپریالیسم و به‌جریان افتادن تغییرهای بنیادی اجتماعی - اقتصادی بود. مهم‌ترین آنکه، در این راستا حزب سعی در ایجاد زبان مشترک بین نیروها و طبقه‌هایی می‌کرد که اتحاد آن‌ها می‌توانست نیروی مادی تحرکی عظیم را در کشورمان به وجود آورد. با کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوره خاموشی تحول‌های مترقی نیز شروع شد، و ارتجاع و همدستانان در این دوران لگدمال کردن نهال‌هایی که حزب توده ایران و توده‌ای با خون دل آبیاری کردند وظیفه نخست خود قرار دادند. حزب توده ایران را "منحله" و "مرده" اعلام کردند به این امید که دستاوردهای معنوی آن را که حاصلش بیداری جامعه بود، نابود سازند. حال به خوبی می‌دانیم



که ارتجاع حاکم سخت در اشتباه بود. حزب توده ایران بار دیگر و در برهه بعدی یکی از اصلی‌ترین نیروهای پیششار در انقلاب ۱۳۵۷ بود. ارزش‌های معنوی و نظرها و برنامه‌های آن، به دلیل الزام‌های عینی انقلاب بهمین، به مهم‌ترین مسئله‌ها و طرح‌های اجتماعی - اقتصادی سال‌های اول انقلاب تبدیل گردید.

با نگاهی حتی گذرا به تحولات کنونی کشورمان، می‌توان دریافت که جنبش مردمی بیدار است و نمی‌توان آن را به خواب یا فراموشی فرو برد. در اینجا بار دیگر می‌توان شباهت‌های جالب تاریخی را مشاهده کرد. رژیم ولایت فقیه نیز دقیقاً به منظور متوقف ساختن فرآیند تحولات بنیادی اجتماعی - اقتصادی، حزب ما را هدف قرار داد و آن را "منحله" اعلام کرد، و امید آن داشت که مردم را در خاموشی قرون وسطایی فرو ببرد.

تشابه تاریخی دیگر این است که، در شرایط کنونی بار دیگر حزب ما - در مقام یکی از نیروهای درون جنبش مردمی - در مبارزه با دیکتاتوری ولایتی، در صدد ایجاد جبهه‌ی وسیع است. تحلیل‌ها و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی حزب ما هنوز هم بر رابطه حساس میان تغییرهای زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی بنا شده‌اند. درس‌گیری از تجربه کودتای ۱۳۳۲، انقلاب ۱۳۵۷، و جنبش اصلاح طلبی و تأثیر آن‌ها را می‌توان در روند تکاملی نظریه‌ها و برنامه‌های کنونی حزب توده ایران دید. تأکید حزب ما بر اینست که، خواست تغییرهای اجتماعی - اقتصادی بنیادی و دفاع از مؤلفه‌های دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگرند، و بدون پیوند ارگانیک این دو مقوله، استقلال ملی در معرض دست‌اندازی مستقیم یا غیر مستقیم و دائمی امپریالیسم قرار دارد.

سال‌های بعد از کودتا تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

فعالیت غیرعلنی و درجه تأثیرگذاری حزب در دوره بین کودتا تا انقلاب ۱۳۵۷، در مقایسه با برهه‌های قبلی دارای تفاوت‌های کمی و کیفی است. ولی آنچه که در این دوره چشمگیر است ادامه تأثیر معنوی و افکار مترقی حزب توده ایران است. در فاصله این سال‌ها با وجود اختناق و پیگرد شدید و از بین رفتن سازمان‌های دموکراتیک صنفی باز شاهد آنیم که طبقه کارگر ایران به برکت فعالیت‌های مستمر حزب در برهه قبلی هنوز به مبارزه صنفی - سیاسی خود ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۳۴، بعد از تسلط کنسرسیوم نفت، کارگران آبادان دست به اعتصاب می‌زنند. در سال ۱۳۳۷ اعتصاب بزرگ ۱۲ هزار راننده تاکسی رخ داد و به دستور منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت، شماری از نمایندگان اعتصابی‌ها در مقابل مجلس دستگیر شدند، و چند روز پس از آن در مجلس گفت: "از این کلمه اعتصاب بدم می‌آید. این لغت را توده‌ای‌ها آوردند." در اصفهان در طول سال ۱۳۳۷ بارها کارگران کارخانه‌ها دست به اعتصاب زدند. دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی شاهد اعتصاب‌های گسترده‌ای بودند. برای مثال، کارگران راه آهن و نفت در این سال‌ها بارها اعلام اعتصاب کردند. باید توجه داشت که، بسیاری از این اعتصابات در زمینه مبارزه همگانی بر ضد رژیم شاه و نفوذ امپریالیسم برپا می‌شد و در واقع بستر مبارزه سراسری دموکراتیک و انقلابی مردم ایران بر ضد استبداد رژیم شاه بود. دهه پنجاه خورشیدی شاهد افزایش کمی و کیفی این گونه مبارزه‌ها بود، از جمله در سال ۱۳۵۳ کارگران شرکت نفت آبادان به مدت ۴۰ روز دست به اعتصاب می‌زنند. در مردادماه ۱۳۵۴، اعتصاب کارگران ایران‌ناسیونال با اخراج ۶۰ کارگر به پایان می‌رسد. شهریورماه ۱۳۵۴ عده‌ی از کارگران "شرکت توان‌بین" بر اثر هجوم پلیس مجروح می‌شوند. اعتصاب کارگران کارخانجات "شهناز"، "صنایع پشمباف"، "الیاف و پتروشیمی" بندر شاهپور، و کارخانه "فیروزه" در فروردین‌ماه ۱۳۵۵، اعتصاب کارگران راه آهن، الکتریک، و کبریت‌سازی توکلی، در سال ۱۳۵۶ از جمله اعتصاب‌های پی در پی و زنجیره‌ای‌اند که می‌توان پیش‌درآمدهای تدارک انقلاب دانست. بی‌تردید یکی از عوامل اصلی تداوم مبارزه از سال‌های بعد از کودتای ۱۳۳۲ تا دوره اعتلای جنبش مردمی و انقلاب ۱۳۵۷، همان بذره‌های آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی‌ای بودند که حزب توده ایران در طول اندک‌شمار سال‌های فعالیت‌اش کاشته بود. تنها ۱۲ سال پس از تاسیس حزب ما - ۷ سال فعالیت علنی و ۵ سال فعالیت نیمه‌علنی - در حمایت و سازمان‌دهی طبقه کارگر، حزب ما با ضربه سهمگین کودتای ۱۳۳۲ روبه‌رو شد، و با وجود این، در ادامه فعالیت غیرعلنی‌اش و از طریق نشر نظریه‌های مارکسیستی و تحلیل‌های علمی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، تأثیری بسیار عمیق بر عرصه مبارزه در ایران به جا گذاشت.

در همین جا باید گفت که، در بخشی از این دوره، که اکثر سازمان‌های چپ دیگر با درکی اشتباه از مسئله‌های اقتصاد سیاسی و مرحله رشد اقتصادی - اجتماعی ایران، به کمتر از انقلاب سوسیالیستی و آن هم از طریق مبارزه چریکی مسلحانه رضایت نمی‌دادند، این حزب توده ایران بود که توانست در پلنوم پانزده (تیرماه ۱۳۵۴) با بررسی همه جانبه اوضاع ایران، و چند سال پیش از انقلاب بهمین، ماهیت مرحله انقلاب کشور را به درستی بیان دارد: "بنابراین از میان برداشتن این مانع اساسی یا به دیگر سخن واژگون ساختن این رژیم ارتجاعی، جابر و تجاوزگر ضرورتاً شرط مقدم حرکت جامعه به سوی هدف‌های ملی و دموکراتیک مردم ایران است. جامعه ایران به یک تحول بنیادی، به انقلابی که عرصه‌های مختلف زندگی را در برگیرد و آن را در جهت منافع خلق دگرگون کند نیازمند است."^{۱۰}

تحلیل‌های حزب ما در این برهه، تغییرهای برآمده از برنامه‌های اقتصادی رژیم شاه را گرایش به سوی سرمایه‌های کلان و گذار اقتصاد سیاسی جامعه از مناسبات پیشاسرمایه‌داری نیمه‌فئودالی به سوی سرمایه‌داری مخدوش، تشخیص داد. طرح‌هایی مانند راه رشد غیرسرمایه‌داری و گذار جامعه به مرحله ملی - دموکراتیک، نشان‌دهنده تغییر و تکامل دیدگاه‌های حزب در مقایسه با نظرها و برنامه‌های اقتصادی آن در دوره‌های یاد شده در بالا است. در سال ۱۳۵۵، رفیق ایرج اسکندری تحول دیدگاه‌های حزب ما را با توجه به نخستین برنامه و اسناد در سال ۱۳۲۰ تا کنگره‌های اول، دوم، و سوم در مقایسه با برنامه جدید حزب (مصوبه ۱۳۵۴) را بدین شکل توصیف کرد: "اگر سه سند پیشین منعکس‌کننده اوضاع و احوالی است که هنوز مبارزه علیه سرمایه‌داری در دستور کار جامعه‌ی ما قرار نداشت، مرحله کنونی بازتاب مرحله‌ی گذار جامعه‌ی ایران از نیمه‌فئودالی به سرمایه‌داری است. به همین سبب برنامه‌ی جدید حزب در عین اینکه هنوز انقلاب ایران را "در مرحله کنونی رشد جامعه ما یک انقلاب دموکراتیک" می‌شمارد صریحاً اعلام می‌دارد: "حزب توده ایران راه رشد سرمایه‌داری را در دوران کنونی تاریخ برای ترقی واقعی و سالم جامعه ایران زین‌بار می‌داند زیرا این راه رشد استثمار سرمایه‌داری جایگزین انواع کهنه استثمار می‌سازد."^{۱۱}

برهه انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و شکست انقلاب

پیروزی انقلاب بهمین و سرنگونی رژیم استبدادی شاهنشاهی، همراه با دیگر مسئله‌های عمده، مسئله تحولات بنیادی اجتماعی - اقتصادی را بار دیگر در بُدهایی وسیع‌تر مطرح ساخت. انقلاب در همان مرحله نخست به برخی تغییرهای اساسی در روبنای سیاسی، یعنی بر اندازی کامل روبنای سیاسی رژیم شاهنشاهی و عقب راندن امپریالیسم، توانست جامعه عمل ببوشاند، و از نظر اقتصادی - سیاسی، بورژوازی کمپرادور (وابسته) کلیه موضوع‌های خود را از دست داد. حزب توده ایران از همان فردای پیروزی انقلاب، بنا به تجربه گذشته و شرایط عینی موجود، سرنوشت انقلاب و شکست‌ناپذیری آن را به انجام تحولات بنیادی اجتماعی - اقتصادی به‌منظور بر آورده کردن خواست‌های توده‌های زحمتکش شهر و روستا مشروط دانست. پلنوم شانزدهم در اسفندماه ۱۳۵۷ و در گرماگرم پیروزی‌های انقلابی، وظیفه تلفیق تحولات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، با هدف تحکیم سنگره‌های انقلاب در شهرها و روستاها، را چنین توصیف می‌کند: "به موازات کار سازمانی برای احیای سازمان‌های حزبی ما باید توجه همه جانبه‌ای به کار توده‌ای مبذول داریم. جنبش انقلابی ایران ده‌ها میلیون نفر از مردم شهر و روستا را به میدان عالی‌ترین نبردهای سیاسی کشانیده، در مدت کوتاهی در زمینه آگاهی سیاسی و اجتماعی به جلو آورده است. باید از این امکان مساعد بی‌نظیر کم سابقه برای متشکل ساختن توده‌ها در سازمان‌های دموکراتیک که مهم‌ترین ضامن برقراری و پایداری نظام دموکراتیک جامعه خواهد بود بهره‌برداری کرد. باید به کارگران، کشاورزان و روستاییان بی‌زمین و کم‌زمین برای تشکل و مبارزه صنفی همه جانبه کمک کنیم."^{۱۲}

باید گوشزد کرد که، با پیروزی انقلاب بهمین مبارزه پیچیده‌ای در تمامی عرصه‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی شروع شد. روحانیون به رهبری خمینی سکان انقلاب را به دست گرفته بودند و به دلیل جو انقلابی و خواست‌های مادی توده‌ها بسیاری از گفت‌مان‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی - اقتصادی نیروهای مترقی چپ و مخصوصاً خواست‌ها و برنامه‌های حزب توده ایران را به قرض گرفتند. بی‌شک اقدام‌های آغازین بخش اعظم رهبران انقلاب را ناشی از این برخورد فرصت‌طلبانه رهبران انقلاب باید دانست. زیرا با تثبیت موقعیت سیاسی‌شان، موضع‌گیری اقتصادی آن‌ها به‌زودی به طرف سرمایه‌داری و بر خلاف عدالت اجتماعی تغییر جهت داد.

در سال‌های نخست انقلاب، به برکت فضای نسبتاً باز سیاسی، فعالیت‌های روشنگرانه، انتشار تعداد زیادی کتاب، نشریه‌ها، مقاله‌ها، و روزنامه، به وسیله حزب ما و دیگر نیروهای مترقی، در بالا بردن آگاهی سیاسی توده‌ها و طرح اهمیت تشکل نیروهای اجتماعی نقش به‌سزایی داشت. مسئله‌هایی از قبیل حقوق زحمتکشان در چارچوب قانون کار مترقی، و اصلاحات ارضی واقعی در سراسر کشور به شکلی جدی مطرح شده بودند. با در نظر گرفتن این شرایط، حزب توده ایران شعارها و برنامه‌های خود را به طور گسترده به میان مردم برد و بار دیگر در این برهه تاریخی به دلیل الزام‌های جنبش و ریشه‌های عمیق آن در جامعه، توانست آن چنان نمود معنوی‌ای در جنبش بیابد که بنا به



گفته دوست و دشمن برخی تصمیم‌های مهم و بسیاری از مفاد مترقی قانون اساسی کشور به‌طور مستقیم از برنامه‌های حزب توده ایران متأثر بودند. مبارزه تأثیرگذار حزب ما با طرح ضد کارگری احمد توکلی و تیم ده نفره او، به همراه رشد و نفوذ روز افزون حزب در میان قشرهای زحمتکشان و روشنفکران، حاکمیت و نیروهای ضد انقلابی را به شدت هراسناک کرد. هر روز با چرخش بیشتر رژیم به سمت منافع سرمایه داری تجاری-سنتی، یا به قول خمینی "بازاریان محترم و مالکان بزرگ"، این حلقه محاصره نیروهای مهاجم و امنیتی رژیم بر ضد حزب ما و دیگر نیروهای مترقی تنگ‌تر می‌شد.

بسیاری از جنب‌های مترقی قانون اصلاحات ارضی که در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۸ به تصویب شورای انقلاب رسید، زیر تأثیر خواست‌های مبرم دهقانان و با توجه به پیشنهادها مشخص حزب توده ایران تهیه شد و پیش نویس آن را "استاد اصفهانی" زیر شعار "زمین از آن کسی است که در آن زراعت می‌کند"، تدوین کرده بود. توجه برانگیز آنکه، محمد ایزدی، از ملاکان بزرگ فارس و وزیر کشاورزی دولت بازرگان، در آن دوران به شورای انقلاب به‌طور کتبی گوشزد کرد: "نباید احکام اسلام را در قالب تهی و گمراه کننده مارکس و انگلس در آورد و حرکت اسلامی را در مسیر کمونیستی انداخت". البته در فرادای تصویب قانون اصلاحات ارضی، اردوگاه ارتجاع، ملاکان بزرگ، به همراه روحانیون و برخی از لیبرال‌های حامی آن‌ها، جبهه قدرتمندی را بر ضد این قانون تشکیل دادند، و با وجود تغییرهای منفی‌ای که در این قانون از سوی شورای انقلاب وارد شد، در فرجام از اجرای آن جلوگیری کردند. آنچه که از متن نخست قانون اصلاحات ارضی باقی ماند نقص‌ها و ابهام‌هایی داشت که آن را از موضع‌های انقلاب خارج می‌کرد. با این وجود، حزب ما با درک شرایط موجود، ماده‌های مترقی آن معروف به بندهای "ج" و "د"، را که در شرایطی معین به ترتیب زمین‌های بایر و دایر مالکان بزرگ را به دهقانان بی‌زمین و کم زمین واگذار می‌کرد، در مجموع پذیرفتنی ارزیابی کرد، و در راه اجرایی شدن‌شان با تمام قوا تلاش می‌کرد. در مقابل، مخالفان اصلاحات ارضی، به همراهی ضد انقلاب، به شکل‌هایی مختلف و حتی جنایت، خرابکاری، و حمله به‌وسیله چماق‌داران به دهقانان در روستاها، با بندهای "ج" و "د" به رویارویی برخاستند. روحانیون مخالف تغییر، در یکی از فتواهای خود خطاب به آیت الله بهشتی، که در آن زمان در مقام رئیس دیوان عالی کشور و از جمله سه فقیه بود که بر طرح قانون اصلاحات ارضی صحنه نهاده بود، چنین نوشتند: "طرح اصلاحات ارضی که آن را اسلامی نامیده‌اند مشتمل بر مواردی است که مخالفت صریح با موازین اسلام و فقه جعفری به اجماع سلف و خلف دارد و اجرای آن علاوه بر شکست در امور کشاورزی و درگیری‌های شدید بین روستاییان موجب بطلان بسیاری از عبادات آن‌ها از قبیل وضو و غسل و نماز می‌باشد و اصرار شما در اجرای آن موجب مسئولیت شدید در پیشگاه باری تعالی می‌شود."^{۱۲}

بار دیگر تاریخ تکرار می‌شد، و حزب ما به دلیل موضع‌گیری مردمی‌اش هدف مستقیم دسیسه‌های نمایندگان سیاسی-مذهبی لایه‌های سرمایه‌داری سنتی و ارتجاعی و زمین‌داران قرار می‌گرفت- توضیح اینکه بسیاری از اینان همان "اصول‌گرایان" کنونی بودند، که در نتیجه مبارزه با نیروهای مترقی و شکست انقلاب اکنون به مقام و ثروت رسیده‌اند. اینان در حال حاضر صاحبان و یا نمایندگان قانون‌های انگلی‌ترین تمرکز سرمایه‌های کلان‌ای‌اند که با رشوه گرفتن و دادن و همچنین رانت‌خواری، روزگار مردم و اقتصاد ملی میهن‌مان را به تباهی کشانده‌اند.

سر انجام با به کارگیری انواع واقسام شیوه‌ها و اهرم‌های سیاسی، اقتصادی، و مذهبی، به همراه روانه کردن نامه‌ها و نمایندگان ریز و درشت به "بیت امام"، و در نهایت با سوء استفاده از وضعیت ادامه جنگ، خمینی در آبان ۱۳۵۹ دستور توقف اجرای بندهای "ج" و "د" که دیگر در آن زمان به صورتی مشخص به حزب ما نسبت داده می‌شد- را صادر کرد. در چنین شرایطی نیروهای انقلابی و در پیشاپیش آن‌ها حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، با پیگیری از مبارزه در حال اوج‌گیری دهقانان با خواست اجرای بندهای "ج" و "د"، حمایت می‌کردند. تأمل برانگیز آنکه، شخص "امام" و بسیاری از اطرافیان او که زمانی از دهقانان و خواست‌های آنان بسیار سخن به میان می‌آوردند، در این دوران کاملاً سکوت کرده بودند. شایسته یادآوری است که، خامنه‌ای، رئیس جمهوری وقت، در آذرماه سال ۱۳۶۰، حتی به "غیرشرعی" بودن اصلاحات ارضی نظر داد، و نظرخواهی از مراجع را خواستار گردید- توجه باید داشت که، خامنه‌ای در برهه کنونی از طرفداران و حامیان برنامه‌های نولیبرالیسم اقتصادی دولت کودتا در اجرای پینوشه‌وار نسخه‌های "صندوق بین‌المللی پول" است. هنوز هم هدف خامنه‌ای- اینک در مقام "نماینده خدا بر زمین"- دفاع از منافع سرمایه‌های انگلی (از جمله بنیادهای زیر نظارت بیت رهبر) در برابر مردم است. این مدعیان انقلاب و پشتیبانان دست‌های پینه بسته زحمتکشان، به این واقعیت ملموس پی برده بودند که حتی اجرای این قانون اصلاحات ارضی رقیق شده در چارچوب بندهای مترقی آن می‌تواند سر آغاز فرایند تحول‌های بنیادی‌ای باشد که شالوده حاکمیت واپس‌گرایانه و منافع قشری و طبقاتی آن‌ها را به خطر اندازد. آنان بنا بر منطق منافع‌شان به‌درستی تشخیص داده بودند که تاریخ در حال تکرار شدن است، و باز هم حزب توده ایران در مقام یکی از ارکان اصلی فرایند تغییرهای بنیادی اجتماعی-اقتصادی ترقی‌خواهانه در حال بالیدن است. بنابراین، این حزب می‌بایست بار دیگر با نقشه‌یی از پیش برنامه‌ریزی شده (این بار هم باز با کمک امپریالیسم)، و در قالب همان دروغ‌ها و توطئه‌های به‌ارث رسیده از ساواک رژیم شاهنشاهی، با خشونت ددمشانه‌ای از صحنه فعالیت حذف گردد. تأمل برانگیز آنکه، پس از یورش به حزب توده ایران، کابینه میرحسین موسوی به سود زمین‌داران بزرگ ترمیم شد، و زالی، در مقام نسخه دوم علی‌محمد ایزدی، در رأس وزارت کشاورزی قرار گرفت. همین‌طور مجلس رژیم ولایت فقیه، بی‌درنگ با تصویب ماده واحد ه ای در خصوص بازپس گرفتن املاک موقوفه، آنچه را که دهقانان در طول مبارزه‌هایی طولانی با رژیم شاه به دست آورده بودند، از آنان پس ستاند، و بدین ترتیب هزاران خرده مالک به اجیران سازمان اوقاف تبدیل شدند، و بدین‌سان سنت‌های ارتجاعی قرون وسطایی در کشور ما مشروعیت قانونی یافت.

چرخش ۱۸۰ درجه‌ای رهبران انقلاب بهمن نسبت به هدف‌های پایه‌ای انقلاب، در این برهه تاریخی نیز مانند گذشته با سرکوب خونین حزب ما و دیگر نیروهای مترقی همراه و هماهنگ بوده است. با اقتدار ارتجاع و از میان برداشتن امکان انجام هر نوع تحول بنیادی‌ای در نبود نیروهای مدافع منافع زحمتکشان، رژیم ولایت فقیه هم مانند سلف سلطنتی‌اش، با برپا کردن نهادهای زرد صنفی، قوانین و شعارهای دهن‌پرکن تابه‌حال سعی کرده است خواست‌های توده‌های زحمتکش شهر و روستا را به هیچ گیرد.

فهرست منابع

۱. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، نوشته رفیق عبدالصمد کامبخش، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳.
۲. ویژه نامه دنیا، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۵.
۳. همانجا.
۴. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، نوشته رفیق عبدالصمد کامبخش، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳.
۵. اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰.
۶. گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، نوشته رسول مهریان.
۷. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، نوشته رفیق عبدالصمد کامبخش، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳.
۸. گزارش مذاکرات مجلس، ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۸.
۹. روزنامه رها، شماره ۶۶۶، ۹ مهرماه ۱۳۳۱.
۱۰. اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰.
۱۱. ویژه نامه مجله دنیا، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۵.
۱۲. اسناد و دیدگاه‌ها، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰.
۱۳. مجله دنیا، شماره ۱ سال ۱۳۶۴.



انتشارات حزب توده ایران

آدرس های پستی: 1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و "ای-میل" <http://www.tudehpartyiran.org>

E-Mail: dabirxhaneh_hti@yahoo.de

